

فهرست مطالب

١.....	١٣٩٥/١٠/١	فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ	٢٦٨ سوره حجر (١٥) آيه ٢٩
٢.....	١٣٩٥/١٠/١	فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ	٢٦٩ سوره حجر (١٥) آيه ٣٠
٨.....	١٣٩٥/١٠/٢	إِلَّا إِنْلِيسَ أَبِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ	٢٧٠ سوره حجر (١٥) آيه ٣١
١١.....	١٣٩٥/١٠/٣	قَالَ يَا إِنْلِيسَ مَا لَكَ إِلَّا تَكُونُ مَعَ السَّاجِدِينَ	٢٧١ سوره حجر (١٥) آيه ٣٢
١٤.....	١٣٩٥/١٠/٤	قَالَ لَمَّا كُنْ أَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلَصالٍ مِنْ حَمَّا مَسْتُونٍ	٢٧٢ سوره حجر (١٥) آيه ٣٣
١٨.....	١٣٩٥/١٠/٥	قَالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ	٢٧٣ سوره حجر (١٥) آيه ٣٤
٢٠.....	١٣٩٥/١٠/٦	وَإِنْ عَلَيْكَ الْغَنَّةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ	٢٧٤ سوره حجر (١٥) آيه ٣٥
٢٤.....	١٣٩٥/١٠/٧	قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُعْلَمُونَ	٢٧٥ سوره حجر (١٥) آيه ٣٦
٢٧.....	١٣٩٥/١٠/٨	قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُظْرِقِينَ	٢٧٦ سوره حجر (١٥) آيه ٣٧
٣٠.....	١٣٩٥/١٠/٩	إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ	٢٧٧ سوره حجر (١٥) آيه ٣٨
٣٥.....	١٣٩٥/١٠/١٠	قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزْيَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوْيَتَهُمْ أَجْمَعِينَ	٢٧٨ سوره حجر (١٥) آيه ٣٩
٤٠.....	١٣٩٥/١٠/١١	إِلَّا عِبَادَكِ مِنْهُمُ الْمُحَاصِّينَ	٢٧٩ سوره حجر (١٥) آيه ٤٠
٤٤.....	١٣٩٥/١٠/١٢	قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ	٢٨٠ سوره حجر (١٥) آيه ٤١
٥٠.....	١٣٩٥/١٠/١٣	إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ	٢٨١ سوره حجر (١٥) آيه ٤٢
٥٦.....	١٣٩٥/١٠/١٤	وَإِنْ جَهَنَّمَ لَمْ يُؤْدِهِمْ أَجْمَعِينَ	٢٨٢ سوره حجر (١٥) آيه ٤٣
٦٠.....	١٣٩٥/١٠/١٥	لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُرْعَةٌ مَقْسُومٌ	٢٨٣ سوره حجر (١٥) آيه ٤٤
٦٤.....	١٣٩٥/١٠/١٦	إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَغَيْرِهِنَّ	٢٨٤ سوره حجر (١٥) آيه ٤٥
٦٨.....	١٣٩٥/١٠/١٧	ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ	٢٨٥ سوره حجر (١٥) آيه ٤٦
٧٢.....	١٣٩٥/١٠/١٨	وَنَرَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلَّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ	٢٨٦ سوره حجر (١٥) آيه ٤٧
٧٩.....	١٣٩٥/١٠/١٩	لَا يَمْسِهِمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ	٢٨٧ سوره حجر (١٥) آيه ٤٨
٨٢.....	١٣٩٥/١٠/٢٠	تَبَّئِ عِبَادِي أَتَّى أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ	٢٨٨ سوره حجر (١٥) آيه ٤٩
٨٧.....	١٣٩٥/١٠/٢١	وَأَنَّ عِذَابِي هُوَ الْعِذَابُ الْأَلِيمُ	٢٨٩ سوره حجر (١٥) آيه ٥٠
٩٣.....	١٣٩٥/١٠/٢٢	إِنَّ الْإِنْسَانَ حَلِيقٌ هَلُوعًا	٢٩٠ سوره معارج (٧٠) آيه ١٩
٩٦.....	١٣٩٥/١٠/٢٣	إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا	٢٩١ سوره معارج (٧٠) آيه ٢٠
٩٩.....	١٣٩٥/١٠/٢٤	وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنْوِعًا	٢٩٢ سوره معارج (٧٠) آيه ٢١
١٠٢.....	١٣٩٥/١٠/٢٥	إِلَّا الْمُصْلَّينَ	٢٩٣ سوره معارج (٧٠) آيه ٢٢
١٠٥.....	١٣٩٥/١٠/٢٦	الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ	٢٩٤ سوره معارج (٧٠) آيه ٢٣
١٠٩.....	١٣٩٥/١٠/٢٧	وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ	٢٩٥ سوره معارج (٧٠) آيه ٢٤
١١٤.....	١٣٩٥/١٠/٢٨	لِسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ	٢٩٦ سوره معارج (٧٠) آيه ٢٥
١٢٢.....	١٣٩٥/١٠/٢٩	وَالَّذِينَ يُصْنَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ	٢٩٧ سوره معارج (٧٠) آيه ٢٦
١٢٥.....	١٣٩٥/١٠/٣٠	وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عِذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ	٢٩٨ سوره معارج (٧٠) آيه ٢٧

ترجمه

پس هنگامی که او را سامان دادم و در او از روح مدمید سجده کنان در پیش او کرنش کنید.

توجه

عبارات این آیه دقیقا مشابه آیه ۷۲ سوره ص است که در جلسه ۱۶۶ مورد بحث قرار گرفت.
لذا امروز یک آیه دیگر را هم مطرح می کنیم و البته اگر احياناً نکته جدیدی درباره این آیه به ذهن رسید، اضافه خواهد شد. (نکته تدبیری مذکور در کanal قرار داده نشد)

حدیث

علاوه بر روایاتی که در متن و پاورقی جلسه ۱۶۶ آمده، می توان این روایات را هم اشاره کرد:

(۱) از امام باقر ع درباره سخن خداوند عز و جل که می فرماید «در او از روح مدمید» سوال شد. فرمودند: روحی است که خداوند آن را اختیار کرد و برگزید و آفرید و به خود منسوب کرد و بر همه ارواح برتری داد و از آن در آدم ع دمید.

التوحید (للصدوق)، ص ۱۷۰

حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أُبِيِّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أُبَيِّنَ أُبَيِّنَ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» قَالَ رُوحُ اخْتَارَةُ اللَّهِ وَاصْطَفَاهُ وَخَلَقَهُ وَأَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَفَضَلَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَرْوَاحِ فَأَمَرَ فَنَفَخَ مِنْهُ فِي آدَمَ.^۱

تدبیر

۱) «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ»:
چرا نفرمود «فَإِذَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ...»، بلکه تعبیر «سویته» را هم اضافه کرد؟

۱. این روایات هم در همین راستا قابل توجه است:

(۱) عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر قال سأله عن قول الله: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ» قال: روح خلقها الله فنفح في آدم منها.

(تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱)

(۲) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ عَنْ أَبِي أَيُوبِ الْخَرَازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَمَّا يَرُوُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ هِيَ صُورَةُ مُحْدَثَةٍ مَخْلُوقَةٍ وَاصْطَفَاهَا اللَّهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلِفَةِ فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَضَافَ الْكَبَّةَ إِلَى نَفْسِهِ وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ يَبْيَسِي وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. (الکافی، ج ۱، ص ۱۳۴)

(۳) أَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَالِّ عَنِ الْحَلَبِيِّ وَزُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَجْوَفْ وَإِنَّمَا الرُّوحُ حَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ نَصْرٌ وَتَأْيِيدٌ وَقُوَّةٌ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَالْمُؤْمِنِينَ (التوحید (للصدوق)

ص ۱۷۱

در جلسه ۱۶۶ این احتمال مطرح شد که حرف «و» در اینجا، «عطف تفسیری» باشد یعنی، عبارت «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي» دارد عبارت «سَوَّيْتُهُ» را تفسیر می‌کند، یعنی دمیدن روح در بدن است که با سامان داده شدن انسان شده است و از این نکته ثمرات انسان‌شناسی خاصی گرفته شد. (جلسه ۱۶۶، تدبر ۲)

اکنون به عنوان یک احتمال دیگر می‌توان «و» را عطف عادی دانست؛ یعنی آیه در مقام بیان این نکته است که شرط سجده کردن فرشتگان بر آدم دو مطلب است: یکی اعتدال و سامان یافتن وجود انسان و دیگری دمیده شدن روح در او. یعنی همان طور که اگر کسی روح الهی خویش را جدی نگیرد و انسان را در حد تن بداند، طبیعی است که چنین انسانی را مسجد فرشتگان نداند؛ به همین ترتیب اعتدال و سامان یافتن وجود انسان است که مقدمه ورود روح الهی در انسان می‌شود؛ و کسی هم که وجودش سامان نیابد، مسجد فرشتگان شدن هم برایش رخ نخواهد داد.

(توجه شود که بر اساس قاعده امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا، هر دو احتمال می‌تواند مورد نظر بوده باشد و قبول

یکی لزوماً به معنای نادرست بودن دیگری نیست).^۱

۱۳۹۵/۱۰/۱

فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

۲۶۹ سوره حجر (۱۵) آیه

ترجمه

پس فرشتگان همگی شان جمعاً سجده کردند؛

نکات ترجمه

«سَجَدَ»: قبل درباره «سَجَدَه» توضیح داده شد که لزوماً به معنای یک حالت خاص فیزیکی نیست، بلکه هرگونه ابراز فروتنی‌ای است که هیچ اثری از میئت در شخص نماند (جلسه ۲۲۴) «الْمَلائِكَةُ» قبل توضیح داده شد که درباره ریشه این کلمه اختلاف است و به ترتیب، سه ریشه «أَلْك» و «لَاك» و «ملک» برای آن مطرح شده که معنای لغوی آن در دو دیدگاه نخست، به معنای «پیام‌رسان» می‌باشد. (جلسه ۱۰۰)^۲

^۱ همچنین خوب است این مطلب با بحث جلسه ۲۲۱، تدبر ۲ مقایسه شود که آنجا مقدمه دستور سجده «آفرینش و صورت‌بخشی» معرفی شده است.

^۲ توضیح مذکور این است:

«الْمَلائِكَةُ»: برخلاف آنچه شاید در ابتدا به نظر برسد، بسیاری از اهل لغت، حتی برخی از کسانی که این کلمه را در ذیل ماده «ملک» مورد بررسی قرار داده‌اند (مثلًا المحيط في اللغة / ۶؛ مجمع البحرين ۵ / ۲۷۵) بر این باورند که کلمه «ملائکه» لزوماً از این ریشه «ملک» نیست. معروفترین دیدگاه این است که اصل آن از «أَلْك» بوده است که به معنای «رسالت» (پیام‌رسانی) می‌باشد و در وزن مفعله (مالکه) قرار گرفته، بعد قلب رخ داده (جایجاًبی دو حرف «أ» و «ل») و به صورت «ملائکه» (بر وزن مفعله) درآمده و بعد به صورت «ملائکه» درآمده است. در این دیدگاه،

«أَجْمَعُونَ»: قبلًا توضیح داده شد که کلمه «جمع» و «أَجْمَع» برای تاکید بر «اجتماع در یک امر» است (مفردات ۲۰۲/۲۰۲) بهویژه در جایی که احتمال جدایی افراد می‌رود (المصباح المنیر ۱۰۹/۲) و علی القاعده این تاکید در تعبیر «أَجْمَعُون» بیشتر هم شده است. (جلسه ۱۴۱، تدبر ۲)

«الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»: از آنجا که کلمه «ملائکه» جمع است و در این آیه حرف «ال» بر روی آن آمده است (اصطلاحاً جمع محلی به الف و لام) دلالت بر «همه» ملائکه می‌کند و دو تعبیر «كُلُّهُمْ» و «أَجْمَعُونَ» را تاکید بعد از تاکید دانسته‌اند و در واقع با سه عبارت، بر اینکه همه فرشتگان با هم سجده کردند تاکید شده است.^۱

درباره اینکه آیا «ملک» به معنای مفرد است یا جمع، نظر قطعی‌ای داده نمی‌شود و برخی ملائکه را جمع ملک می‌دانند و ملائکه را جمع می‌دانند. (كتاب العين ۵/۳۸۱؛ لسان العرب ۱۰/۳۹۴؛ المصباح المنیر ۲/۱۹؛ تاج العروس ۱۳/۵۱۱؛ مفردات ألفاظ القرآن ۸۲) دیدگاه کم طرفدارتر این است که قلی در آن رخ نداده، بلکه ریشه «لأَك» بوده و این ماده هم به معنای رسالت (پیامرسانی) به کار می‌رود؛ و در اصل، «ملأك» (بر وزن مفعول) بوده است و در این کلمه، به خاطر سهولت در بیان، همزه ساقط شده و به صورت «ملک» درآمده و آنگاه جمع «ملأك»، ملائکه شده که گاهی «ه» آن هم می‌افتد و «ملائک» گفته می‌شود. (النهاية في غريب الحديث والأثر ۴/۳۵۹) البته برخی در کتابشان ماده «لأَك» را هم مطرح کرده‌اند، اما در پایان نظر قبلی را برتر دانسته‌است. (لسان العرب ۱۰/۴۸۲؛ تاج العروس ۱۳/۶۳۴)

البته در میان قدما این کیسان معتقد بوده این کلمه از همان ماده «ملک» گرفته شده، در واقع مفرد آن «ملأك» بر وزن «فعال» بوده که همزه‌اش چون زاید بوده افتاده و به «ملک» تبدیل شده و «ملائکه» بر وزن «فعائله» می‌باشد. (به نقل از مجمع البیان ۱/۱۷۴) که بر این دیدگاه نقدهایی نیز وارد شده است. (لسان العرب ۱۰/۴۸۲)

ظاهراً چون مهمترین گروه رسولان الهی غیر انسان، فرشتگان بوده‌اند این نام برای آنها به کار رفته است و گرن به توجه به آیه «يَصُطُّنِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ» فرشتگان غیر رسول هم داریم (مجمع البیان ۱/۱۷۵)

همچنین با این اوصاف معلوم می‌شود که تعبیر «ملک» که به معنای حکمران در انسان [و نیز خدا] به کار می‌رود از ماده «ملک» است؛ اما آنچه در مورد فرشتگان است «ملک» است که در اصل به معنای «پیام‌رسان» می‌باشد. (مفردات ألفاظ القرآن ۷۷۷)

[در مورد «ملک» ظاهراً دیدگاه درست این است که هم برای مفرد و هم برای جمع به کار می‌رود (مجمع البیان ۱۰/۵۲۰) و در قرآن کریم، این کلمه گاه به وضوح برای مفرد (ما انْزَلَ عَلَى الْمَلَكِينِ بِبَأْلَهَارُوتَ وَ مَارُوتَ؛ بقره/۲۰۲؛ أَنْ تَكُونَا مَلَكِيْنِ، اعراف/۲۰؛ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، سجاده/۱۱؛ إِنِّي مَلَكٌ، انعام/۵۰ و هود/۳۱؛ إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ، یوسف/۳۱؛ لَوْ لَا انْزَلْ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا، فرقان/۷) و گاه آشکارا برای جمع (جاءَ رَبِّكَ وَ الْمَلَكُ صَفَّاً صَفَّاً، فجر/۲۲؛ وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ، نجم/۲۶) و در یک آیه هم در آن واحد هم به معنای مفرد و هم به صورت جمع به کار رفته است (وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلَّبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ، انعام/۹)،

البته برخی موارد هم هست که وضوح قطعی در مفرد یا جمع ندارد (لَوْ لَا انْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا، انعام/۸؛ جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ، هود/۱۲؛ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولاً، إِسْرَاءٌ ۹۵؛ وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَانِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَّةُ، الحاقة/۱۷)]

۱. از قول «میرد» (از علمای معروف نحو) نقل شده که در تحلیل این آیه گفته است: وقتی گفته شد «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ» هنوز ممکن است کسی توهم کند که شاید برخی از ملائکه سجده نکرده باشند؛ با آمدن تعبیر «كُلُّهُمْ» این احتمال از بین می‌رود اما هنوز ممکن است کسی احتمال دهد که آنها یکدفعه سجده نکرند بلکه هر کدام در یک زمان و جدایی سجده‌ای کرد و آمدن تعبیر «أَجْمَعُونَ» این احتمال را هم از بین می‌برد (اعراب القرآن و بیانه،

۱) امام رضا ع از پدرانشان از امیرالمؤمنین ع از رسول خدا ص روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: خداوند مخلوقی برتر و گرامی‌تر از من نیافرید.

علی ع می‌گوید: گفتم: رسول خدا! آیا شما برترید یا جبرئیل؟

فرمود: علی! بدرستی که خداوند تبارک و تعالی پیامبران فرستاده شده‌ی خود را بر فرشتگان مقربش برتری داد و مرا بر جمیع پیامبران و فرستادگان برتری بخشدید و این فضیلت پس از من برای تو است ای علی، و برای امامان پس از توست؛ و بدرستی که فرشتگان خدمتگزار ما و خدمتگزار دوستداران مایند.

علی جان! «کسانی که حامل عرش هستند و کسانی که پیرامون آنند با حمد پروردگارشان تسبیح می‌گویند ... و طلب مغفرت می‌کنند برای کسانی که ایمان آوردن» (غافر/۷) به ولایت ما.

علی جان! اگر ما نبودیم خداوند نه آدم را می‌آفرید و نه حوا را و نه بهشت را و نه جهنم را و نه آسمان را و نه زمین را؛ پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که در معرفت پروردگارمان و تسبیح و تهلیل (=ابراز لا اله الا الله) و مقدس شمردن او بر آنها پیشی جستیم؛ چرا که اولین چیزی که خداوند آفرید روح‌های ما بود پس ما را برای بیان وحدانیت و حمد گفتن خویش به سخن درآورد؛ سپس فرشتگان را آفرید؛ پس چون ارواح ما را نور واحدی دیدند امر ما را عظیم شمردند؛ پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوقاتی آفریده شده هستیم و خداوند از صفات ما منزه و برتر است؛ پس فرشتگان به تسبیح ما تسبیح گفتند و او را از صفات ما منزه شمردند؛

و چون عظمت شأن ما را دیدند تهلیل (لا اله الا الله) گفتیم تا فرشتگان بدانند که خدایی جز الله نیست و ما هم بندگان اوییم، نه خدایانی که لازم باشد همراه او و یا به جای او پرستیده شوند؛ پس آنها هم لا اله الا الله گفتند؛ و چون کِبَر و بزرگی جایگاه ما را دیدند، ما تکبیر گفتیم تا فرشتگان بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که بزرگی جایگاهی جز به وسیله او دست یافتنی باشد؛

و چون آنچه خداوند از عزت و قوت برای ما قرار داده، دیدند، «لا حول و لا قوّة الا بالله» گفتیم تا فرشتگان بدانند که هیچ تغییر و قدرتی نیست جز به وسیله خدا؛

و چون آن نعمتی را که خداوند بر ما ارزانی داشته و اطاعت از ما را واجب کرده بود دیدند، «الحمد لله» گفتیم تا فرشتگان بدانند آن سپاس نعمتی را که سزاوار خداوند متعال است؛ پس فرشتگان گفتند الحمد لله.

پس به وسیله ما به معرفت توحید خدا و تسبیح و تهلیل و حمدگویی و سپاسگزاری وی راه یافتند؛ سپس خداوند متعال آدم را آفرید و ما را در صلب او قرار داد و به فرشتگان دستور داد تا بر او از باب عظیم شمردن و احترام به ما سجده کنند و سجده‌شان ابراز عبودیتی بود نسبت به خداوند عز و جل، و احترامی بود به آدم و اطاعتی بود به

ج، ص ۲۳۷) البته برخی به این تعبیر اخیر اشکال گرفته و گفته‌اند اگر «اجماعون» به معنای یکدفعه باشد، باید «حال» و منصوب باشد؛ پس اجمعون فقط تاکیدی است بر همگی آنها. (اعراب القرآن (لنحاس)، ج ۲، ص ۲۳۹)

خاطر اینکه ما در صلب او بودیم؛ پس چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم در حالی که «همگی شان جمعاً» (حجر/۳۰) بر آدم سجده کردند؟

و بدرستی که وقتی مرا به آسمان عروج دادند جبرئیل عبارات اذان را دوتا دوتا بیان کرد و سپس دوتا دوتا اقامه گفت و بعد به من گفت: محمد ص! [برای اقامه نماز جماعت] جلو بایست!

به او گفتم: آیا من جلوی تو بایست؟

گفت: بله، زیرا خداوند تبارک و تعالیٰ پیامبرانش را بر جمیع فرشتگانش برتری بخشید و تو را به نحو خاص برتری داد. پس جلو ایستادم و به عنوان امام آنها، نماز را اقامه کردم و جای هیچ فخرفروشی‌ای نیست.

پس هنگامی که به پایان حجابهای نورانی رسیدیم، جبرئیل به من گفت: محمد! جلو بیفت و مرا پشت سر بگذار. گفتم: جبرئیل! آیا در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟

گفت: محمد! نهایت حدی که خداوند برای من قرار داده بود تا اینجا بود و اگر ذره‌ای از آن عبور کنم بالهایم به خاطر تعذر از حدودی که خداوند عز و جل قرار داده خواهد سوخت. پس من در نور شتابی داده شدم تا بدانجایی از علوّ سلطنت خداوند رسیدم که او می‌خواست؛

پس مرا ندا داد: محمد!

گفتم پروردگارا! لَبَيْكَ وَ سَعْدِيْكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ!

به من فرمود: محمد! تو بنده منی و من پروردگار توام؛ پس تنها مرا عبادت کن و تنها بر من توکل نما، که همانا تو نوری در میان بندگانم و فرستاده‌ای به سوی مخلوقاتم و حجتی بر آفریدگانم هستی؛ برای تو و هر که تو را پیروی کند، بهشت را آفریدم؛ و برای کسی که با تو مخالفت ورزد آتشم را آفریدم؛ و برای جانشینان کرامت و احترام را واجب کردم؛ و برای شیعیان (= پیروان راستین) ایشان پاداشم را واجب نمودم.

گفتم: پروردگارا! جانشینان من کیانند؟

فرمود: محمد! جانشینان تو در ساق عرش من ثبت شده‌اند.

پس در حالی که پیش روی پروردگارم جل جلاله بودم، به ساق عرش نگریستم؛ دوازده نور دیدم و در هر نوری، سطري که در آن اسم جانشینی از جانشینانم سبز شده بود؛ اولینشان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی امتم.

آنگاه گفتم: پروردگارا! اینها جانشینان من بعد از من اند؟!

به من فرمود: محمد! اینها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجتهای من بعد از تو بر آفریدگانم هستند و آنها جانشینان و خلفای تو و بهترین مخلوقات پس از تویند؛ و به عزت و جلالم سوگند، با آنها دینم را غالب می‌گردم، و به واسطه آنها کلمه خود را اعتلا می‌بخشم، و با آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می‌کنم، و او را در شرق و غرب زمین مکنت می‌بخشم، و بادها را به تسخیر او درمی‌آورم، و ابرهای سرکش را برای او رام می‌کنم، و او را بر اسباب تسلط می‌دهم، و او را با سپاهیانم

یاری کرده، با فرشتگانم مدد میبخشم، تا دعوت مرا فراگیر کند و خلق را بر وحدانیت من گرد آورد، سپس سلطتش را دوام میبخشم و زمانه را بین اولیای خود تا روز قیامت دست به دست میکنم.

علل الشرائع، ج ۱، ص ۵-۷؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۴

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ كُوُفَّيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلَى الْهَمَدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِيهِ بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامَ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ عَنْ عَلَى بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَى عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِيهِ عَلَى عَلَى بْنِ أَبِيهِ طَالِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَمَّا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلَى عَنْ فَقِيلَتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أُمَّ جَبَرِيلُ فَقَالَ يَا عَلَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَلَّ أَنْبِياءُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقْرَبِينَ وَفَضَلَّنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلَى وَلِلَّائِمَةِ مِنْ بَعْدِكَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّا مُنَا وَخُدَّا مُحَبِّينَا يَا عَلَى الْذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» بِوَلَائِتِنَا يَا عَلَى لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَلَا حَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَمْ نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَقْدِيسِهِ لِأَنَّ أُولَئِكَ شَانِنَا هَلَّلَنَا لِتَعْلَمِ الْمَلَائِكَةَ أَنَّ لَهُ إِلَهٌ إِلَهٌ وَأَنَّهُ عَبِيدٌ وَلَسْنَا بِالْهُدَى يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَمَّا إِلَهٌ إِلَهٌ فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبِيرًا مَحَلَّنَا كَبَرَنَا لِتَعْلَمِ الْمَلَائِكَةَ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يَنْتَالَ عِظَمَ الْمَحَلِّ إِلَيْهِ بِهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَالْقُوَّةِ قُلْنَا لَمَّا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَى بِاللَّهِ لِتَعْلَمِ الْمَلَائِكَةَ أَنَّ لَهُ حَوْلًا وَلَا قُوَّةً إِلَى بِاللَّهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَأُوجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاغِيَّةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لِتَعْلَمِ الْمَلَائِكَةَ مَا يَحْقِقُ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعْمَتِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَبِنَا اهْتَدَوْنَا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَمْجِيدِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَأَمْرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيْمًا لَنَا وَإِكْرَامًا وَكَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عُبُودِيَّهُ وَلَا دَمِ إِكْرَامًا وَطَاعَهُ لِكَوْنِنَا فِي صُلْبِهِ فَكَيْفَ لَمْ نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ وَأَنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَدَنَ جَبَرِيلُ مَنْشِي وَأَقَامَ مَنْشِي مَنْشِي ثُمَّ قَالَ لِي تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا جَبَرِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ فَقَالَ نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَلَّ أَنْبِياءُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَلَّكَ خَاصَّةً فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا فَخَرَ فَلَمَّا انتَهَيْتُ إِلَى حُجُبِ النُّورِ قَالَ لِي جَبَرِيلُ تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدٌ وَتَخَلَّفَ عَنِي فَقُلْتُ يَا جَبَرِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدٌ إِنَّ انتِهَاءَ حَدَّى الدِّى وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوِزْتُهُ احْتَرَقْتَ أَجْنِحَتِي بِتَعَدِّي حُلُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَزَرَجَ بِي فِي النُّورِ زَرَجَهُ حَتَّى انتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ عُلُوٍّ مُلُكِهِ فَنُوَدِيْتُ يَا مُحَمَّدٌ فَقُلْتُ لَبَيْكَ رَبَّي وَسَعْدِيْكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ فَنُوَدِيْتُ يَا مُحَمَّدٌ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ فَإِيَّاَيَ فَاعْبِدْ وَعَلَى فَنَوْكَلْ فَإِنَّكَ نُورِي فِي عِبَادِي وَرَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَحُجَّتِي عَلَى بِرِيَّتِي لَكَ وَلِمَنِ اتَّبَعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَلِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي وَلِأُوْصِيَّاتِكَ أَوْجَبْتُ كَرَامَتِي وَلِشِيعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ شَوَّابِي فَقُلْتُ يَا رَبُّ وَمَنْ أُوْصِيَّاتِي فَنُوَدِيْتُ يَا مُحَمَّدٌ أُوْصِيَّاؤُكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ عَرْشِي

فَنَظَرْتُ وَأَنَا بَيْنَ يَدَيِ رَبِّي جَلَّ جَلَالَهُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ عَلَيْهِ اسْمٌ وَصِيَّ مِنْ أُوصِيَائِي أُوْهَمْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي فَقُلْتُ يَا رَبِّ هُؤُلَاءِ أُوصِيَائِي مِنْ بَعْدِي فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدَ هُؤُلَاءِ أُولَيَائِي وَأَجَبَائِي وَأَصْفَيَائِي وَحَجَبِي بَعْدَكَ عَلَى بَرِّيَّتِي وَهُمْ أُوصِيَاؤُكَ وَخُلَفَاؤُكَ وَخَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأَظْهَرَنَّ بِهِمْ دِينِي وَلَأَعْلَمَنَّ بِهِمْ كَلِمَتِي وَلَأَطْهَرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أُغْدَائِي وَلَأُمَكِّنَنَّ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَلَأَسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيَاحَ وَلَأَدَلَّنَ لَهُ السَّحَابَ الصَّعَابَ وَلَأُرْقِيَّنَ فِي الْأَسْبَابِ وَلَأَنْصُرَنَّ بِمَلَائِكَتِي حَتَّى تَعْلُوَ دَعْوَتِي وَيَجْتَمِعَ الْخَلْقُ عَلَى تَوْحِيدِي ثُمَّ لَأَدِيمَنَ مُلْكَهُ وَلَأَدَاوَلَنَ الْأَيَامَ بَيْنَ أُولَيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

تدبر

۱) «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»

بعد از اینکه از روحی الهی در آدم دمیده شد و خدا به فرشتگان دستور سجده بر آدم داد، همه سجده کردند. در این آیه بر این مطلب که همه فرشتگان در این سجده کردن حضور داشتند، تاکیدات مکرر آمده است؛ سلسله مراتب تاکیدات که در آیه وارد شده را می توان به صورت زیر نشان داد:

فَسَجَدَ مَلَائِكَهُ

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَهُ

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَهُ كُلَّاً

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَهُ كُلُّهُمْ

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَهُ كُلُّهُمْ جَمِيعًا

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

چرا این اندازه تاکید بر اینکه «همه» فرشتگان بر آدم سجده کردند؟

الف. فرشتگان مخلوقاتی هستند که از جانب خداوند تدبیر همه امور عالم را بر عهده دارند (نازعات/۵) با این تعبیر نشان می دهد که همه عالم در خدمت انسان برگزیده خداوند است.

ب. در آیه بعد، به سریپیچی ابليس اشاره شده است. شاید با این تاکیدات می خواهد نشان دهد که ابليس اگرچه در رده فرشتگان قرار گرفته بود، اما واقعا از فرشتگان نبوده؛ زیرا هر که فرشته باشد حتماً بر انسان سجده می کند.

ج. ...

نکته تخصصی انسان‌شناسی

این آیه بالاترین حد انسان‌گرایی و بها دادن به انسان است و نشان می دهد در منطق اسلام، همه فرشتگان – که مدبرات کل عالم‌اند – را در خدمت انسان‌اند. آنگاه چقدر جای تعجب و تاسف دارد که مکاتبی که انسان را در حد یک ماشین پیچیده یا حداکثر یک حیوان پیشرفت‌هه تنزل داده و بقدرتی انسان را در عالم ماده محصور می‌بینند که به خاطر طرد نظریه زمین‌مرکزی،

مرکزیت انسان در عالم را انکار می‌کند، و به تبعیت از شیطان، زیر بار مقام برتر انسان در کل عالم نمی‌روند، با این حال شعار او مانیسم (انسان‌گرایی) سر داده، دین الهی را مخالف انسان‌گرایی معرفی می‌کند!

۲) «فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»

خدا دستور سجده داد بلا فاصله (فـ + سجد) فرشتگان به سجده افتادند.

کسی که فرشته خو باشد، در انجام دستورات خدا لحظه‌ای درنگ نمی‌کند.

۳) «فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»

اجمعون برای تاکید مضاعف بر «اجتماع در یک امر» است (توضیح در نکات ترجمه)
برخی کارها هست که همه با هم باید بدان اقدام کنند تا مقصود حاصل شود؛ حتی در عرصه فرشتگان!
موید این برداشت آن است که در آیه ۳۲ ابليس، نه صرفا به خاطر سجده نکردن، بلکه به خاطر اینکه با بقیه سجده‌کنان همراهی نکرده، مواخذه می‌شود (یا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ)

۱۳۹۵/۱۰/۲

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

۲۷۰ سوره حجر (۱۵) آیه ۳۱

ترجمه

[فرشتگان همگی شان جمعاً سجده کردند] مگر ابليس، سرپیچی کرد از اینکه با سجده‌کنندگان باشد.

حدیث

۱) از امام صادق ع سوال شد: آیا ممکن است در آنچه خداوند مردم را به انجام آن دستور داده، گمراهان هم وارد شوند؟ فرمودند: بله و کافران هم در آن وارد می‌شوند؛ زیرا که خداوند تبارک و تعالی فرشتگان را به سجده کردن بر آدم دستور داد؛ پس هم فرشتگان و هم ابليس در دستور او وارد شدند؛ و اما ابليس در زمرة فرشتگان در آسمان بود که خدا را عبادت می‌کرد و فرشتگان گمان می‌کردند که او از آنها نبود؛ پس هنگامی که خداوند فرشتگان را به سجده بر آدم دستور داد، آن حسدی که در دل ابليس بود بیرون زد و آنجا بود که فرشتگان دانستند که ابليس مانند آنها نیست. به ایشان گفته شد: چگونه دستور به ابليس هم تعلق گرفت در حالی که خداوند فرشتگان را بر سجده به آدم دستور داده بود؟!

فرمودند: از حیث رابطه و دوستی، شیطان از آنها بود، نه اینکه از جنس فرشتگان باشد؛ و آن بدین سبب بود که خداوند قبل از آدم خلائقی را آفریده بود - و ابليس هم از آنها بود - که آنها را در زمین حکومت داده بود؛ پس سرپیچی و فساد و خونریزی کردند و خداوند فرشتگانی را بر آنها برانگیخت و آنها را کشتند و ابليس را اسیر کردند و به آسمان برداشتند و او با فرشتگان خدا را بندگی می‌کرد تا اینکه خداوند تبارک و تعالی آدم ع را آفرید.

فَإِنَّهُ حَدَّيْنِي أُبَيْ عَنْ ابْنِ أُبَيْ عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أُبَيْ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ:
 سُئِلَ عَمَّا نَدَبَ اللَّهُ الْخَلْقَ إِلَيْهِ أَدْخَلَ فِيهِ الضُّلَالَ؟^۱ قَالَ نَعَمْ وَالْكَافِرُونَ دَخَلُوا فِيهِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرَ الْمَلَائِكَةِ
 بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ فَدَخَلَ فِي أَمْرِهِ الْمَلَائِكَةُ وَإِبْلِيسُ فَإِنَّ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ يَعْبُدُ اللَّهَ وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَظُنُّ أَنَّهُ مِنْهُمْ
 وَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ فَلَمَّا أَمْرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ عَوْرَجَ مَا كَانَ فِي قَلْبِ إِبْلِيسِ مِنَ الْحَسَدِ فَعَلِمَ الْمَلَائِكَةُ عِنْ ذَلِكَ أَنَّ إِبْلِيسَ
 لَمْ يَكُنْ مِثْلَهُمْ فَقَيْلَ لَهُ (ع) فَكَيْفَ وَقَعَ الْأُمْرُ عَلَى إِبْلِيسِ وَإِنَّمَا أَمْرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ فَقَالَ كَانَ إِبْلِيسُ مِنْهُمْ بِالْوَلَاءِ وَلَمْ
 يَكُنْ مِنْ جِنْسِ الْمَلَائِكَةِ وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا قَبْلَ آدَمَ وَكَانَ إِبْلِيسُ مِنْهُمْ حَاكِمًا فِي الْأَرْضِ فَعَتَوْا وَفُسَدُوا وَسَفَكُوا الدَّمَاءَ
 فَبَعَثَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ فَقَتَلُوهُمْ وَأَسْرَوْا إِبْلِيسَ وَرَفِعُوهُ إِلَى السَّمَاءِ وَكَانَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ يَعْبُدُ اللَّهَ إِلَيْهِ أَنْ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى آدَمَ
 ع.

توجه

مضمون این آیه در سوره بقره، آیه ۳۴ (جلسه ۲۲۴) و سوره اعراف، آیه ۱۱ (جلسه ۲۳۱) آمده بود و اغلب احادیث و تدبرهای آن دو جلسه به این آیه نیز مرتبط می‌شود، که دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم؛ بویژه توصیه می‌شود موارد زیر مجدداً مورد توجه قرار گیرد:

جلسه ۲۲۴، حدیث ۲ و تدبرهای ۱ و ۵ و ۶

جلسه ۲۳۱، تدبرهای ۴ و ۵

تدبر

۱) «إِلَّا إِبْلِيسَ أُبَيْ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

بعد از اینکه خداوند دستور سجده داد فرشتگان همگی شان جمعاً سجده کردند؛ مگر ابليس، که از اینکه با سجده کنندگان باشد، سرپیچی کرد.

این واقعه (دستور به سجده و اطاعت فرشتگان و تخلف ابليس) در هفت جای قرآن اشاره شده است (بقره/۳۴؛ اعراف/۱۱؛ حجر/۳۱؛ اسراء/۶۱، کهف/۵۰؛ طه/۷۴؛ ص/۷۴) که در پنج جای آن هر سه نکته با هم در یک آیه آمده و تنها در دو جا (آیه فعلی و [ص/۷۴] **إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**) از این سه نکته، «تخلف ابليس» را به عنوان یک آیه مستقل مطرح کرده است.

اگر توجه شود که هر آیه‌ای یک نشانه است، پس خود این تخلف و توجه بدان موضوعیت دارد.

اما چرا؟

^۱. در نسخه فعلی تفسیر قمی کلمه «الضلالة» نوشته شده که در این صورت جمله معنای واضحی نخواهد داشت. اما هم در تفسیر برهان (ج ۱، ص ۱۷۰) و هم در بحار الانوار (ج ۶۰، ص ۲۲۴) که هردو از تفسیر قمی نقل کرده‌اند کلمه «الضلالة» ثبت کرده‌اند که معنی درستی می‌دهد و لذا در اینجا نیز ما این تعبیر را نوشتیم.

الف. تا دریابیم که خداوند نظام آفرینش را به نحوی قرار داده، که امکان سرپیچی از «دستور خدا» وجود دارد؛ اما این سرپیچی منجر به شرک و اقدامی فراتر از «مشیت الهی» نمی‌شود.

ثمره بحث در خداشناسی

خداوند دو گونه اراده دارد: اراده تکوینی و اراده تشریعی؛ و احکام این دو با هم تفاوت دارد.

ب. ریشه سرپیچی کردن از دستور خدا در عالم، ابليس است؛ که البته خود او یک برده‌ای در ردیف فرشتگان مقرب خدا بوده است؛ و در همانجا هم سرپیچی‌اش را شروع کرد.

ثمره بحث در حوزه اخلاق و انسان‌شناسی

هیچکس، هرچقدر هم وضعیت فعلی‌اش خوب باشد، حق ندارد به خود مغور شود. در عین حال که ممکن است کسی بر اثر عبادت و عبودیت بقدرتی بالا رفته که در ردیف فرشتگان قرار گرفته باشد، اما لحظه‌ای دیگر، بر اثر گناهی که ریشه‌ای در وجودش داشته، اما بر خودش و بر دیگران (حتی بر فرشتگان مقرب الهی) مخفی مانده (توضیح در جلسه ۲۲۴، تدبرهای ۶ و ۷)، بدترین موجود عالم شود.

ج. ...

۲) «إِلَّا إِبْلِيسَ أُبِي أُنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

به جای اینکه بگوید «سجده نکرد» فرمود «سرپیچی کرد از اینکه ...». چرا؟

الف. تاکید بر اینکه انجام ندادن این کار، یک اقدام ایجابی بوده است که قابل موافذه است. (گناه، فقط انجام دادن یک کار خلاف نیست؛ گاهی وقت‌ها انجام ندادن یک کار بزرگترین گناه است)

ب. آنچه مهم بوده و موضوعیت داشته، اطاعت یا سرپیچی کردن از دستور خداوند بوده است نه این رفتار خاص.

ج. ...

۳) «إِلَّا إِبْلِيسَ أُبِي أُنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

به جای اینکه بگوید «سرپیچی کرد از اینکه سجده کند»، فرمود «سرپیچی کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد». چرا؟

الف. نشان دهد که این سجده کردن فقط یک اقدام مقطوعی نبوده است؛ بلکه «سجده کن بودن» و همواره در خدمت انسان و اهداف خلیفه‌اللهی انسان قرار گرفتن موضوعیت دارد (جایی که می‌توان فعل آورد، اگر اسم فاعل بیاید، دلالت بر ثبوت و دوام آن فعل در فاعلش دارد. در زبان فارسی هم بین «فلانی سجده کرد» و «فلانی سجده کن بود» تفاوت می‌گذاریم).

ب. بر اهمیت اقدام جمعی تاکید شود (توضیح در جلسه ۲۶۹، تدبر ۳)

ج. اگر تعبیر فوق را مقایسه کنیم با تعبیری که از این واقعه در آیه ۱۷ سوره اعراف آمده بود (إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ) شاید بتوان گفت این تعبیر به نحو ضمنی دارد نشان می‌دهد که اگرچه شیطان از فرشتگان (از کسانی که در عمق وجود خویش «سجده‌کن» هستند) نبود، اما اگر حاضر می‌شد با آنها همراهی کند؛ در ردیف آنها می‌ماند؛

ثمره بحث در اخلاق و انسان‌شناسی

اگر کسی واقعاً از خوبان نباشد اما در حد خود با آنها همراهی کند، خداوند او را در میان خوبان قرار می‌دهد به نحوی که حتی خود آن خوبان هم به تفاوت وی با آنها پی نمی‌برند.

۴) (إِلَّا إِبْلِيسَ أُبَيْ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ)

اگر این آیه را (با توجه به دو آیه قبل و بعدش) با آیه ۷۴ سوره ص (إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (و دو آیه قبل و بعدش) مقایسه کنیم می‌بینیم تعبیر «استکبار ورزید و از کافران بود» دقیقاً به جای «سرپیچی کرد از اینکه با سجده‌کنندگان باشد» نشسته است.

اگر این مقدمه را هم اضافه کنیم که این سرپیچی شیطان اولین سرپیچی و ریشه تمام سرپیچی‌هایی است که در عالم انجام می‌شود، شاید بتوان نتیجه گرفت که حقیقت سرپیچی از دستورات خدا به دو عامل بر می‌گردد: یکی استکبار ورزیدن (خود را در مقابل خدا کسی دانستن) و دوم کافر بودن (در عمق جان خویش، خدا را به خدایی قبول نداشتن)؛ اولی یک روحیه است و دومی یک باور، که درواقع، اولی هم محصول دومی است؛ لذاست که ایمان را می‌توان مهمترین سرمایه هر کس دانست.

۱۳۹۵/۱۰/۳

قالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

۲۷۱ سوره حجر (۱۵) آیه ۲۲

ترجمه

فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده که با سجده‌کنندگان نباشی؟

نکات نحوی

در عبارت «ما لَكَ أَلَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» «ما» ادات استفهام و مبتدأ است و «لک» خبر آن است و تقدير کلام این است که «ای شیء ثابت لک: چه چیزی برای تو هست». در مورد «ألا تكون» اغلب این گونه تحلیل می‌کنند که در اصل «فی أَنْ لا تكون» بوده که این جار و مجرور متعلق به خبر است؛ و برخی هم چنین تحلیل کرده‌اند که در «ألا تكون»، حرف «أن» زانده است و «لا تكون» در موضع حال است و تقدير کلام این بوده: «ما لک خارجاً عن الساجدين: تو را چه شده که خارج از سجده‌کنندگانی». ^۱ (مجمع البيان، ج ۶، ص ۵۱۶)

^۱. در نتیجه، در تحلیل نحوی «أن لا تكون» سه مبنای وجود دارد:

۱) در تفسیر قمی در ادامه حدیثی که از امام باقر ع درباره چگونگی آفرینش آدم از خاک روایت شده (جلسه ۲۶۶، حدیث ۱)، آمده است:

پس خداوند [پیکر] آدم ع را آفرید و چهل سال، صورت‌گری شده، باقی ماند و مرتب ابليس لعین بر او می‌گذشت و می‌گفت: «آخر، تو را برای چه آفریده‌اند؟» و عالم [امامان ع] فرمود: ابليس گفت: اگر خداوند مرا به سجده بر این دستور دهد حتماً از نافرمانی اش خواهم کرد.

فرمود: سپس [از روح] در آن دمید. پس چون روح به مغزش رسید، عطسه‌ای کرد و بر اثر آن عطسه بر جای خود نشست و گفت: الحمد لله؛ و از جانب خداوند متعال خطاب آمد: خداوند رحمت کند. امام صادق ع فرمود: پس از جانب خداوند رحمت بر او پیشی گرفت.

سپس خداوند تبارک و تعالیٰ به فرشتگان فرمود: بر آدم سجده کنید؛ پس بر او سجده کردند و ابليس آنچه از حسد در دلش مخفی کرده بود بیرون ریخت و از سجده کردن سرپیچی کرد و خداوند عز و جل فرمود: «چه چیزی مانع تو شد از اینکه سجده کنی، هنگامی که به تو دستور دادم؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل!» (اعراف/۱۲)

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۱

فَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ فَبَقَى أَرْبَعِينَ سَنَةً مُصَوَّرًا فَكَانَ يَمْرُّ بِإِبْلِيسِ الْعَيْنِ فَيَقُولُ لِأَمْرِ مَا حُلِقْتَ فَقَالَ الْعَالَمُ عَ قَالَ إِبْلِيسُ لَئِنْ أَمْرَنِي اللَّهُ بِالسُّجُودِ لِهَذَا لَا عَصِيَّةٌ، قَالَ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ فَلَمَّا بَلَغَتِ الرُّوْحُ إِلَى دِمَاغِهِ عَطَسَ جَلَسَ مِنْهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَرْحُمُكَ اللَّهُ قَالَ الصَّادِقُ عَ فَسَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا لَهُ فَأَخْرَجَ إِبْلِيسَ مَا كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحَسْدِ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ «مَا مَنَعَكَ أَلَا تَسْجُدَ إِذْ أَمْرَتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ».

۲) از امام رضا ع روایت شده است که بیان کردند که: اسم ابليس، حارث بود؛ و این همانا سخن خداوند عز و جل بود که فرمود: «ای ابليس» ای عصیانگر؛ و ابليس نامیده شد زیرا از رحمت خدا مایوس شد [ابلس یعنی مایوس شد].

معانی الأخبار، ص ۱۳۸

حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَيَاشِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَى بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى بْنِ فَضَالَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضا عَنْ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّ اسْمَ إِبْلِيسَ الْحَارِثَ وَإِنَّمَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا إِبْلِيسُ يَا عَاصِي وَسُمِّيَ إِبْلِيسُ لِأَنَّهُ إِبْلِيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

مبنای سیبویه: فی حذف شده پس محلًّا منصوب است.

مبنای خلیل: چون فی در کار بوده و حذف شده محلًّا مجرور است.

مبنای ابوالحسن: «آن» زانده است و «لا تكون» در موضع حال است.

۱) «قالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

وقتی ابليس ملعون در مقابل خود خدا تمرد می‌کند، خدا با اینکه به همه چیز آگاه است، بلا فاصله او را تنبیه نمی‌کند؛ اول از او دلیل کارش را می‌خواهد، وقتی سستی دلیلش آشکار شد، آنگاه موآخذه را شروع می‌کند.

۲) «قالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

نفرمود «چرا سجده نکردی» بلکه فرمود «تو را چه شده که با سجده کنندگان نیستی؟» یعنی اگر آن کاری که باید انجام می‌دادی نداده‌ای، ریشه‌ای در وجودت دارد. «چه چیزی برایت هست که موجب می‌شود در جایی که باید باشی، نیستی؟»

ثمره اخلاقی و تربیتی

مواظب آنچه در وجودمان ریشه می‌دواند باشیم. هرگاه دیدیم در جایی که باید باشیم نیستیم و به آنچه وظیفه‌مان بوده عمل نکردیم، بسیار حساس شویم، و بیش از آنکه دنبال مقصري خارج از خود بگردیم، ریشه آن را در خود جستجو کنیم و تا فرصت عمر باقی است، با استمداد از خداوند برای ریشه‌کن کردنش اقدام کنیم؛ و گرنه بعيد نیست عاقبت ما همچون ابليس شود.

۳) «... أَلَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

ابليس از ابتدا هم فرشته نبود (جلسه ۲۳۲، احادیث ۱ و ۲). خدا هم از او انتظار فرشته شدن نداشت؛ اما این انتظار را داشت که وقتی تا آن مقام بالا آمده، خود را همانند کسانی که در آن مقام ساکنند نشان دهد.

دلیل:

در حالی که در جای دیگر اشاره کرده که ابليس اساساً از اینان که اهل سجده‌کردن و مقام قرب الهی‌اند نبوده (لهم يكُنْ منَ السَّاجِدِينَ؛ جلسه ۲۳۱، تدبر ۳) اما وقتی می‌خواهد او را موآخذه کند، با تعبیر (أَلَا تَكُونَ مِنَ السَّاجِدِينَ؛ چرا تو از سجده‌کنان نیستی) موآخذه نکرد، بلکه همین قدر موآخذه کرد که چرا با سجده‌کنان همراه نشدی؟ که اگر همراهی می‌کرد، همچنان در زمرة فرشتگان می‌ماند.

ثمره اخلاقی

با همراهی با خوبان، می‌توان از خوبان شد.

امیرالمؤمنین ع می‌فرمایند: «إِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أُوْشَكَ أُنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛ بعيد است کسی خودش را شبیه گروهی بکند مگر اینکه به احتمال زیاد از آنها بشود» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷)

۴) «... أَلَا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

اگر روحیه تکبیر در شخصی پیدا شد، محیط و عوامل دیگر، در هدایت او کارساز نیست. ابليس در لابلای فرشتگان و در محیط ملکوتی بود لکن بخاطر لجاجت و تکبیر آن گونه شد. (تفسیر نور، ج ۶، ص ۳۳۲)

ترجمه

گفت: من [کسی] نیستم که بر بشری سجده کنم که او را از گلی خشک و خام، از لجن سیاه و بدبویی که مانده و متغیر شده، آفریده‌ای.

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

اولی کسی که قیاس کرد ابلیس بود که گفت: «مرا از آتش آفریدی و او را از گل» و اگر ابلیس می‌دانست که خداوند چه چیزی در آدم قرار داده هرگز بر او فخرفروشی نمی‌کرد؟

سپس فرمود: بدرستی که خداوند عز و جل فرشتگان را از نور آفرید و «جان» را از آتش، و برخی از جنیان را از «جان» از «باد» [ظاهرها اشاره به آتش «باد گرم» است: نار السموم، حجر/۲۷] و گروهی از جن را از آب؛ و آدم را از لایه‌ای از گل؛ سپس در آدم نور و آتش و باد و آب را جریان داد؛ پس با نور است که می‌بیند و می‌فهمد؛ و با آتش است که می‌خورد و می‌نوشد، و اگر آتش در معده نبود هیچگاه معده غذا را آسیاب نمی‌کرد و اگر باد در درون فرزند آدم نبود که آتش معده را شعله‌ور سازد، شعله‌ور نمی‌شد؛ و اگر آب در درون فرزند آدم نبود، حرارت آتش معده را خاموش نمی‌کرد و آن آتش درون آدم را می‌سوزاند؛ پس خداوند در آدم این پنج ویژگی را جمع کرد در حالی که در ابلیس تنها یک ویژگی بود که با آن به آدم ع فخرفروشی کرد.

الاختصاص (للمفید)، ص ۱۰۹

الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاتَ إِبْلِيسَ فَقَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ وَ لَوْلَا عِلْمَ إِبْلِيسَ مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي آدَمَ لَمْ يَفْتَخِرْ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنَ النُّورِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنَ النَّارِ وَ خَلَقَ الْجِنَّ صِنْفًا مِنَ الرِّيحِ وَ خَلَقَ صِنْفًا مِنَ الْجِنِّ مِنَ الْمَاءِ وَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ صَفْحَةٍ الطِّينِ ثُمَّ أَجْرَى فِي آدَمَ النُّورَ وَ النَّارَ وَ الرِّيحَ وَ الْمَاءَ بِالنُّورِ أَبْصَرَ وَ عَقْلَ وَ فَهْمَ وَ بِالنَّارِ أَكْلَ وَ شَرَبَ وَ لَوْلَا أَنَّ النَّارَ فِي الْمَعِدَةِ لَمْ تَطْحُنِ الْمَعِدَةُ الطَّعَامَ وَ لَوْلَا أَنَّ الرِّيحَ فِي جَوْفِ ابْنِ آدَمَ يُلْهِبُ نَارَ الْمَعِدَةِ لَمْ يَلْهِبْ وَ لَوْلَا أَنَّ الْمَاءَ فِي جَوْفِ ابْنِ آدَمَ يُطْفِئُ حَرَّ نَارَ الْمَعِدَةِ لَا حَرَقَتِ النَّارُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ فَجَمَعَ اللَّهُ ذَلِكَ فِي آدَمَ الْخَمْسَ الْخِصَالِ وَ كَانَتْ فِي إِبْلِيسَ خَصْلَهُ فَأَفْتَخَرَ بِهَا عَلَى آدَمَ عَ.

[توجه: تعبیر نور و نار و آب و باد را نباید صرفاً در معنای فیزیکی امروزین آن فهم کرد؛ شاهدش در این روایت «آفرینش فرشتگان از نور» است که با توجه به سایر آیات و روایات، واضح است که این نور، نور فیزیکی نیست؛ و روایت بعدی نیز موید دیگری بر این مدعاست.]

(۲) روایت شده که ابوحنیفه بر امام صادق ع وارد شد. ایشان فرمودند: ابوحنیفه! شنیده‌ام که «قياس می‌کنی» [قياس = صرفا بر اساس مشابهت دو چیز، حکم یکی را به دیگری دادن] گفت: بله.

فرمودند: قیاس نکن؛ که اولین کسی که قیاس کرد ابليس بود هنگامی که گفت «مرا از آتش آفریدی و او را از گل» پس بین آتش و گل قیاس کرد؛ و اگر بین نورانیت آدم و نورانیت آتش قیاس می‌کرد، برتری واقعی این دو نور [که واقعاً کدام بر دیگری برتری دارد] و صفا و خلوص یکی بر دیگری را می‌فهمید.

الكافی، ج ۱، ص ۵۸

علیٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَقِيلِيِّ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ قَالَ: دَخَلَ أُبُو حَنِيفَةَ عَلَى أُبَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ لَهُ يَا أُبَا حَنِيفَةَ بَلَغْتِنِي أَنَّكَ تَقِيسُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَا تَقِيسْ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسَ حِينَ قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَالطِّينِ وَلَوْ قَاسَ نُورِيَّةَ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ وَصَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ.

(۳) امیرالمؤمنین ع در اولین خطبه نهج‌البلاغه، توصیفی از چگونگی آفرینش انسان دارند. [فرازهایی از این خطبه در جلسه ۲۱۹، حدیث ۳ و جلسه ۲۲۵، حدیث ۳ آمد.]

سپس خداوند سبحان از قسمت‌های سخت، و نرم، و شیرین، و شور زمین، خاکی را جمع کرد و بر آن آب پاشید تا پاک و خالص شد، و آن را بیامیخت تا گل چسبنده شد، سپس از آن گل، صورتی پدید آورد دارای جوانب گوناگون و پیوستگی‌ها، و اعضای مختلفه و گسیختگی‌ها. آن را خشکاند، تا خود را گرفت، و محکم ساخت تا صلصال (خشک و سفالین) شد، تا زمانی معین، و وقتی مقرر.

سپس از روحش در آن دمید، تا به صورت انسانی گردید، دارای اذهانی که به جولان درآید و اندیشه‌ای که با آن تصرف کند و اعضا‌ای که به خدمت گیرد، و ابزاری که بدان زیر و رو سازد، و معرفتی که بدان حق را از باطل جدا کردن داند، و مزه‌ها و بویها و رنگها و دیگر چیزها را شناختن تواند؛ آمیخته به طینت رنگ‌های مختلف، و همسانهایی نظیر هم، و اضدادی مخالف یکدیگر، و اخلاقاطی متفاوت با هم، از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی و ناراحتی و خوشی.

پس، از فرشتگان خواست تا آنچه در عهده دارند ادا کنند و عهدی را که پذیرفته‌اند وفا کنند، در انجام سجده بر او و فروتنی برای اکرام او. پس خداوند سبحان بدانها فرمود: «بر آدم سجده کنید. همگان سجده کردند جز ابليس» که غرور و تکبر او را گرفت، و بدینختی بر او چیره شد، و به آفریده شدنش از آتش احساس عزّت و برتری کرد، و «به وجود آمده از خاک خشکیده» را پست و بی‌مقدار شمرد. خداوند هم او را مهلتی بخشید تا [کاملا] سزاوار خشم گردد و آزمایش به کمال، و وعده‌اش به انجام رسد، پس به او گفت: «تو از مهلت‌یافتگانی تا آن روزی که وقتی معلوم است».

[ادامه عبارات این خطبه در جلسه ۲۲۵، حدیث ۳ گذشت]

نهج‌البلاغه، خطبه ۱

مِنْهَا فِي صِفَةِ خَلْقِ آدَمَ عُثِّمَ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَبَخِهَا تُرْبَةً سَهَّا بِالْمَاءِ حَتَّىٰ خَلَصَتْ وَ لَاطَّهَا بِالْبَلَةِ حَتَّىٰ لَزَّبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَحْنَاءٍ وَ قُصُولَ وَ أَعْضَاءٍ وَ قُصُولَ أَجْمَدَهَا حَتَّىٰ اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّىٰ صَلَصَلَتْ لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ وَ أَمْدٍ مَعْلُومٍ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوْحِهِ فَتَمَثَّلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانَ يُجْيِلُهَا وَ فِكَرٌ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَ جَوَارِحٌ يَخْتَدِمُهَا وَ أَدْوَاتٍ يُقْلِبُهَا وَ مَعْرِفَةٌ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْأَذْوَاقِ وَ الْمَشَامِ وَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَجْنَاسِ مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَشْبَابِ الْمُؤْتَلِفَةِ وَ الْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ وَ الْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ مِنَ الْحَرَّ وَ الْبَرْدِ وَ الْبَلَةِ وَ الْجُمُودِ [وَ الْمَسَاءَةُ وَ السُّرُورُ] وَ اسْتَادِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَ دِيْعَتَهُ لَدَيْهِمْ وَ عَهْدَهُ وَ صِيَّتَهُ إِلَيْهِمْ فِي الإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَ الْخُنُوعِ [وَ الْخُشُوعِ] لِتَكْرِمَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ [لَهُمْ] «اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَاجَدُوا إِلَيْهِ إِبْلِيسُ» اعْتَرَّتُهُ الْحَمِيَّةُ وَ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ وَ تَعَزَّزَ بِخَلْقَهُ النَّارِ وَ اسْتَوْهُنَّ خَلْقَ الصَّلْصَالِ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ الْظَّرَّةَ اسْتِحْقَاقًا لِلسَّخْطَةِ وَ اسْتِتِمامًا لِلْبَلَيَّةِ وَ إِنجَازًا لِلْعِدَةِ فَقَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

تدبر

۱) «قالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِّا مَسْنُونٍ»

شیطان علی رغم دستور خداوند، بر آدم سجد نکرد و دلیلش را این معرفی کرد که «من [کسی] نیستم که بر بشری سجد کنم که او را از گلی خشک و خام، از لجن سیاه و بدبویی که مانده و متغیر شده، آفریده‌ای». این تعبیر بخوبی نشان دهنده غرور و منیت در اوست.

قرآن کریم این خودپرستی وی را در جاهای دیگر با این تعبیر آورده که مقایسه‌ای بین خود و آدم کرد که او از گل است و من از آتش (اعراف/۱۲؛ ص/۷۶). و اینجا نتیجه آن را بیان می‌کند: پس کسی مثل من معنی ندارد در مقابل کسی مثل او سجد کند.

استدلال وی بقدرتی سنت بنیاد است که خدا نیازی ندیده پاسخ آن را بدهد؛ زیرا:

الف. اتفاقا خدا در دو آیه قبل، سجده آنها را منوط به «آفرینش از صلصال...» نکرد، بلکه منوط کرد به اینکه وقتی از روح در او دمید، بر او سجد کنید. اما خودپرستی ابلیس موجب شد انسان را فقط «گل» ببیند.

ب. خودش بارها اعتراف داشته که هم خودش و هم آدم مخلوق خدایند. خوب، اگر خدا آفریده و بر هر دو احاطه کامل دارد، او بهتر می‌داند که کدام از این دو برترند، نه کسی که خودش یک طرف ماجراست.

ج. (موارد دیگر در جلسه ۲۳۲، تدبر ۱)

۲) «قالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِّا مَسْنُونٍ»

شیطان بشری را که «از گلی خشک و خام، از لجن سیاه و بدبویی که مانده و متغیر شده» آفریده شده باشد، لا یق سجد ندانست؛ و اگر انسان فقط همین بود، حق با شیطان بود! اما خدا بعد از اینکه شروع آفرینش انسان را «از گلی خشک و خام، از لجن سیاه و بدبویی که مانده و متغیر شده» معرفی کرد (حجر/۲۸)، دستور سجد نداد. بلکه فرمود: «هنجامی که او را سامان دادم و در او از روح دمیدم، بر او سجد کنید.» (حجر/۲۹)

ثمره انسان‌شناختی

کسانی که انسان را صرفاً مادی می‌بینند (یعنی چیزی که اصلش نهایتاً بر می‌گردد به لجنی سیاه و بدبو؛ یعنی آب و خاک، که همه عناصر مادی بدن انسان را در خود جمع کرده) طبیعی است که مقامات معنوی عظیم انسان را انکار کنند. (جلسه ۲۳۲ تدبر ۴)

اگر در شباهتی که علیه اصول دین مطرح می‌شود خوب دقت کنیم، انکار خدا، انکار ارتباط و حیانی انسان با خدا، انکار معاد و زندگی پس از مرگ، انکار مقام عظیم امامت، همگی ریشه در انکار حقیقت متعالی انسان دارد؛ و این گونه است که این انکار شیطان، مبنای تمام گمراهی‌های انسان شده است.

به تعبیر دیگر، هرگاه خواستید از توحید، نبوت، امامت، معاد و سایر باورهای اصیل دینی دفاع کنید، ابتدا روی باور انسانها به حقیقت عظیم خودشان سرمایه‌گذاری کنید؛ همان گونه که اگر بخواهید روی خوب بودن انسانها سرمایه‌گذاری کنیم، باز هم راهش توجه دادن به کرامت و بزرگی آدمی است چنانکه امیرالمؤمنین ع فرمودند: «مَنْ كَرُمْتَ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنِهَا بِالْمَعْصِيَةِ» کسی که خودش نزد خویش کرامت یافت، آن را با گناه پست و حقیر نمی‌سازد» (غیرالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۵۳۷)

﴿قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدُ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِّاً مَسْنُونٍ﴾

خدا به همه دستور سجده داد؛ اما شیطان گفت: «من» کسی نیستم که سجده کنم بر یعنی اصلاً ذات و شأن من اجل از آن است که چنین کاری کنم (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۶) و این اولین گناه ابليس بود که ریشه همه گناهانی است که ابليس در عالم موجب می‌شود.

پس ریشه همه گناهان، «منیت» و «خودخواهی» است (جلسه ۲۳۲، تدبر ۵).

و اگر دقت کنیم که تنها چیزی که بین ما و خدا فاصله انداخته، همین گناهان است؛ و مهمترین چیزی که انسان را از این منیت و خودخواهی بیرون می‌برد، عشق است؛ آنگاه می‌فهمیم که چرا حافظ می‌گفت:

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی

بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز ...

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

[http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh266 /](http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh266/)

ثمره اخلاقی و تربیتی

چقدر در زندگی ما پیش می‌آید که کاری که وظیفه‌مان است را انجام نمی‌دهیم، صرفاً به این جهت که «من» شأنم بالاتر از دیگران است؟ چقدر این گونه جملات را می‌شنویم:

آیا من شأنم این است که مانند بقیه سرفایستم؟ آیا من هم باید از این قانون تبعیت کنم؟ چگونه به خود حق می‌دهند که مرا با این سابقه‌ای که دارم به دادگاه بکشانند؟ آیا

مواظب باشیم لاقل خودمان چنین نباشیم.

۴) «قالَ لَمْ أُكُنْ لِأَسْجُدَ إِلَيْهَا خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَّاً مَسْتُونٍ»

خداؤند وقتی می خواست آفرینش انسان را یاد کند با این تعابیر یاد کرد «مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَّاً مَسْتُونٍ: از گلی خشک و خام، از لجن سیاه و بدبویی که مانده و متغیر شده». در بحث از این آیه (جلسه ۲۶۴، تدبر ۱) احتمالاتی برای استفاده از چنین تعابیری مطرح شد.

اکنون با توجه به این آیه یک احتمال دیگر هم قابل ذکر است:

خداؤند متعال که می خواست فرشتگان و ابلیس را امتحان کند، شاید می خواست بهانه هم به دست ابلیس بدهد که امتحان جدی تر باشد. لذا ابلیس هم وقتی خواست از سجده کردن سرپیچی کند، با همین تعابیر که کاملاً بار منفی و تحقیر آمیز دارد، از انسان یاد کرد تا برتری خود را خوب احساس کند.^۱

۱۳۹۵/۱۰/۵

قالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

۲۷۳ سوره حجر (۱۵) آیه ۳۴

ترجمه

فرمود: پس، از اینجا خارج شو، بدرستی که تو رانده شده‌ای.

نکات ترجمه

«رجیم» از ماده «رجم» است. «رِجام» به معنای «سنگ» است و «رَجم» پرتاپ کردن رجام است [که شاید بهترین معادل فارسی آن «سنگسار» باشد]; که به نحو استعاری معناش توسعه یافته و در مورد ظن و بدگمانی و دشنام دادن و طرد کردن و راندن هم به کار رفته است (مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۵). البته کلمه «رجم» علاوه بر معنای مصدری، به معنای «چیزی که به وسیله آن رجم می کنند» هم به کار می رود (كتاب العین، ج ۶، ص ۱۱۹) و در هر صورت، استعمالش در موارد فوق بقدرتی زیاد است که برخی آن را به معنای مطلق «پرتاپ کردن چیزی به سمت کسی» دانسته‌اند و تمامی موارد فوق (سنگسار، دشنام، بدگمانی، لعن کردن) را از مصادیق اصلی این واژه شمرده‌اند.

«رجیم» صفت مشبهه (یا صیغه مبالغه) در معنای اسم مفعول است، به معنای «کسی که رجم شده» می باشد

از مشتقات قرآنی دیگر این ماده می توان اشاره کرد به:

«رُجُومٌ» (رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ، ملک/۵) (که آن را به معنای «مصدر» و یا جمع «رجم» دانسته‌اند: النهاية، ج ۲، ص ۲۰۶)،

^۱ شاید به همین جهت است که در موارد دیگر که از آفرینش انسان از «طین: گل» یاد کرده، شیطان بر اینکه خودش از آتش است تاکید کرده (مثل:) اما در اینجا که تعابیر «مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَّاً مَسْتُونٍ» آمده، شیطان فقط گفت: «من» به موجودی که از «صَلْصَالٍ مِنْ حَمَّاً مَسْتُونٍ» درست شده سجده نمی کنم.

«مرجوم» (شعراء/۱۱۶) (به معنای کسی که با سنگباران و به نحو بدی کشته شده: مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۵)، «رجماً بالغیب» (کهف/۲۲) (که در فارسی هم معروف است و تعبیر کنایی «تیری در تاریکی انداختن» دقیقاً معادل آن است).

از این ماده به صورت فعل «ترجمون: مرا سنگسار کنید» (دخان/۲۲) هم یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام حسن عسکری ع روایت شده است:

معنای «رجیم» آن است که او با لعن و نفرین رانده شده و از جایگاه‌های خیر و خوبی، طرد شده است و مومنی نیست مگر اینکه او را لعنت می‌کند؛ و در علم پیشین خداوند چنین رقم خورده که هنگامی که قائم - عجل الله تعالى فرجه الشریف - قیام کند، مومنی در آن زمان نمی‌ماند مگر اینکه او را با سنگ رجم کند، آن گونه که قبل از آن با لعن و نفرین رجمش می‌کرددند.

معانی الأخبار، ص ۱۳۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَسَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَىَّ بْنَ مُحَمَّدَ الْعَسْكَرَىَّ عَيْقُولُ مَعْنَى الرَّجِيمِ أَنَّهُ مَرْجُومٌ بِاللَّعْنِ مَطْرُودٌ مِنْ مَوَاضِعِ الْخَيْرِ لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا لَعَنَهُ وَإِنَّ فِي عِلْمِ اللَّهِ السَّابِقِ أَنَّهُ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَىَّ لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ فِي زَمَانِهِ إِلَّا رَجَمَهُ بِالْحِجَارَةِ كَمَا كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ مَرْجُومًا بِاللَّعْنِ.

توجه

در جلسه ۹۲ به مناسبت بحث از آیه ۹۸ سوره نحل «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِدْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» احادیث و تدبرهایی درباره «شیطان رجیم» مطرح شد که می‌تواند به اینجا نیز مرتبط باشد؛ بویژه حدیث ۱ و تدبر ۴؛ و نیز حدیث ۱ از جلسه ۲۳۳

تدبر

۱) «قالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»

ابلیس در جایگاهی در عرض فرشتگان مقرب الهی قرار گرفته بود؛ اما وقتی گفت که من کسی نیستم که بر آدم سجده کنم؛ خطاب آمد که پس، از اینجا خارج شو، که تو رانده شده‌ای.

پس،

می‌تواند کسی در جایگاه بسیار متعالی‌ای باشد، و آنگاه در همان‌جا کاری کند، که اصلاً با آن جایگاه تناسب ندارد و از آن مقام رانده شود.

از هر جایگاهی، حتی مقام قرب الهی و جوار فرشتگان مقرب، امکان سوءاستفاده هست!

۲) «قالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»

- من سجده نمی‌کنم.

- چرا؟

- چون من برترم و شأن من نیست که

- از اینجا بیرون برو.

- چرا؟

- چون تو «رانده شده» هستی.

نتیجه:

الف. حقیقت کسی که «خودخواه» و «خودبرترین» است، «رجیم» و «رانده شده بودن از درگاه خدا» است.

ب. هرکس هر کاری می‌کند و در هر جایگاهی در عالم قرار می‌گیرد، ریشه در عمق وجود خودش دارد. اگر ابلیس سجده نکرد، به خاطر چیزی بود که در باطن خودش ریشه داشت؛ و اگر هم بیرون شد، به خاطر همان امر باطنی وی بود.^۱

ج. ...

۳) در باره اینکه «اگر شیطان بعد از سجده نکردن بر آدم، هبوط کرد، چگونه توانست بعداً آدم را که در بپشت بود، بفریبد؟» در جلسه ۲۲۳، تدبیر^۵ توضیح داده شد.

۱۳۹۵/۱۰/۶

وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

۲۷۴ سوره حجر (۱۵) آیه ۳۵

ترجمه

و البته بر تو لعنت خواهد بود تا روز داوری.

نکات ترجمه

«اللَّعْنَةَ» از ماده «لعن» به معنای طرد و دور کردنی است که از روی خشم و نارضایتی باشد، و وقتی خدا لعن می‌کند به معنای آن است که شخص را از رحمتش دور کند و وقتی انسانها لعن می‌کنند به معنای این است که از خدا می‌خواهند شخص

^۱. اگر می‌فرمود «فقالَ أخْرُجْ ...»، صرفا نشان می‌داد که سخن خدا بعد از سخن ابلیس چه بود؛ اما چنان نفرمود، بلکه فرمود «قالَ فَأَخْرُجْ». یعنی

«بیرون شو» را مبتنی کرد بر «من [کسی] نیستم که ...». یعنی باطن این خودخواهی است که بیرون شدن را نتیجه می‌دهد.

مورد نظر را از رحمت خویش دور کند. (مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۴۲) و ظاهرا به همین مناسب است که هرگونه «دعا علیه کسی» را «لعن» گفته‌اند (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۸۸) و از آنجا که معنای «دور کردن» از رحمت خدا در این واژه غلبه پیدا کرده، به نحو مجازی، در موردی طرد کردن افراد نسبت به همدمیگر هم به کار می‌رود (التحقيق فی کلمات القرآن الكريم، ج ۱۰، ص ۲۰۲) این ماده و مشتقات آن ۴۱ بار در قرآن کریم آمده که غیر از فعل ثالثی مجرد «لعن» و مصدر آن «لعن: لعنت کردن»، به صورت اسم «لعنت» (مانند همین آیه) و اسم فاعل (لاعن: لعنت کننده؛ بقره ۱۵۹) و اسم مفعول (ملعون: لعنت شده؛ احزاب ۶۱) هم به کار رفته است.

«الدّيْنِ» درباره این کلمه در جلسه ۱۶۰ توضیح داده شد که «دین» چند معنا دارد و یکی از معانی آن را «حكم و جزا» دانسته‌اند (مالک یوم الدین) از این جهت که یک قوانینی است که شخص مجبور می‌شود به آن تن دهد.

در اینجا می‌افزاییم که «دین» و مشتقاش در قرآن کریم جمعاً ۱۰۱ بار تکرار شده که در سه معنای «دین: بدھی» «دین: شریعت» و «دین: جزا» بوده است. اگر از معنای «دین» صرف نظر کنیم، کلمه «دین» در قرآن کریم عمدتاً به معنای «آیین و شریعت» به کار رفته و معنای سوم آن تنها در مورد روز قیامت به کار رفته است.^۱ بعید نیست که در اینجا هم معنای اصلی کلمه «دین»، همان آیین و شریعت بوده باشد، یعنی دین را در «یوم الدین» به همان معنای دین حقیقی (حقیقت دین) گرفت یعنی روزی که عرصه جدی گرفته شدن دین الهی است. البته این مطلب نیاز به تأمل بیشتر دارد.

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

عجب و بسیار عجب از کسی که نسبت به کار خویش دچار عجب (خودبزرگبینی) شده است در حالی که نمی‌داند آخر کارش به کجا خواهد انجامید.

پس هرکه به خود ویا نسبت به کار خود، دچار عجب شود، از راه رشد و بالندگی گمراه شده، و چیزی را ادعا کرده که از آن او نیست؛ و کسی که ادعای بمناقص کند دروغگوست هرچند که ادعایش را مخفی کند و روزگاری بر او بگذرد؛ پس اولین کاری که با شخص دچار عجب (= خودبزرگبین) می‌شود، برکنده آن چیزی است که موجب عجباً شده، تا بداند که او فردی ناتوان و حقیر است، تا خود بر آن گواه باشد و حجت بر او شدیدتر گردد، همان گونه که با ابلیس چنین شد؛ و عجب، گیاهی است که دانه‌اش کفر است، و زمینش نفاق، و آبش باغی [= فزوون خواهی]، و شاخه‌هایش جهل، و برگش گمراهی، و میوه‌اش لعنت و جاودانگی در آتش است؛ پس هرکه عجب را برگزید، کفر کاشته و نفاق زراعت کرده است پس ناگزیز میوه خواهد داد و به آتش می‌رود.

۱. غالباً با تعبیر «یوم الدین». البته سه مورد هست که اگرچه کلمه «دین» بتنهایی آمده، و احتمال این هست که دلالت بر حکم و جزا کند؛ اما نه از خود واژه، بلکه از باب اینکه به همان معنای «یوم الدین» به کار رفته است: «وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» (ذاريات/۶)، «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ» (تین/۷)، «أَرْئَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ» (ماعون/۱) و اگر معنای «یوم الدین» را در تقدیر نگیریم، به معنای «دین و شریعت» خواهد بود، نه جزا و داوری. با این حال، برخی از اهل لغت گفته‌اند که اصل این کلمه برای اطاعت و جزا بوده و شریعت معنای استعاری آن است. (مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۲۳).

قال الصادق ع العجب مِمَنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي بِمَا يُخْتَمُ لَهُ فَمَنْ أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ وَ فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنْهِجِ الرِّشادِ وَ ادْعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَ الْمُدَعَى مِنْ عَيْرِ حَقٍّ كَاذِبٌ وَ إِنْ خَفِيَ دَعْوَاهُ وَ طَالَ دَهْرُهُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا يُفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزْعُ مَا أَعْجَبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ عَاجِزٌ حَقِيرٌ وَ يَشْهَدَ عَلَى نَفْسِهِ لِتَكُونَ الْحُجَّةُ أَوْكَدَ عَلَيْهِ كَمَا فَعَلَ بِإِبْلِيسِ وَ الْعَجْبُ نَبَاتٌ حَبْهُ الْكُفْرُ وَ أَرْضُهُ النَّفَاقُ وَ مَأْوَهُ الْبُغْنِيُّ وَ أَغْصَانُهُ الْجَهَنُ وَ وَرَقُهُ الْضَّلَالُ وَ شَرْتُهُ اللَّعْنَهُ وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ فَمَنْ اخْتَارَ الْعَجْبَ فَقَدْ بَذَرَ الْكُفْرَ وَ زَرَعَ النَّفَاقَ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُثْمِرَ وَ يَصِيرَ إِلَى النَّارِ.

(۲) از امام صادق ع روایت شده است:

اخلاص، فضیلتهاي کارها را جمع می کند و آن حقیقتی است که کلیدش قبول [شدن توسط خداوند] است، و امضایش رضایت [خدا از شخص]؛ پس هر که خدا از او قبول کرد و از او راضی شد، او مخلص است هرچند عملش کم باشد؛ و کسی که خداوند از او قبول نکرد او مخلص نیست هرچند عملش زیاد باشد؛ و شاهدش هم حضرت آدم ع است و البیس که لunt بر او باد.

قال الصادق ع الإِخْلَاصُ يَجْمَعُ فَوَاضِلَ الْأَعْمَالِ وَ هُوَ مَعْنَى مِفْتَاحِ الْقَبُولِ وَ تَوْقِيقُ الرَّضَا فَمَنْ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ وَ يَرْضَى عَنْهُ فَهُوَ الْمُخْلِصُ وَ إِنْ قَلَّ عَمَلُهُ وَ مَنْ لَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنْهُ فَلَيْسَ بِمُخْلِصٍ وَ إِنْ كَثُرَ عَمَلُهُ اعْتِيَارًا بِأَدَمَ عَ وَ إِبْلِيسَ عَلَيْهِ اللَّعْنَهُ.

تدریب

(۱) «وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

این آیه بیان و توضیح عبارت آیه قبل «فَإِنَّكَ رَجِيمٌ: تو رانده شده‌ای» است. (المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۶) در نتیجه رانده شدن شیطان، صرفا یک امر اعتباری و تشریفاتی و یا جابجاگی مکانی نبود، بلکه دور و محروم شدن همیشگی از رحمت خدا بود.

(۲) «وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

«ال» در «اللَّعْنَةَ» الف و لام جنس است؛ یعنی مطلق لunt (همه لunts) بر شیطان. اما چرا همه لuntsها بر اوست؟ الف. آنچه موجب لعن است، گناه و معصیت است؛ و هیچ گناهی نیست مگر اینکه شیطان با اغواگری و وسوسه‌اش در ایجاد آن نقش دارد؛ پس او در هر گناهی سهیم است و همه لuntsها هم نصیب او می‌شود. (المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۶)

ب. ابلیس اولین کسی است که گناه کرد و باب گناه را باز کرد؛ و کسی که باب کاری را باز کند در تمام عایدات آن سهیم است. (المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۶)

ج. اینکه هر لunt بر اوست، بویژه که تعبیر «تا روز قیامت» هم بدان ضمیمه شده، نشان می‌دهد که شیطان هیچگاه توبه نخواهد کرد و ایمان نخواهد آورد. (مجموع البیان، ج ۷، ص ۵۱۷)

د. لunt دوری از رحمت است. با این تعبیر به ما تذکر می‌دهد که هیچگونه امید خوبی‌ای از شیطان نداشته باشید.

اگر هیچ امید خوبی‌ای به شیطان نمی‌توان داشت، پس با هیچ کار بدی نمی‌توان به سمت خوبی حرکت کرد؛ اصطلاحاً هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.

۵ ...

۳) «وَ إِنَّ عَلَيْكَ الْعَذَابَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

چرا ملعون بودن شیطان را مقید کرد به «روز جزا»؟ و چرا ممکن نیست بدین معنا باشد که شیطان بعد از قیامت مورد رحمت قرار می‌گیرد؟

الف. علت مقید شدنش این است که لعن، وبال و ثمره معصیت است؛ معصیت کردن فقط تا روز قیامت ممکن است،

پس لعن هم به همین محدوده مربوط می‌شود. (المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۶)

ب. خود تعبیر «یوم الدین: روز داوری و جزا» نشان می‌دهد که تا آن موقع، وی فقط مورد طرد از رحمت است، اما در

قیامت، جزای اعمالش داده می‌شود. (مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۱۷؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۶)

ج. در آیات دیگری به جاودانه در جهنم بودن شیطان تصریح شده است (مثلًا: حشر/۱۶؛ شعراء/۹۱-۹۵)

د. آخرت نسبت به دنیا، حکم باطن نسبت به ظاهر را دارد. بسیاری از مطالب که گفته می‌شود «تا قیامت» بدین جهت است که تاکید کنند که این واقعیت مخفی از دیدگان شمامست که در آن عرصه دیگر برای همه آشکار می‌شود. شبیه حدیث ثقلین که پیامبر فرمود «آن دو [کتاب خدا و اهل بیت] از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند؛ و واضح است که معنایش این نیست که از آن به بعد از هم جدا می‌شوند.

۵ ...

۴) «وَ إِنَّ عَلَيْكَ الْعَذَابَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

شیطان خود را برتر دانست و دچار خودبزرگ‌بینی شد، از درگاه خدا کاملاً طرد شد.

اگر توجه کنیم که:

اولاً میزان نزدیکی و دوری از خداوند است که بزرگی و کوچکی حقیقی افراد را نشان می‌دهد؛

و ثانیاً مطلق لعنت (همه لعنهای) برای شیطان است (تدبر ۲)؛

نتیجه می‌شود که:

الف. شیطان – علی‌رغم همه قدرتهای عجیب و غریبی که خداوند برای اغوای انسان به او داده (توضیح در جلسه ۲۳۵،

حدیث ۱) حقیرترین موجود عالم است.

ب. خودبزرگ‌بینی نه تنها مایه بزرگی شخص نمی‌شود؛ بلکه حقارت شدید او را در پی خواهد داشت.

ج. ...

۵) «وَ إِنَّ عَلَيْكَ الْعَذَابَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

به لحاظ نحوی، «اللعنة» اسم إن، و «عليك» خبر إن است که در حالت عادی باید به همین ترتیب می‌آمد؛ اما اکنون آنچه باید مقدم می‌بود (اللعنة)، عقبتر آمده و بنا بر قاعده نحوی (تقديم ما حقه التاخير يفيد الحصر)، اين جابجايی دلالت بر «انحصر» می‌کند؛ يعني: تا روز قیامت، فقط بر تو لعنت. يعني ابليس نه تنها مورد لعنت قرار گرفته، بلکه جز لعنت و دوری از رحمت خداوند هیچ سهمی در عالم ندارد.

۱۳۹۵/۱۰/۷

قالَ رَبُّ فَانظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبَعْثُونَ

۲۷۵ سوره حجر (۱۵) آیه ۳۶

ترجمه

گفت: پروردگارا! پس، مهلتم ده تا روزی که مبعوث می‌شوند!

توجه

عبارات این آیه بسیار شبیه آیه ۱۴ سوره اعراف است (قالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبَعْثُونَ) که در جلسه ۲۳۴ مورد بحث قرار گرفت. تمامی نکات ترجمه، احادیث و تدبرهای آن به اینجا نیز مرتبط می‌باشد.

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

ابليس در آسمان چهارم خدا را عبادت کرد با دو رکعتی که شش هزار [در برخی روایات: چهار هزار] سال طول کشید؛ و علت اینکه خداوند او را تا روزی که وقت معین است مهلت داد، آن سابقه عبادتش بود.

تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲^۱

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْقَوْلُ إِنَّ إِبْلِيسَ عَبْدَ اللَّهِ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فِي رَكْعَتَيْنِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ كَانَ إِنْظَارُ اللَّهِ إِيَّاهُ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ بِمَا سَبَقَ مِنْ تِلْكَ الْعِبَادَةِ.

۲) امام سجاد ع در فرازی از دعایی که بعد از نماز شب می‌خواندند، فرموده‌اند:

خدایا! دشمنت بر من چیره شد، همان که از تو برای گمراه کردن فرصت خواست و به او فرصت دادی، و تا روز داروی از تو تقاضای مهلت کرد و به او مهلت دادی...

الصحيفة السجادية، (دعاء ۳۲)

^۱ این روایت از تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲ هم بسیار شبیه روایت فوق است که البته به چهار هزار سال تعبیر کرده است.
حدّثني أبى عن أبن أبى عمّير عن جمبل عن زرارة عن أبى عبد الله ع قال: لَمَّا أَعْطَى اللَّهُ تَبَارِكَ وَ تَعَالَى إِبْلِيسَ مَا أُعْطَاهُ مِنَ الْقُوَّةِ قَالَ آدُمْ يَا رَبَّ سَلَطْتُهُ عَلَى وُلْدِي وَ أَجْرَيْتُهُ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَ أَعْطَيْتُهُ مَا أُعْطَيْتُهُ فَمَا لَيْ وَ لَوْلَدِي فَقَالَ لَكَ وَ لَوْلَدِكِ السَّيِّئَةُ بِوَاحِدَةٍ وَ الْحَسَنَةُ بِعَشْرَةِ أَمْتَانِهَا قَالَ يَا رَبَّ زَدْنِي قَالَ التَّوْبَةُ مَبْسُوَّةٌ إِلَى حِينٍ يَلْغُ النَّفْسُ الْحُلُقُومَ فَقَالَ يَا رَبَّ زَدْنِي قَالَ أَغْفِرُ وَ لَا أُبَالِي قَالَ حَسِّبَي قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَا ذَا اسْتَوْجَبَ إِبْلِيسُ مِنَ اللَّهِ أَنْ أَعْطَاهُ مَا أُعْطَاهُ كَانَ مِنْهُ شَكَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قُلْتُ وَ مَا كَانَ مِنْهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَهُمَا فِي السَّمَاءِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ.

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْ صَلَاءِ اللَّيْلِ لِنَفْسِهِ فِي الْاعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ
... اللَّهُمَّ ... قَدْ اسْتَخْوَذَ عَلَىَّ عَذَابَكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِغَوَائِتِي فَأُمُّضَرْتُهُ، وَ اسْتَمْهَلْتَكَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لِإِضْلَالِي فَأُمْهَلْتُهُ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

حسود به خودش ضرر می‌زند پیش از آنکه به کسی که مورد حسادت قرار گرفته ضرر برساند؛ مانند ابلیس که با حسادتش برای خودش لعنت گذاشت و برای آدم برگزیدگی و هدایت و ارتقاء به جایگاه حقایق میثاق الهی و برگزیده شدن.

مصاحف الشریعه، ص ۱۰۴

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُضِرُّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يُضِرُّ بِالْمَحْسُودِ كَإِنْ لِيَسْ أُورَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّعْنَةَ وَ لِآدَمَ عَلَيْهِ الْجِنَاحُ وَ الْهُدَى وَ
الرَّفْعُ إِلَى مَحَلٍ حَقَائِقِ الْعَهْدِ وَ الْاِصْطِفَاءِ.

تدبر

۱) «قالَ رَبُّ فَانْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبَعَّثُونَ»

خدا شیطان را راند و او را لعنت کرد؛ شیطان گفت: پروردگارا ! پس، مهلتم ده تا روزی که [انسانها] مبعوث می‌شوند! واقعاً حسود، فکر زمین زدن شخص دیگر، بقدیری او را به خود مشغول کرده، که برای ضربه زدن به آن دیگری، به خودش ضرر می‌زند و خودش بیشتر از هر کس دیگری ضرر می‌کند (حدیث ۳):

اولین درخواستش مهلت خواستن است، اما نه برای جبران کردن و مورد بخشش واقع شدن؛ بلکه برای اینکه بتواند انسانها را زمین بزنند (حدیث ۲)؛

لذا برای پایان مهلتش نگفت «یوم الدین» یا روزی که روز حساب و کتاب من است؛ بلکه گفت تا روزی که روز برانگیخته شدن آنهاست. (توضیح بیشتر در جلسه ۲۳۴، تدبر ۱)

۲) «قالَ رَبُّ فَانْظِرْنِي ...»

«رب» مخفف عبارت «پروردگارم» است.

شیطان می‌داند حتی برای اغوای انسانها هم باید متوجه به ربویت خدا شود.

بحث تخصصی خداشناسی

همه موجودات در همه احوالاتشان و برای انجام هر کاری دائم نیازمند ربویت خداوند هستند. حتی گناهکار هم اگر گناه می‌تواند بکند باز به لطف و عنایت «پروردگارش» است.

ثمره اخلاقی

شیطان برای گمراه کردن و اغواگری هم صرفاً باید به ربویت خدا متوجه شود.
اما بسیاری از ما، حتی در کارهای خوب هم یادمان می‌رود که همه کاره عالم خدادست، و روی همه کس حساب می‌کنیم،
غیر از خدا !

۳) «... فَانْظِرْنِي ...»

از اینکه شیطان به سجده بر آدم دعوت شد، اما وقتی سجده نکرد، تا روز قیامت مهلت خواست (که این مهلتش برای اغوای کل انسانها بود)، معلوم می‌شود که سجده او بر آدم، سجده فقط بر شخص آدم نبود، بلکه سجده بر آدم به عنوان نماینده نوع انسان بود؛ و گرنه معنی ندارد که یک نفر به کسی ضربه بزند و شیطان برای انتقام گیری سراغ افراد دیگر برود.

موید دیگر اینکه لعن بر او هم تا قیامت قرار داده شد؛ یعنی تا زمانی که بشر اختیار دارد و می‌تواند در معرض وسوسه

شیطان قرار گیرد (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۸)

(توضیح بیشتر در مورد جلسه ۲۲۴، تدبر ۲ و جلسه ۲۳۱، تدبر ۱ و جلسه ۲۳۸، تدبر ۳)

۴) «رَبٌّ + فَ + أُنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبَعْثُونَ»

شیطان گفت: «پروردگارا + پس + مهلتم د ...»

کلمه «پس» را چرا گفت؟ (یعنی چه چیزی بود که شیطان گفت حال که چنین است، پس ...؟)

الف. چون لunt به خاطر گناه است (جلسه ۲۷۴، تدبر ۲) و این لunt تا روز قیامت قرار داده شده، پس مهلت من هم تا

روز قیامت باشد (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۹) (همچنین تدبر ۳)

ب. خدا رب و پروردگار همگان است و کسی که ربویت مخلوق را بر عهده دارد، امید به لطف او هست، حتی برای

ابليس. (نحوه استنباط: «پس» فقط مبنی بر «رب» باشد)

ج. پروردگار هرکس، هیچ چیزی را در مورد او فروگذار نمی‌کند. شیطان عبادتی کرده بود که هرچند بر طبق روایات، همان موقع هم واقعاً اخلاص نداشت، (حدیث ۲ در جلسه ۲۳۴) اما خدا همان مقدار تلاش ظاهری او هم بی‌پاسخ نگذاشت.

(حدیث ۱) (نحوه استنباط: «پس» مبنی بر «رب» به اضافه آیه قبل باشد: حالا که مرا علی‌رغم چنان سابقه‌ای راندی و پروردگار هستی، پس چنین کن)

د. شیطان فقط ما به ازای کارهایش را می‌خواست. (نحوه استنباط: عبارت «رب» فقط برای شروع بحث باشد و «پس»

فقط مبنی بر آیه قبل باشد: حالا که مرا با چنان سابقه‌ای راندی، پس با توجه به سابقه‌ام چنین کن)

۱ ... ۵

^۱ یک احتمال دیگر در جلسه بعد، تدبر ۱ مطرح شده است.

ترجمه

فرمود: پس، بدرستی که تو از مهلت داده شد گانی.

توجه

عبارات این آیه بسیار شبیه آیه ۱۵ سوره اعراف است (قالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ) که در جلسه ۲۳۵ مورد بحث قرار گرفت. تمامی نکات ترجمه، احادیث و تدبرهای آن به اینجا نیز مرتبط می‌باشد.

حدیث

حکایت زیر را ابوالفتوح رازی (قرن ۶) در تفسیرش که به زبان فارسی است، و متنهای عربی‌ای که یافت شد همگی از این کتاب برگرفته‌اند؛ لذا عین عبارات او را بدون هرگونه دخل و تصرف می‌آوریم؛ و فقط برخی عبارات را داخل [] توضیح داده‌ایم:

و در خبری می‌آید از ابو هشام، گفت: من در مسجد واسط نشسته بودم و دوستی با من نشسته بود. مردی از در مسجد درآمد بارانی‌ای پوشیده بر عادت مسافران، و نزدیک اسطوانی رفت و دو رکعت نماز کرد.

آنگه بر ما آمد و بنشست، گفت: همانا که در این مسجد شما تیامنی می‌باید کردن به قبله. [= نماز تحيت مسجد]
گفتم: چنین می‌گویند.

گفت: من هرگز این جا نماز نکرده‌ام پیش از امروز.

آنگه گفت: مردمانی را می‌بینم که می‌گویند: «اللَّهُمَّ أَنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمُخْتُومَ»، بار خدایا! به حق آن نام پنهانی تو؛ و خدا را نامی باشد پنهان از بندگان خویش،

نبینی که چون آدم و حوا- عليهما السلام- در ماندند، خدا را به چه نام خواندند، گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...» [اعراف/۲۳]، خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد.

و نوح چون درماند از دست کفار، خدا را به این نام خواند که: «رَبٌّ لَا تَدْرِهُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا» [نوح/۲۶]، خدای تعالی دعايش اجابت کرد و کافران را دمار بر آورد.

و ابراهیم- عليه السلام- چون حاجتی داشت، خدای تعالی را به این نام بخواند، فی قوله: «رَبٌّ هَبٌ لِّي حُكْمًا وَ الْحِقْنِي بالصَّالِحِينَ» [شعراء/۸۳]، اجابت‌ش آمد.

و موسی- عليه السلام- چون قبطی را بکشت، گفت: «رَبٌّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي»، اجابت‌ش آمد: «فَغَفَرَ لَهُ» [قصص/۲۸].

سلیمان- عليه السلام- چون ملک خواست از خدای تعالی و مغفرت، هم به این نامش خواند: «رَبٌّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَبْغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» [ص/۳۵]، خدای تعالی اجابت فرمود.

زکریاً- علیه السلام- چون از خدای تعالی فرزند خواست هم به این نامش بخواند، گفت: «رَبٌ لا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أُنْتَ خَيْرٌ الْوَارِثِينَ» [انبیاء/۸۹]، خدای تعالی او را اجابت کرد و یحیی را به او داد. سید وُلد آدم خدای را به این نام بخواند که: «رَبٌ أَغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أُنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» [مومنون/۱۱۸]، خدای تعالی او را اجابت کرد، گفت: «إِنَّمَا يَغْفِرُ اللَّهُ مَا تَعَمِّدُ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأْخُرَ» [فتح/۲]. آنگه، صالحان امت او چون خدای تعالی را به این نام بخوانند- در آخر سوره آل عمران- فی قوله تعالی: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَهَا باطِلًا» [آل عمران/۱۹۱] تا به آخر آیات، توقيع آیات اجابت ایشان چنین آمد که: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ» [آل عمران/۱۹۵]. آنگه آن طریق مُمَلِّک [= طرد شده‌ای که هیچ کاره است] که بدترین مملکت است خدای را هم به این نام خواند: «رَبُّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبَعْثُونَ» [حجر/۳۶]، اجابت آمد که: «إِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ» [حجر/۳۷]. پس خدای را تعالی نامی باشد از این بزرگوارتر؟ این بگفت و ناپیدا شد.

ما بدانستیم که آن خضر است علیه السلام.
روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷۰-۷۱
(مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۸۰-۲۸۲، همین عبارات را به عربی برگردانده است)^۱

تہذیب

١) «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»

ابليس به «در مقابل خدا ایستادن» افتخار کرد! و تقاضا کرد این مقام تا روز قیامت برایش باقی بماند؛ و خدا هم اجازه داد!

١. أبو الفتوح في تفسيره، عن أبي هشام قال: كنت جالساً في مسجدٍ واسطِي و صديق لي كان جالساً عندي إذ دخل في المسجد رجلٌ و عليه ثيابٌ السفر فاتى إلى سطوانة فصلَى ركعَيْن ثم أتى إلينا و جلسَ عندنا و قال إنَّ في مسجدكم هذا نِيَامُنا إلى القِبْلَة قُلْتُ كذا يَقُولُون قال ما صَلَّيْتُ هُنَا قَطُّ قَبْلَهُ هذا اليوم ثم قال أرى رجالاً يَقُولُون اللهم إني أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُومَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اسْمًا مَكْتُومًا عَنِ الْعِبَادِ أَلَا تَرَى آدَمَ وَ حَوَاءَ لَمَّا اضْطَرَّ دَعَوَا اللَّهَ تَعَالَى بِأَسْمٍ فَقَالَ رَبُّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا فَقَبْلَ اللَّهِ تَوَبَّهُمَا وَ نُوحٌ عَلَيْهِ اضْطَرَّ مِنَ الْكُفَّارِ دَعَا اللَّهَ بِهَذَا الْاسْمِ رَبٌّ لَا تَدْرِي عَلَيَ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا فَأَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَهُ وَ أَهْلَكَ الْكَافِرِينَ وَ إِبْرَاهِيمُ عَمَّهُمَا كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ دَعَا اللَّهَ بِهَذَا الْاسْمِ رَبٌّ هَبٌ لِي حُكْمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ فَاسْتَجَبَ لَهُ وَ مُوسَى عَلَيْهِ اضْطَرَّ قُطْبِيَّ قَالَ رَبٌّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَأَجَابَهُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ فَغَفَرَ لَهُ وَ سُلِيمَانُ عَلَيْهِ اضْطَرَّ أَرَادَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الْمُلْكَ وَ الْمَغْفِرَةَ دَعَا اللَّهَ تَعَالَى بِهَذَا الْاسْمِ فَقَالَ رَبٌّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي فَأَجَابَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ زَكَرَ يَا لَمَّا أَرَادَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الْوَلَدَ دَعَا اللَّهَ تَعَالَى بِهَذَا الْاسْمِ قَالَ رَبٌّ لَا تَدْرِنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَأَجَابَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ وَهَبَ لَهُ يَحْيَى وَ سَيِّدُ وُلُودِ آدَمَ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ صَدَّقَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَذَا الْاسْمِ قَالَ رَبٌّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَأَجَابَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ قَالَ لَيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأْخَرَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أُمَّتِهِ لَمَّا دَعَوَا اللَّهَ تَعَالَى بِهَذَا الْاسْمِ فِي آخِرِ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ رَبَّنَا مَا حَلَقْتَ هَذَا بِاطِلًا إِلَيْ آخرِ الآياتِ فَاسْتَجَبْ لَهُمْ بِقَوْلِهِ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ وَ الرَّجِيمُ الْمَطْرُودُ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى بِهَذَا الْاسْمِ رَبٌّ فَأَنْظَرْنِي إِلَيْ يومِ يُبَعْثُونَ فَاسْتَجَابَ لَهُ فِي قَوْلِهِ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ فَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى اسْمًا أَجَلٌ مِنْ هَذَا قَالَ هَذَا وَ غَابَ عَنِّي فَعَلِمْنَا أَنَّهُ الْخَضِرُ.

توضیح تخصصی

بعد از اینکه ابليس از درگاه خدا رانده شد، با توصل به روایت خداوند گفت «پس، مهلتم ده تا روزی که مبعوث می‌شوند» (آیه قبل)؛ و خدا هم با تعبیر «پس، تو از مهلت‌داده‌شدگانی» به او مهلت دارد.

با مقایسه این دو آیه با آیات مشابه آن در سوره اعراف «قالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبَعَّثُونَ؛ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» می‌بینیم حرف «ف» - که برای نتیجه‌گیری است - در اینجا در هر دو آیه اضافه شده است.

وقتی آیات قبلی این دو سوره را مقایسه کنیم می‌بینیم در سوره اعراف صحبتی از رجم و لعن شیطان مطرح نشده، و فقط خداوند فرمود «تو در اینجا حق نداری تکبر بورزی و از اینجا بیرون رو»؛ اما در اینجا می‌فرماید: «بیرون رو که تو رجیم هستی و تا روز قیامت لعنت بر تو باد»؛ و شیطان می‌گوید حالا که من رجیم و لعین هستم، تا قیامت مهلت بد و بگذار همین طور بمانم!

به تعبیر مرحوم نجفی همدانی:

ابليس وقتی از درگاه خدا رانده شد، به اینکه «در مقابل خدا ایستاده» (و رانده شده) افتخار می‌کند و می‌گوید حالا که مرا راندی و توانستم به جایی برسم که در برابر تو بایstem (و از درگاه رانده شوم)، پس همین سمت مرا ادامه بد و بگذار تا روز قیامت (که مرحله‌ای است که دیگر مالکیت مطلق خداوند بر همه چیز آشکار می‌شود) در این مقام باقی بمانم. و خدا هم با تعبیر «پس» تو از مهلت داده شدگانی؛ این درخواست او را اجابت کرد.

این نشان می‌دهد خباثت در اشخاص وقتی شدت می‌گیرد به حدی می‌رسد که خودشان آن خباثت را برای خود خوب می‌پنداشند و خواهان بهره‌مندی همیشگی از آن خباثت هستند.

اگر این را بفهمیم متوجه می‌شویم که چرا بسیاری از کافران به کفر خود می‌بالند و افتخار می‌کنند.
(درخشنان پرتوی از اصول کافی، ج ۵، تلخیصی از مطالب ص ۱۰۲-۱۰۵)

[درباره اینکه چرا خدا به شیطان مهلت داد، در همان آیه ۱۵ سوره اعراف (جلسه ۲۳۴) تدبرهای ۱ و ۲ و ۵ توضیحاتی ارائه شد]

۲) «قالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»

چرا نفرمود «فأنت من المنظرين» بلکه تاکید کرد و فرمود «فإنك ...؟»؟

الف. شاید می‌خواهد نشان دهد که این گونه نیست که «این مهلت دادن در برنامه خدا لاحظ نشده باشد و صرفا در پاسخ او به او این مهلت داده شده» و تاکید کند که حتما این مهلت را به تو می‌دهیم؛ چون اساسا زندگی انسان و رشد اختیاری وی، بدون اینکه ابليسی در سر راه او قرار بگیرد، بی معنی است.

ب. ...

ترجمه

[خداؤند به ابليس فرمود: پس، بدرستی که تو از مهلت داده شدگانی] تا روز آن وقت معین.

حدیث

۱) اسحاق بن عمار می‌گوید: از ایشان (یعنی از امام زین‌العابدین علیه السلام) در مورد اینکه خداوند به شیطان تا وقت معینی مهلت داده و در قرآن کریم آمده است که «فرمود: پس، بدرستی که تو از مهلت داده شدگانی؛ تا روز آن وقت معین» سوال کردم.

فرمودند: «آن وقت معین» روز قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. وقتی خداوند ایشان را مبعوث می‌کند، زمانی می‌رسد که ایشان در مسجد کوفه است و ابليس در حالی که به زانو درآمده نزد ایشان می‌آید و می‌گوید: ای وای از این روز! پس او را دریند کرده، گردن می‌زنند و آن هنگام، روز آن وقت معینی است که پایان اجل و مهلت اوست.

منتخب الأنوار المضيئه في ذكر القائم الحجة عليه السلام، ص ۲۰۳

وَ مِمَّا جَازَ لِي رِوَايَةً أَيْضًا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَيَادِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ يَعْنِي زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَنْ إِنْظَارِ اللَّهِ تَعَالَى إِبْلِيسَ وَقْتًا مَعْلُومًا ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» قَالَ «الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ» يَوْمُ قِيَامِ الْقَائِمِ فَإِذَا بَعَثَهُ اللَّهُ كَانَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ جَاءَ إِبْلِيسُ حَتَّى يَجْثُو عَلَى رُكْبَتِيهِ فَيَقُولُ يَا وَيْلَاهُ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ فَيَضْرِبُ عُنْقَهُ فَذَلِكَ يَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ مُسْتَهَى أَجَلِهِ.^۱

^۱ . در تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲ (و با سند متصل به او، در دلائل الإمامة، ص ۴۵۳) شبیه این حدیث را یکی از موالی اسحاق بن عمار، از امام صادق ع می‌پرسد. (روایت را به نقل از دلائل الامامه آورده‌ایم که عباراتش تفاوت‌های مختصری با تفسیر عیاشی کنونی دارد و ظاهرا نقل وی درست تر است) و أخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَىٰ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ الْمَظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ جَمِيعِ مَوْلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ إِبْلِيسَ، قَوْلُهُ: رَبُّ فَانْظَرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبَعَّثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» أَيْ يَوْمٌ هُوَ؟ قَالَ: يَا وَهْبُ، أَ تَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمٌ يَبْعَثُ اللَّهُ (تَعَالَى) النَّاسَ؟ لَا، وَ لَكِنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَ جَلَّ) أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمٌ يَبْعَثُ اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) قَائِمَنَا، فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) قَائِمَنَا، فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ، وَ يَضْرِبُ عُنْقَهُ، فَذَلِكَ يَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

توجه: شbahat ظهور و رجعت و قیامت

در برخی از احادیث، این روز به ایام رجعت - رجعت پیامبر اکرم ص (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۴۵)^۱ یا رجعت امیرالمؤمنین و پیامبر ص (مختصر البصائر، ص ۱۱۵-۱۱۷)^۲ - و نیز به نفخه اول در نفح صور (علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۲)^۳ تطبیق داده‌اند. این گونه روایات که یک آیه را بر ظهور، رجعت، یا مقدمات قیامت تطبیق می‌دهند فراوان است؛ و علامه طباطبایی توضیح داده‌اند که «ظهور» و «رجعت» و «قیامت» سه مرتبه از مراتب ظهور حقیقت نهایی عالم است و تقریباً اغلب آیاتی را که ناظر به یکی از این سه تاست، می‌توان برای فهم دوستی دیگر به کار گرفت؛ و روایات نیز در همین مقام هستند. (المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶)^۴ و موید این برداشت هم روایتی است که در برخی کتب انبیای قبلی، این روز را با این تعابیر توضیح داده است: روزی است که به نحوی حتمی و قطعی مقدر کرده‌ام که در آن روز زمین را از کفر و شرک و گناهان پاک گردانم، مردانی را برای آن وقت برمی‌گزینم که دلهای آنها را در راه ایمان امتحان کرده، و پر کرده‌ام از ورع و اخلاص و یقین و تقوی و خشوع

۱. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ يُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ يَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ يَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ يَوْمٌ يَذْبَحُهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى الصَّدَرِ الَّتِي فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۱۳ می‌گوید: مقصود از این تعابیر، هنگام رجعت است.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسْنَيِّنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَاضِرِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرُو الْخَثْمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْقُولُ «إِنَّ إِبْلِيسَ قَالَ أَنْظُرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبَعْثُوْنَ فَأَبَيَ اللَّهِ ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَقَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ظَهَرَ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَشْيَايِهِ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، وَ هِيَ آخِرُ كَرَّةٍ يَكُرُّهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَ.

فَقُلْتُ: وَ إِنَّهَا لَكَرَّاتٌ؟

قال: نعم، إنها لكرات وكرات، ما من إمام في قرن إلا ويكره معه البير والفارج في دهره حتى يديل الله عز وجل المؤمن من الكافر. فإذا كان يوم الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ كر أمير المؤمنين ص في أصحابه، و جاء إبليس في أصحابه، ويكون ميقاته في أرض من أراضي الفرات، يقال لها الروحاء قريب من كوفتكم، فيقتتلون قتالا لم يقتتل مثله منذ خلق الله عز وجل العالمين، فكانى أنظر إلى أصحاب على أمير المؤمنين ص قد رجعوا إلى خلفهم الفهري مائة قدم، وكأنى أنظر إليهم وقد وقعت بعض أرجلهم في الفرات. فعند ذلك يهبط الجبار عز وجل في ظلل من الغمام والملائكة وقضى الأمر، رسول الله ص أمامه بيده حرية من نور، فإذا نظر إليه إبليس رجع الفهري ناكسا على عقبيه، فيقولون له أصحابه: أين تريده وقد ظفرت؟ فيقول: إنني أرى ما لا ترون... إنني أخاف الله رب العالمين فيلحنه النبي ص فيطعن طعنة بين كتنيه، فيكون هلاكه و هلاك جميع أشياعه، فعند ذلك يعبد الله عز وجل ولا يشرك به شيئاً. ويملك أمير المؤمنين ع أربعاً وأربعين ألف سنة، حتى يلد الرجل من شيعة على ع ألف ولد من صلبه ذكراً، في كل سنة ذكراً، و عند ذلك تظهر الجنان المدهمان عنده مسجد الكوفة وما حوله بما شاء الله»

۳. أَخْبَرَنَا عَلَيْيَ بْنُ حَبَشَيْ بْنُ قُونَىٰ رَحْمَةُ اللَّهِ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ الرَّازِيِّ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَيْقُولَتُ ذِيَاقَ أَخْبَرْنِي ... وَ أَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِيسِ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ... فَالْتَّفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَيْقُولَتُ قَبْلَكَ ... قَالَ وَ يَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً فَيَمُوتُ إِبْلِيسُ مَا بَيْنَ النَّفْخَةِ الْأُولَى وَ الْآتِيَةِ ...

۴. «إِذَا تَصْفَحْتَ وَجَدْتَ شَيْئاً كَثِيرًا مِنَ الْآيَاتِ وَرَدَ تَفْسِيرَهَا عَنْ أَئمَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ تَارِيْخَ الْقِيَامَةِ وَ أَخْرَى بِالرَّجْعَةِ وَ ثَالِثَةً بِالظَّهُورِ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا

لوحدة و سنتها بين هذه المعاني»

و راستی و بردباری و صبر و وقار و زهد در دنیا، و رغبت بدانچه که نزد من است؛ دین حق را پا می‌دارند و بدان میل می‌کنند... (سعد السعود (السید بن طاووس) ص ۳۴)

(۲) از امام رضا روایت شده است:

کسی که ورع [= خویشن داری] ندارد، دین ندارد؛ و کسی که تقیه نمی‌کند، ایمان ندارد؛ و بدرستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر بر اساس تقیه عمل کند.

[تقیه: خویشن داری از بیان برخی حقایق دین در جایی که ظرفیت و یا شرایط فهمش در مخاطب وجود ندارد و صرفاً موجب نزاع بین مسلمانان (شیعه و سنی) و چه بسا کشته شدن بیگناهان شود]

به ایشان گفته شد: یا ابن رسول الله! تا کی؟

فرمودند: «تا روز آن وقت معین». که همان روز قیام قائم ماست؛ پس هر که تا پیش از قیام قائم ما تقیه را ترک کند، از ما نیست.

کفایة الأثر في النص على الأئمة الإثنى عشر، ص ۲۷۴

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ رَحِمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أُحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أُبِيهِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلَىٰ بْنُ مُوسَى الرَّضَاعَ لَهُ دِينٌ لِمَنْ لَوَرَعَ [لَهُ] وَلَا إِيمَانٌ لِمَنْ لَأَتَقِيَّهُ لَهُ وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلُكُمْ بِالْتَّقِيَّةِ فَقَبِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَىٰ قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجٍ قَائِمِنَا فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجٍ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا.

تدبر

۱) «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»

ابليس از خداوند مهلت خواست «تا روزی که معموت می‌شوند»، یعنی تا روز قیامت؛ خداوند به او مهلت داد؛ اما پایان مهلت را با تعبیر «تا روز آن وقت معین» بیان کرد. آن زمان چه موقع است؟

۱. رأيَتُ فِي صُحُفِ إِدْرِيسَ عَلَىٰ نِبِيَا وَالِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ ... فيما ذكره من القائمة الثامنة من الكراس الخامس من سؤال إبليس و جواب الله بلفظ ما وجدناه:

قالَ رَبُّ فَانْظَرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبَعْثُونَ قَالَ لَا وَلَكِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَإِنَّهُ يَوْمٌ قَضِيتُ وَحَتَّمْتُ أَنْ أُطْهِرَ الْأَرْضَ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنَ الْكُفَّارِ وَالشَّرِّكِ وَالْمُعَاصِي وَأَنْتَخِبْ لِذَلِكَ الْوَقْتِ عِبَادًا لِي امْتَحِنْتُ فُلُوْبِهِمْ لِلْإِيمَانِ وَحَشُوْتُهُمْ بِالْوَرَعِ [بالروح] وَالْإِخْلَاصِ وَالْيَقِينِ وَالتَّقْوَى وَالْخُشُوعِ وَالصَّدْقِ وَالْحِلْمِ وَالصَّبَرِ وَالْوَقَارِ وَالرَّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَالرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدِي يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدُلُونَ أُولَئِكَ أُولَئِيَّاتِ حَقًا اخْتَرْتُ لَهُمْ نِبِيًّا مُصَطَّفَيَ وَأَمِينًا مُرْتَضَيً فَجَعَلْتُهُمْ نِبِيًّا وَرَسُولًا وَجَعَلْتُهُمْ لَهُ أُولَيَاءَ وَأَنْصَارًا تِلْكَ أُمَّةٌ اخْتَرْتُهُمْ لِلنَّبِيِّ الْمُصَطَّفِي وَأَمِينِي الْمُرْتَضَيِ ذَلِكَ وَقْتٌ حَجَبْتُهُ فِي عِلْمٍ غَيْبِيٍّ وَلَا بُدَّ أَنَّهُ وَاقِعٌ أَبِيدُكَ يَوْمَيْنِ وَخَيْلَكَ وَرَجْلَكَ وَجُنُودَكَ أَجْمَعِينَ فَادْهَبْ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

الف. روز قیامت است (الکشاف، ج ۲، ص ۵۷۸)، از این جهت که روز قیامت فقط برای خدا معلوم است (مفاتیح الغیب فخر رازی)، ج ۱۹، ص ۱۴۱) یا از این جهت که تا آن موقع وی را عذاب نمی‌کنند (حسن بصری، جبائی، ابومسلم، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۵۱۹)

ب. خود اینکه تعبیر در پاسخ، با تعبیر در سوال تفاوت کرد، نشان می‌دهد که یک زمان معینی غیر از روز قیامت است؛ اما چه موقع است، چند دیدگاه مطرح شده:

ب.۱) ایام ظهور است (بسیاری از روایات بر این تطبیق داده‌اند) از این جهت که روزی است که جامعه بشری در همین دنیا به کمال خود می‌رسد؛ یعنی بشریت به رشدی می‌رسد که دیگر ظلم و گناه نمی‌کند؛ ولذاست که در آن روز، دیگر مهلتی برای بقای شیطان نیست. (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۹)

ب.۲) ایام رجعت است (برخی از روایات بر این تطبیق داده‌اند) که دلیلش می‌تواند همان دلیل فوق باشد.

ب.۳) ابتدای نفح اول است که آخرین زمان تکلیف است، یعنی آخرین زمانی است که امکان گناه برای بشر وجود دارد (ابن عباس، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۵۱۹)

ب.۴) وقتی است که برای خدا معلوم است اما برای ابلیس معلوم نیست؛ تا او را در ابهام بگذارد و هر لحظه او منتظر مرگش باشد (بلخی، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۵۱۹)

ب.۵) ...

ج. شاید بتوان گفت همه این دیدگاه‌ها هر کدام وجهی از واقعیت را بیان می‌کنند؛ بویژه اگر به مطلبی که در تکمله حدیث ۱ بیان شد، توجه شود. باید در مفهوم «مهلت دادن» توجه شود. مهلت برای چه؟ برای اغوا کردن، برای زنده ماندن در دنیا، در واقع در هر مرحله‌ای از مراحل فوق، وجود ابلیس و حوزه کارآیی او از جهتی محدود می‌شود، و از آن جهت مهلت وی به پایان می‌رسد. شاید همین که به جای هریک از زمان‌های فوق (که در قرآن برای اغلب آنها تعبیر مستقلی به کار رفته) تعبیر «روز آن وقت معین» را آورد، شاهدی بر صحت این دیدگاه باشد. (توضیح بیشتر در تدبیر ۲)

۲) «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»

تبییر کردن از پایان مهلت شیطان به «تا روزی که وقتی معلوم است» هم معلوم و معین بودن آن را می‌رساند و هم به نحوی مساله را برای ما مبهم و نامعلوم رها کرده است. چرا؟

به نظر می‌رسد خود این گونه تعبیر کردن نمونه‌ای از بلاغت قرآن کریم است که ابعاد مختلفی از یک حقیقت و بلکه حقایق مختلفی را در یک عبارت بگنجاند؛ از این جهت که آوردن چنین تعبیری،

الف. می‌تواند نشاندهنده این باشد که این روز برای خدا کاملاً معلوم، اما برای ما مبهم است.

ب. می‌تواند همه دیدگاه‌هایی را که درباره تعیین این روز ارائه شده (تدبیر ۱) پوشش دهد؛ آن هم به نحوی که قبول هیچ مقطوعی برای پایان مهلت مستلزم نفی مقطع دیگر نباشد.

ج. ...

٣) «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»

فرمود: تا روز آن وقت معین. یعنی یک «وقت معین»ی هست که تا آن روز مهلت داری. این تعبیر بخوبی نشان می‌دهد که کلمه «یوم: روز» لزوماً به معنای «روز ۲۴ ساعتی که واحد شمارش هفته و ماه و سال است»، یا «روز در مقابل شب» نیست، بلکه به معنای «یک مقطع زمانی» است.

(لذا در آیاتی هم که مثلاً آمده آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، یا ... ضرورتی ندارد که آن را به معنای روز ۲۴ ساعتی یا روز در مقابل شب بدانیم، که بعد در توجیهش دچار مشکل شویم)

٤) «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»

نفرمود: «إِلَى الْيَوْمِ الْمَعْلُومِ» یا «إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» یا «إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» تا وقت معین؟ چرا؟ الف. چه بسا می‌خواهد ذهن را درگیر کند که یک «وقت معلوم»ی هم در کار است؛ که در یک مقطع زمانی خاص فراخواهد رسید. وقتی آن مقطع زمانی (یوم) مربوط به یک «وقت معلوم» است، که مهمترین ویژگی آن وقت، این است که معلوم است؛

پس،

ما هم می‌توانیم بدان علم پیدا کنیم.

ب. ...

حکایت

٥) مؤمن الطاق، یکی از اصحاب برجسته امام باقر ع و امام صادق ع بود. نقل شده است وقتی خبر رحلت امام صادق ع [یا طبق برخی نقلها: امام باقر ع] را به او دادند، یکی از علمای مخالف شیعه که با او رفت و آمد داشت، به طعنه به او گفت: «امام تو مُرد؟!»

او گفت: بله، اما امام تو «از مهلتداده شدگان است؛ تا روز آن وقت معین!»

الإِحْتِجاج (للطبرسی)، ج ٢، ص ٣٨١^١

^١ . كان أبو حنيفة يوما آخر يتماشى مع مؤمن الطاق في سكة من سكك الكوفة إذا منادى من يدلنى على صبي ضال؟ فقال مؤمن الطاق أما الصبي الضال فلم نره وإن أردت شيئا ضالا فخذ هذا عنى به أبا حنيفة ولما مات الصادق ع رأى أبو حنيفة مؤمن الطاق فقال له مات إمامك؟ قال نعم أما إمامك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم.

ترجمه

گفت: پروردگارا! به [ازای] اینکه مرا اغوا کردی، حتماً و قطعاً برایشان در زمین [اشیاء و امور را] زیبا جلوه می‌دهم و حتماً و قطعاً همگی شان را اغوا می‌کنم.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«بما أغويتني» = «ب» سببیت یا قسم + «ما» مصدری + «أغويت»: اغوا کردی + «ن» وقایه + «ى»: مرا . درباره حرف «ب» در «بما أغويتني» گفته‌اند می‌تواند باء سببیت باشد (یعنی به سبب اینکه مرا اغوا کردی، من هم ...) یا باء قسم (یعنی: به اینکه مرا اغوا کردی سوگند می‌خورم که من...) (مجمع‌البيان، ج ۶، ص ۵۱۹؛ إعراب القرآن و بيانه، ج ۵، ص ۲۳۹^۱)

«لأوغويتنهم» قبلا هم در مورد این عبارت و هم درباره ماده «غوى» توضیحاتی داده شد که به طور خلاصه «غوى» به معنای قرار گرفتن در مسیر شر و فساد است به نحوی که کسی که چهار «غى» شده گویی در حجابی فرو رفته که دیگر توان دیدن حقیقت را ندارد و در فارسی شاید نزدیکترین تعبیر برای آن «سر در گمی» باشد. (جلسه ۱۴۱)^۲

^۱. هرچند برخی این دومی را چندان موجه نمی‌دانند، از این جهت که اغواگری قداستی ندارد که به آن سوگند یاد شود (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۱) البته شاید بتوان چنین پاسخ داد که این سوگند از زبان شیطان است و برای شیطان، این قداست دارد!

^۲ وقتی به کانال تلگرام مراجعه کردم، در کمال تعجب دیدم در جلسه ۱۴۱ این مطلب وجود ندارد با اینکه در فایلهای بحث که اتفاقاً در کانال هم بازگذاری کرده‌ام (فایل ۱۳۹۵-۵) این مطلب وجود داشت. به هر حال چون آن مطلب را با اصلاح مختصراً مجدداً در کانال گذاشتم در اینجا هم می‌آورم:

«لأوغويتنهم» = لـ + أغوى + نـ + هم عبارت «لأوغويتنهم» جواب قسم است که لام آن لام قسم و نون مشدد در انتهای آن برای تاکید است و لذا دو تاکید در این عبارت به کار رفته است.

«أغوى» از ماده «غوى» است (مصدر: غى و غوايه) که چون به باب إفعال رفته، متعدی شده است. «غى» درست نقطه مقابل «رشد» است (بقره/۲۵۶؛ اعراف/۱۴۶) برخی تعریف آن را بر همین اساس دانسته‌اند که اگر «رشد» به معنای قرار گرفتن در مسیر صلاح و رستگاری است، «غى» قرار گفتن در مسیر شر و فساد است (التحقيق في الكلمات القرآن الكريم ۷/۲۸۷). پس اصل این کلمه به معنای فروافتادن در جهل و گمراهی است (كتاب العين ۴/۴۵۶؛ المحيط في اللغة، ج ۵، ص ۱۴۹)؛ و برخی اصل آن را برگرفته از تعبیر «غوى الفصيل» دانسته‌اند که در مورد [شتر] شیرخواره‌ای به کار می‌رود که یا به خاطر اینکه او را از شیر گرفته‌اند و یا به خاطر اینکه بیش از حد توانش شیر خورده است، به هلاکت کشیده شده است. (كتاب العين ۴/۴۵۶) همچنین برخی معتقدند که کلمه «غوايه» به نحوی از کلمه «غيابة» (به معنای غبار و ظلمتی که روی امور را می‌پوشاند) است تقاضا یافته و گویی کسی که چهار «غى» شده در حجابی فرو رفته که دیگر توان دیدن حقیقت را ندارد (معجم المقاييس اللغة ۴/۳۹۹؛ أساس البلاغة/۴۵۹). مراجعه به آیات قرآن نشان می‌دهد که تفاوت ظریفی بین «غى» و «ضلالت» وجود دارد (نجم ۲/۲) و درباره این تفاوت گفته‌اند که «غى» درجه خفیفتری از «ضلالت» و به نحوی مقدمه آن است؛ یعنی ضلالت، وقوع در باطل است، اما «غى» قرار گرفتن در مسیری است که سرانجامش به باطل می‌رسد. (التحقيق في الكلمات القرآن الكريم ۷/۲۸۷؛ الفرق في اللغة/۲۰۸) با این اوصاف، شاید بتوان «سردر گمی» را معادل خوبی برای «غى» دانست.

«لَأَزِينَنَّ» = «ل» قسم + «أُزِينَ»: زینت می‌دهم + «ن» ثقیله برای تاکید.

«أُزِينَ» صیغه متکلم وحده از فعل ثلاثی مزید (باب «تفعیل: تزیین») از ماده «زین» است که قبل درباره «زینت» توضیح داده شد که زیبایی‌ای است که به شیء ضمیمه می‌کنند تا زیبا به نظر برسد (نکات ترجمه در جلسه ۵۰؛ و تدبرهای ۳ و ۴ در جلسه ۱۵۰)

«فی الارض» را برخی «حال» دانسته‌اند (اعراب القرآن و بیانه، ج ۵، ص ۲۳۹) یعنی در حالی که در زمین هستند برایشان [امور را] زینت می‌دهم.

توجه

عبارت «لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» قبلا در جلسه ۱۴۱ (قالَ فَيَعْزِزُكَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ ص ۸۲) مطرح شد و احادیث و تدبرهایی در آنجا گذشت که مجددا تکرار نمی‌شود. (از لینک زیر می‌توانید آنها را مرور کنید)

<http://yekaye.ir/sad-038-82/>

تنها نکته‌ای که جای تعجب دارد این است که در آنجا عنوان «نکات ترجمه‌ای و نحوی» باز کرده و همین عبارت فوق را توضیح داده بودم (همان توضیحاتی که در فوق، برای این عبارت و برای کلمه «اغوی») گذشت) و این توضیحات در فایل ۵-۱۳۹۵ (که در پایان مرداد بارگزاری کرده بودم؛ لینک زیر)

<https://telegram.me/YekAaye/1682>

و نیز در صفحه وبلاگی که همان روز بارگزاری کردم وجود دارد (لينک زير)؛

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/Posts/144/>

اما وقتی به محل مربوطه در کanal مراجعه کنید، اثری از آن نمی‌یابید! (لينک زير)

<https://telegram.me/YekAaye/1517>

حدیث

۱) یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین ع به خطبه قاصعه (به معنای خوار شمردن، یا تشنگی را از بین بردن) معروف است که ابتدای آن در جلسه ۲۳۳، حدیث ۱ گذشت. حضرت در ادامه می‌فرمایند:

پس بندگان خدا بپرهیزید از دشمن خدا که شما را به بیماری خود مبتلا گرداند، و با بانگ خویش بر انگیزاند و سوارگان و پیادگان خود را بر سر شما کشاند. به جانم سوگند که برای تان تیر تهدید را بر چله کمان گذاشت، و کمان را سخت کشید، شما را نشانه کرد و از جای نزدیک تیر بر شما افکند، و «گفت: پروردگارا! به اینکه مرا اغوا کردی، حتماً برایشان در زمین [امور و اشیاء را] زیبا جلوه می‌دهم و قطعاً همگی شان را اغوا می‌کنم». درباره غیب و از روی گمان سخنی گفت و تیری در

«لَأَغْوِيَنَّهُمْ» = «ل» برای قسم یا جواب قسم + «اغوی»: اغوا می‌کنم + نـ ثقیله برای تاکید + «هم»: آنها را. با توجه به اینکه هم لام قسم آمده و هم نون ثقیله، لذا دو تاکید در این عبارت به کار رفته است. و تعبیر «اجمعین» تاکیدی دیگر است بر ضمیر «هم»: آنها

تاریکی انداخت، اما فرزندان نژادپرستی و برادران تعصّب‌ورزی و سواران مرکب تکبر و جهالت، دعوی او را راست از کار درآوردند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

و من خطبه له ع تسمى القاصعة قال أمير المؤمنين ع

فَاحذِرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّيْكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ يَسْتَغْزِلُوكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ فَلَعْمَرِي لَقَدْ فَوَّقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ وَ أَغْرَقَ بَكُمْ
بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ وَ رَمَأْكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالَ رَبٌّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزْيَنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ قَدْفًا بِعَيْبٍ بَعِيدٍ وَ
رَجْمًا بِظَنٍّ غَيْرِ مُصِيبٍ فَصَدَقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيمَةِ وَ إِخْوَانُ الْعَصَبِيَّةِ وَ فُرْسَانُ الْكِبْرِ وَ الْجَاهِلَيَّةِ.

تدبر

۱) «قالَ رَبٌّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزْيَنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

ابليس بعد از اینکه مهلتی که می خواست از خدا گرفت، برنامه اش را در دو بند اعلام کرد: زینت دادن آنچه در زمین است (تا انسان دلبسته زمین شود و از آسمانی بودن خویش غافل گردد) و اغواگری. در سوره ص که آیاتش بسیار شبیه اینجاست، برنامه اش را فقط «لأغويونهم أجمعين» (ص/۸۲؛ جلسه ۱۴۱) اعلام کرد و این نشان می دهد برنامه اصلی او همان اغواگری است؛ و زینت دادن آنچه در زمین است، نه کاری مستقل، بلکه مهمترین راهکار وی در اغواگری می باشد؛ خصوصاً اگر توجه شود که معنای دقیق اغواگری آن است که شخص را چنان سردرگم کنند که توان تشخیص حقیقت را نداشته باشد و مسیر شر و فساد را در پیش گیرد.

جالب اینجاست که این اقدام خود را هم اینچنین توجیه کرد که با خدا مقابله به مثل می کند: چون خدا با دستور سجده به آدم، او را اغوا کرده، او هم در نتیجه انسانها را اغوا می کند!

۲) «قالَ رَبٌّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزْيَنَ...»

شیطان می خواهد انسانها را اغوا کند، در عین حال شروع سخن خود را با «رب: پروردگارم» قرار می دهد. این نشان می دهد که:

الف. او می داند که حتی اغواگری وی – همانند هر فعل دیگری که هر مخلوقی انجام دهد – خارج از حیطه ربوبیت خدا نیست، و مشیت خداوند بر همه چیز حاکم است.^۱

۱. اینکه شیطان «اغواگری» را به خدا نسبت داده و خدا این عبارتش را پاسخ نداده، موجب شده که بحثهای شدیدی بین مفسران درگیرد که معنای اغواگری خدا نسبت به شیطان چیست؛ و گاه اقوال بعضًا عجیب و بوضوح نادرستی ارائه شده (مثلاً اینکه این نشان می دهد خدا کار قبیح هم انجام می دهد و....) و علامه طباطبائی هم در پاسخ گفته اند این اغوا همان لعنی است که خدا به خاطر اقدامش در حق او انجام داد (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۱). در حالی که به نظر می رسد این توجیه هم خروج از معنای ظاهری باشد و به نظر می رسد با توجه به آنچه در تدبیرهای ۲ تا ۴ گفته شد، نیازی به این توجیهات

ب. در عین حال، باز ایمان ندارد.

ج. در عین حال، باز دست از مخالفت با خدا برنمی‌دارد.

د. در عین حال، افتخار می‌کند به اینکه خلاف دستورات خدا انجام دهد و مردم را از راه خدا باز دارد. (تاییدی بر تدبر ۱

در جلسه ۲۷۶)

... ۵

۳) «رَبُّ ... أَغْوَيْنِي...»

ابليس دچار تکبر بود و به آدم حسادت ورزید و به این دو جهت بود که خود را از آدم برتر دید و بر او سجده نکرد؛ اما وقتی خدا او را لعنت کرد و از درگاه خویش راند، نه خود، بلکه پروردگار خود را مقصراً شمرد و گفت «پروردگارم، ... مرا أغوا کردي ...»

ثمره اخلاقی

کسی که مبتلا به خودبزرگبینی شود، هیچگاه خود را مقصراً نمی‌بیند؛ و بالاخره کسی را پیدا می‌کند (اگر هیچکس نبود، خود خدا را) که ریشه گناه خود را تقصیر او بیندازد.

۴) «رَبِّيْ ما أَغْوَيْنِي ... لَا أَغْوِيْنَهُمْ ...»

حتی شیطان هم وقتی می‌خواهد شیطنت خویش را (که همان اغواگری است) انجام دهد، اول می‌کوشد کار خود را توجیه کند، حتی در مقابل خدا؛ و جالب اینجاست که برای این توجیه‌گری از اطلاعات خداشناسی خود کمک می‌گیرد: خدا پروردگار همه چیز، از جمله پروردگار من است؛ پس اگر من اغوا شدم، به ربویت او بوده؛ پس حال که او با ربویتش مرا اغوا کرد، من هم حق دارم دیگران را اغوا کنم.

اما توجیه وی باطل است؛ زیرا اقتضای همین ربویت خدا این بوده که او را به صورت موجودی مختار بیافریند؛ و ربویت خدا زمانی سلب مسئولیت می‌کند که به او اختیار نمی‌داد. (و اینکه «چرا خدا چنین اجازه‌ای به او داد»، در جلسه ۱۴۱، تدبر ۵ توضیح داده شد)

ثمره اخلاقی

شیطان می‌داند که خدا رب اوست، در عین حال، این علمش نه تنها مایه ارتقای او نشد، بلکه دستاویز سوءاستفاده‌های بعدی هم او شد.

خدا رحمت کند امام عزیzman را که می‌فرمود:

نیست. شیطان برای توجیه اقدام خود، به یک نکته صحیح در خداشناسی – ربویت مطلق خدا و اینکه مشیت خدا حاکم بر همه چیز است – استناد کرده اقتضای همین ربویت خدا این بوده که او را به صورت موجودی مختار بیافریند؛ و ربویت خدا زمانی سلب مسئولیت از شیطان می‌کند و توجیه وی را موجه می‌سازد که به او اختیار نمی‌داد.

«اگر تهذیب در کار نباشد، علم توحید هم به درد نمی‌خورد. «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ» هرچه انباشته تر بشود علم، حتی توحید که بالاترین علم است، انباشته بشود در مغز انسان و قلب انسان، انسان را اگر مُهَذَّب نباشد، از خدای تبارک و تعالی دورتر می‌کند.» (صحیفه امام خمینی، ج ۱۳، ص ۴۲۰)

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=13&page=420>

۵) **الْأَزِيَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ**

مهتمترین ترفند شیطان برای اغوای انسانها، زینت دادن «در زمین» است تا انسانها از حقیقت آسمانی خویش غافل گردند (تدریج ۱). کلمه «زینت» در جایی به کار می‌رود که چیزی به وسیله چیز دیگر زیبا نشان داده شود. (توضیح در «نکات ترجمه») در این عبارت مخاطب این تزیین (= انسانها) و محل این تزیین (در زمین) را بیان کرد؛ اما زینت دادن «چه چیزی» و «به وسیله چه چیزی»؟

الف. چه چیزی را؟ فعل «أَزَيَّنَ» چون متعدد است نیاز به مفعول دارد که مفعولش در اینجا محفوظ است؛ برخی گفته‌اند آن مفعول محفوظ کلمه «باطل» است (باطل را برایشان در زمین زینت می‌دهم) (مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۱۹) و یا کلمه «معاصی» است (الکشاف، ج ۲، ص ۵۷۸) اما می‌توان کلمات دیگری هم در تقدیر گرفت مثلاً: «دنیا»، «باقی ماندن و زندگی در زمین» و «آنچه در زمین است»؛ و بلکه «همه چیزها [اشیاء] و همه کارها [امور]» که بتواند انسان را به زمین مشغول، و از آسمان غافل کند، می‌تواند مصداق آن باشد.

ب. به وسیله چه چیزی؟ چون شیطان، شیطان است خود را در رسیدن به هدف، مقید به هیچ قاعده اخلاقی نمی‌بیند؛ پس علی القاعده از هر وسیله‌ای که بتواند او را به مقصودش برساند، استفاده می‌کند.

نکته‌ای برای تامل بیشتر

راستی! آیا دقت کرده‌اید که در دوره مدرن، «هنر»‌ها چه اندازه با ترویج بی‌دینی و بی‌اخلاقی گره خورده‌اند؟! مثلاً «سینما» که بنوعی جامع بسیاری از هنرهای گوناگون است، آیا در مقیاس جهانی، اولویت اصلی این هنر، دور کردن انسان از واقعیت (جولانگاه عقل) و بردن در فضای مجاز و خیال (غلبه وهم) و سیطره دادن فضای شهوت و غصب (سکس و خشونت) نیست؟!

۶) **الْأَزِيَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا ظُغْوِينَهُمْ أَجْمَعِينَ**

این آیه از مواردی است که بخوبی نشان می‌دهد کلمه «زمین» (و در نتیجه مقابل آن، یعنی آسمان) در قرآن کریم، همواره به معنای زمین فیزیکی (در مقابل آسمان فیزیکی) نیست؛ و تعبیر زمین به معنای کل دنیا در برابر عوالم مافوق است: ابلیس که

گفت : در زمین زینت می دهم و همه را اغوا می کنم، قطعاً منظورش این نبود که اگر کسی با سفینه مثلاً به ماه برود از زینتگری و اغواتی ابليس در امان خواهد بود! ^۱

﴿قَالَ رَبٌّ ... لَا عُوِيَّنَهُمْ أُجْمَعِينَ﴾

شیطان با تاکیدات آنچنانی بر اغوا کردن همگان تاکید کرد و فقط (در آیه بعد) بندگان مخلص (یعنی معصومین) را استثناء کرد. از همین استثناء هم معلوم می شود که منظورش صرفاً انجام عملیات اغوا کردن (صرف نظر از اینکه اثر کند یا نه) نیست (چون موارد متعددی داریم که حتی سراغ پیامبران هم رفته) بلکه منظورش اثر کردن این اغوا و فریب خوردن همگان - غیر از مخلصین - است.

آیا واقعاً راست می گوید؟ و آیا می توان گفت که همگان - غیر از مخلصان - لااقل تا حدودی سر در گم می شوند؟ آیه ۴۲ همین سوره به صراحت بطلان این سخن را نشان می دهد و معلوم می شود که این صرفاً یک گمان و آرزویی از جانب ابليس بوده، هرچند با توجه به آیات دیگر (مثلاً سیا/ ۲۰) و برخی روایات (مثلاً خطبه قاصده، همین جلسه، حدیث ۱) برخی از افراد کاری می کنند گمان ابليس در مورد آنها درست از کار درآید. (انشاء الله توضیح بیشتر در تدبرهای همان آیه خواهد آمد).

۱۳۹۵/۱۰/۱۱

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصُونَ

۴۰ سوره حجر (۱۵) آیه ۲۷۹

ترجمه

[حتماً] برایشان در زمین [امور را] زیبا جلوه می دهم و قطعاً همگی شان را اغوا می کنم] مگر آن بندگان تو از آنان، که خالص شدگان اند.

توجه

این آیه کاملاً مشابه آیه ۸۳ سوره ص است که در جلسه ۱۴۲ مورد بحث و بررسی قرار گرفت. لذا احادیث و تدبرهای آنجا دوباره تکرار نمی شود. برای مطالعه آنها می توانید از طریق لینک زیر اقدام کنید:
در تلگرام:

<https://telegram.me/YekAaye/1526>

در فضای وب:

^۱. این مطلبی است که از قدیم برخی بر آن تاکید کرده اند چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۳، ص ۱۴۱) به مناسبی به این آیه می رسد و می گوید: «وَ أَمَّا لفظة الْأَرْضِ فالمراد بها ها هنا الدِّنِيَا الَّتِي هِيَ دَارُ التَّكْلِيفِ كَتُولَهُ تَعَالَى «وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» لَيْسَ يَرِيدُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْنَاهَا بَلِ الدِّنِيَا وَ مَا فِيهَا مِنِ الْمَلَادِ وَ هُوَ الْأَنْفُسُ».»

۱) حدیثی از امام صادق ع روایت شده است که حضرت می فرمایند بر هر عضوی از اعضایت، زکاتی از جانب خداوند متعال بر تو واجب است، بلکه بر هر محلی که مویی می روید و هر لحظه‌ای از لحظات عمرت؛ [سپس شروع می کنند زکات چشم و گوش و زبان و ... را شرح می دهند؛ در پایان می فرمایند:]

اینها آن چیزهایی بود که قلبها تحمل فهم آن را داشت و جانها توان به کار بستن آن را؛ اما آنچه که جز بندگان مخلص خدا بر آن اشراف ندارند، بیش از آن است که به شمار آد و آنها صاحبان آن اند و آن شعار و ادعای آنهاست، نه دیگران؛ خدای خودت ما را به آنچه دوست داری و می پسندی، توفیق ده!

مصابح الشریعه، ص ۵۲

قال الصادق ع :

علیٰ کُلُّ جُزْءٍ مِّنْ أَجْزَائِكَ زَكَاةً وَاجِبَةً لِلَّهِ تَعَالَى بَلْ عَلَى كُلِّ مُبْتَ شَعْرٍ مِّنْ شَعْرِكَ بَلْ عَلَى کُلِّ لَحْظَاتِكَ زَكَاةً
... ۱ هَذَا مِمَّا تَحْتَمِلُ الْقُلُوبُ فَهُمْ وَالنُّفُوسُ اسْتِعْمَالُهُ وَمَا لَا يُشْرِفُ عَلَيْهِ إِلَّا عِبَادُهُ الْمُخْلِصُونَ الْمُقَرَّبُونَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى وَهُمْ
أُرْبَابُهُ وَهُوَ شِعَارُهُمْ دُونَ غَيْرِهِمْ اللَّهُمَّ وَقُقْنِي بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى.

۱. فَرَكَاتُ الْعَيْنِ النَّظَرَةُ بِالْعِبْرَةِ وَالْغَصُّ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَمَا يُضَاهِيهَا وَزَكَاةُ الْأَذْنِ اسْتِمَاعُ الْعَيْنِ وَالْحِكْمَةِ وَالْقُرْآنِ وَفَوَائِدِ الدِّينِ مِنَ الْمَوْعِظَةِ وَالنَّصِيحَةِ
وَمَا فِيهِ نِجَاتُكَ وَالإِعْرَاضُ عَمَّا هُوَ ضِدُّهُ مِنَ الْكَذِبِ وَالْغَيْبَةِ وَأَشْبَاهِهِمَا وَزَكَاةُ الْلِّسَانِ الصُّصُّ لِلْمُسْلِمِينَ وَالتَّيْقِظُ لِلْغَافِلِينَ وَكَثْرَةُ التَّسْبِيحِ وَالذِّكْرِ وَغَيْرِهَا
وَزَكَاةُ الْيَدِ الْبَذْلُ وَالْعَطَاءُ وَالسَّخَاءُ بِمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِهِ وَتَحْرِيكُهَا بِكِتَابَهُ الْعِلْمِ وَمَنَافِعُ يَتَّفَعُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْفَبْضُ عَنِ الشَّرِّ وَزَكَاةُ
الرَّجُلِ السَّعْيُ فِي حُقُوقِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ زِيَارَةِ الصَّالِحِينَ وَمَجَالِسِ الذِّكْرِ وَإِصْلَاحِ النَّاسِ وَصِلَةِ الْأَرْحَامِ وَالْجِهَادِ وَمَا فِيهِ صَلَاحٌ قَلْبِكَ وَسَلَامَةُ دِينِكَ

۲) حدیثی از امام صادق در جلسه ۲۷۴ (حدیث ۲) درباره اخلاق مطرح شد. در ادامه آن حدیث، بحث اخلاق باز می شود که به علت دشواری مفهایمش در کاتال نیاوردم.

قال الصادق ع :

... وَ عَلَامَةُ الْقَبْوِلِ وُجُودُ الْإِسْتِقَامَةِ بِبَذْلِ کُلِّ مَحَابٍ مَعَ إِصَابَةِ عِلْمٍ کُلِّ حَرَكَةٍ وَ سُكُونٍ وَ الْمُخْلِصُ ذَائِبٌ رُؤْحَهُ بَاذِلٌ مُهْجَتَهُ فِي تَقْوِيمِ مَا بِهِ الْعِلْمُ وَ
الْأَعْمَالُ وَالْعَامِلُ وَالْمَعْمُولُ بِالْعَمَلِ لِأَنَّهُ إِذَا أَدْرَكَ ذَكَرَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْكُلُّ وَ إِذَا فَاتَهُ الْكُلُّ وَ هُوَ تَصْفِيَةُ مَعَانِي التَّنْزِيهِ فِي التَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ
هَلْكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَ هَلْكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلْكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلْكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ
هَلْكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - وَ اعْبُدْ رَبِّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ وَ أَدْنَى حَدَّ الْإِخْلَاصِ بَذْلُ الْعَبْدِ طَاقَتَهُ ثُمَّ لَا
يَجْعَلُ لِعَمَلِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا فَيُوْجِبُ بِهِ عَلَى رَبِّهِ مُكَافَأَةً بِعَمَلِهِ أَنَّهُ لَوْ طَالَهُ بِوَفَاءِ حَقَّ الْعِبُودِيَّةِ لِعِجزٍ وَ أَدْنَى مَقَامِ الْمُخْلِصِ فِي الدُّنْيَا السَّلَامَةُ مِنْ جَمِيعِ
الْأَثَامِ وَ فِي الْآخِرَةِ النَّجَاهُ مِنَ النَّارِ وَ الْفُوزُ بِالْجَنَّةِ (مصابح الشریعه، ص ۳۶)

حدیث زیر هم در همین راستا قابل توجه است

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّهُمْ هَلْكَي إِلَّا الْعَالِمُونَ وَالْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَلْكَي إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۸)

(۲) سدیر صیرفى می گوید: یکبار در محضر امام صادق ع نشسته بودم و سوالاتی را که اصحاب ما به من داده بودند یکی یکی بر ایشان عرضه می کردم و جواب می گرفتم؛ که یکدفعه سوالی به دلم افتاد. گفتم: همین الان مساله‌ای به دلم افتاد.

فرمود: آیا جزء آن سوالات نیست؟

گفتم: خیر.

فرمود: آن چیست؟

گفتم: سخن امیرالمؤمنین ع که «همانا امر ما دشوار و پر از پیچدگی است، کسی بدان اقرار نکند [توان تحمل آن را ندارد] مگر اینکه فرشته‌ای مقرب باشد یا نبی مرسل (پیامبر دارای رسالت) یا بنده مومنی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد».

فرمود: بله، فرشتگان دو دسته‌اند: مقرب و غیر مقرب؛ و انبیاء دو دسته‌اند مرسل و غیر مرسل؛ و مومنین هم دو دسته‌اند: امتحان پس داده و امتحان نشده؛ و همانا این امر ما بر فرشتگان عرضه شد و جز مقربان بدان اقرار نکردند؛ و بر انبیاء عرضه شد جز آنان که دارای رسالت بودند تحملش را نتوانستند؛ و بر مومنان عرضه شد، جز خالص شدگان بدان اقرار نکردند.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۲۸

قالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنِيُّ [الْحُسَيْنِيُّ] قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ يَعْنِي الصَّائِغَ قَالَ حَدَّثَنَا أَيُوبُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ
إِنِّي لِجَالِسٍ بَيْنَ يَدَيِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَأْرِضَ عَلَيْهِ مَسَائِلٍ أَعْطَانِيهَا أَصْحَابَنَا إِذْ عَرَضَتْ بِقَلْبِي مَسَأَلَةً فَقُلْتُ لَهُ مَسَأَلَةً خَطَرَتْ
بِقَلْبِي السَّاعَةَ قَالَ وَلَيْسَ فِي الْمَسَائِلِ قُلْتُ لَهُ قَالَ وَمَا هِيَ قُلْتُ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِنْ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعِبٌ لَا يُقْرَبُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ
مُقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُقْرَبِينَ وَغَيْرَ مُقْرَبِينَ وَمِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلِينَ
وَغَيْرَ مُرْسَلِينَ وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُمْتَحِنِينَ وَغَيْرَ مُمْتَحِنِينَ وَإِنَّ أَمْرَنَا [أَمْرَكُمْ] هَذَا عَرِضَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ يُقْرَبْ بِهِ إِلَّا الْمُقْرَبُونَ وَ
عَرِضَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَلَمْ يُقْرَبْ بِهِ إِلَّا الْمُرْسَلُونَ وَعَرِضَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ يُقْرَبْ بِهِ إِلَّا الْمُخَلَّصُونَ.

(۳) ابو خالد کابلی از اصحاب امام سجاد ع است. یکبار نزد ایشان می رود و درباره اولی الامری که خداوند اطاعت‌شان را واجب کرده سوال می کند. حضرت امامان شیعه را یکی یکی نام می برنند تا به امام مهدی ع می رسند و حکایت جعفر کذاب برادر امام حسن عسکری که ادعای امامت بعد از ایشان را کرد و در صدد بود امام زمان عج را بیابد و تحويل حکومت عباسی دهد) را مطرح می کنند. وی می پرسد: سپس چه می شود؟

امام سجاد ع می فرمایند:

سپس غیبت ولی خداوند عز و جل، دوازدهمین وصی رسول خدا و امامان پس از ایشان، ادامه می یابد. ابا خالد! همانا کسانی که در زمان غیبت ایشانند و به امامت او اعتقاد دارند و متظر ظهور اویند، بهتر از مردم هر زمانی‌اند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی عقل و فهم و معرفتی بدانها داده که غیبت نزد آنها همچون مشاهده و حضور است و آنها را در

آن زمان بمثابه کسانی که در پیش روی رسول خدا ص با شمشیر جهاد می کردند، قرار داده است؛ آنان اند که مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی ما و دعوت کنندگان به خدا در آشکار و نهان اند؛ و امام سجاد ع فرمود: انتظار فرج از بزرگترین فرج هاست.

كمال الدين و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۲۰

حدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ التَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابِلِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَىٰ سَيِّدِي عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَ...^۱

قَالَ ثُمَّ تَمَدَّدَ الْغَيْبَةُ بِوَلَىٰ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أُوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَالْأَئِمَّةَ بَعْدَهُ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْفَائِلِينَ يَإِمَامَتِهِ وَالْمُسْتَظْرِينَ لِظَّهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتِ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشَاهَدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صَ بِالسَّيِّفِ أُولَئِكَ الْمُخْلَصُونَ حَقًا وَشِيعَتُنَا صِدِيقًا وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًا وَجَهْرًا وَقَالَ عَلَىٰ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ انتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ.

تدبر

۱) «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»

شیطان که گفته بود امور را در زمین زیبا جلوه می دهم و همگی شان را اغوا می کنم؛ عدهای را استثناء کرد و گفت «مگر آن بندگان تو از آنان، که خالص شدگان اند». یعنی خودش می داند که اغوايش در عدهای اثر نمی کند؛ آنها دو ویژگی دارند، اول اینکه «بنده» خدایند و دوم اینکه این بندگی شان کاملا خالصانه است.

پس،

۱. دَخَلْتُ عَلَىٰ سَيِّدِي عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَ قَلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتُهُمْ وَمَوَدَّتُهُمْ وَأَوْجَبَ عَبَادَةَ الْاِقْتِداءِ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَالَ لِي يَا كَنْكُرُ إِنَّ أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلُوهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْتَهُمُ لِلنَّاسِ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَثُمَ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ أَبْنَا عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ أَتَهُمُ الْأَمْرُ إِلَيْنَا ثُمَّ سَكَتَ فَقَلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي رُوَىَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ عَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ جَلَّ وَعَزَّ عَلَىٰ عِبَادِهِ فَمَنْ حَجَّةُ وَالْإِيمَامُ بَعْدَكَ قَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ يَقُرُّ الْعِلْمَ بَقْرًا هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِيمَامُ بَعْدَ وَمِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ فَقَلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَكُلُّكُمْ صَادِقُونَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَسَمُونُهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدَعُهُ الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَىَ اللَّهِ وَكَدِيَا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَابِ الْمُفْتَرِي عَلَىَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُدَعِّي لِنَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلِ الْمُخَالَفَ عَلَىَ أَبِيهِ وَالْحَاسِدُ لِأَخِيهِ ذَلِكَ الَّذِي يَرُوْمُ كَشْفَ سَرِّ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ يَكُنَّ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ كَانَى بِجَعْفَرِ الْكَذَابِ وَقَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَىٰ تَقْتِيسِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَالْمُغَيَّبِ فِي حَفْظِ اللَّهِ وَالْتَّوْكِيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهَنَّمُ مِنْهُ بِوَلَادَتِهِ وَحِرْصًا مِنْهُ عَلَىٰ قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ وَطَمَعاً فِي مِيرَاثِهِ حَتَّىٰ يَاخُذَهُ بَغْيَ حَقَّهُ قَالَ أَبُو خَالِدٍ فَقَلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ ذَلِكَ لِمَكْتُوبٍ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْمِحْنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَ قَالَ أَبُو خَالِدٍ فَقَلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا

اگر خدا عنایت کند، می‌توان طوری زیست که شیطان هم در ما طمع نکند.

۲) «لَأُزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ؛ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»

برخی مفسران توضیح داده‌اند که این استثناء فقط نسبت به اغواگری است؛ یعنی شیطان دنیا را برای همه زینت می‌دهد، اما فقط غیرمخلصین را اغوا می‌کند (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۵).

این سخن موید تدبرهای آیه قبل است که اولاً زینت کردن، مهمترین روش اغواگری او است (جلسه ۲۷۸، تدبیر ۱) و ثانیاً منظور از اغواگری در این آیه، اثر کردن اغواء است، نه صرف اقدام برای اغواء (جلسه ۲۷۸، تدبیر ۷)؛ لذا در مقام اقدام، برای همه زینت می‌کند؛ اما در مقام اثربهی، فقط غیرمخلصین اغوا می‌شوند.

۳) «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»

چرا ابلیس هیچ طمعی به اغواهی مخلصین ندارد؟

زیرا آنان خود را در مسیر اخلاص قرار داده‌اند^۱ و خدا آنها را خالص کرده؛ و چون خالص شده‌اند در قلبشان هیچ جایی برای غیر خدا نمانده است؛ پس هر زیستی که برایشان بسازد، [در نظر آنها دوباره جلوه‌ای از جلوات خدا می‌نماید و] همان هم مایه تقرب آنها می‌شود. پس اغواگری شیطان اثری در آنها ندارد. (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۵)

بحث تخصصی انسان‌شناسی

انسان علاوه بر روح و فطرت الهی اش ابعاد جسمانی و غریزی دارد که البته باید آنها را در مسیر خدا جهت دهی کند و مادامی که این ابعاد در مسیر الهی قرار گیرند، مایه رشد انسان‌اند. همه اغواگری‌های شیطان در گروی سرمایه‌گذاری در این ابعاد انسان است تا از دل آنها خواسته‌ای در مقابل دستورات الهی در انسان علم کند. کسی که خالص شده، چنان این ابعادش در مسیر الهی مستقر گردیده که هیچ خواسته غیرالهی‌ای در او نمانده تا شیطان روی آن سرمایه‌گذاری کند؛ و لذاست که از اغواهی شیطان در امان است.

۱۳۹۵/۱۰/۱۲

قالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ

۴۱ سوره حجر (۱۵) آیه ۴۱

ترجمه

فرمود: این راهی است بر من راست.

۱) مخلصین (خالص شدگان) کسانی‌اند که خدا آنها را خالص کرده است؛ اما این گونه نیست که خودشان هیچ نقشی در خالص شدن خویش نداشته باشند؛ بلکه چنانکه از احادیث برمی‌آید (مثلاً حدیث ۲ و حتی حدیث ۳) رسیدن به این مقام ناشی از سپری کردن امتحانات و موفق در آمدن از آنها بوده است.

دو کلمه «صراط» و «مستقیم» در جلسه ۱۰۸ توضیح داده شد.

در عبارت «هذا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ»، «هذا» مبتداست و «صراط» خبر آن است و «مستقیم» صفت برای «صراط» است.

اما درباره جایگاه نحوی «علی» اختلاف است:

أغلب آن جار و مجرور دانسته‌اند (علی + ی) که برخی آن را متعلق به «صراط» قلمداد کرده‌اند (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۱۴، ص ۲۴۴) و برخی دیگر آن را متعلق به کلمه محوفی که آن کلمه صفت برای صراط بوده، حال آن کلمه محوف ممکن است «حق» باشد (إعراب القرآن و بيانه، ج ۵، ص ۲۳۹) یا «بيانه» (إعراب القرآن (نحاس)، ج ۲، ص ۲۴۰) و یا کلمه‌ای دیگر.

در قرائات عشر، یعقوب این را به صورت «علی» خوانده است، و این قرائت در قرائات شاده توسط أبي رجاء و ابن سیرین و قتادة و ضحاک و مجاهد و قيس بن عبادة و عمرو بن ميمون قرائت شده و از امام صادق ع هم به عنوان یکی از قرائات این آیه روایت شده است (مجمع البيان، ج ۶، ص ۵۱۸؛ تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۲۴) که در این صورت، «علی» دیگر جار و مجرور نیست، بلکه یا صفت است برای «صراط» (صراط رفیع و بلند مرتبه؛ تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۲۴) و یا اسم خاص (اشارة به حضرت علی ع) است که بدل از «صراط مستقیم» آمده است: (به معنای: این صراط مستقیم است که همان علی ع است)، و در برخی روایات، این آیه به صورت «هذا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ» این صراط علی است که مستقیم است» هم قرائت شده است. (تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۸؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲)

توجه: نکته‌ای درباره اختلاف قرائات

لازم به ذکر است بر اساس حدیثی که با سند صحیح توسط شیعه (خصال، ج ۲، ص ۳۵۹) و سنی (صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۸۹^۱) از پیامبر اکرم ص روایت شده است، قرآن کریم بر هفت حرف (سبعه احراف) نازل شده است که یکی از معانی آن این است که قرآن با قرائات متعدد نازل شده است؛ و در هر صورت وجود قرائات متعدد که همگی توسط خود پیامبر اکرم ص بر مسلمانان عرضه شده است، یک مطلب کاملاً قطعی در میان شیعه و سنی بوده است. البته در دو سه قرن اخیر، وجود تعدد قرائات، که نقل آن از پیامبر ص امری متواتر و غیر قابل انکار بوده، به خاطر کج فهمی‌ای در فهم یک روایت، از جانب برخی زیر سوال رفته است! اما حقیقت این است که وجود هیچ قرائتی (که معتبر است)، دلیل بر بطلان قرائت دیگر (که آن قرائت هم به نحو متواتر یا با سند کاملاً معتبر به ما رسیده باشد) نمی‌شود.

۱. [۴۹۹۱-۴۶۳۲] حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْلَّئِنُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنْ أَبِنِ شَهَابٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا حَدَّثَهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "أَقْرَأْنِي جِبْرِيلٌ عَلَى حَرْفٍ فَرَاجَعْتُهُ فَلَمْ أَزِلْ أَسْتَرِيدُهُ، وَيَزِيدُنِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ"

۱) از امام باقر ع روایت شده است که ابویزره (یکی از اصحاب پیامبر ص) گفته است: ما یکبار نزد رسول خدا ص بودیم که ایشان با دست به علی بن ابی طالب اشاره کرده، و این آیه قرآن را خواندند: «و بدرستی که این صراط مستقیم من است، پس از او تبعیت کنید و دنبال راههای [دیگر] نروید» تا آخر آیه (انعام/۱۵۳).

یکی گفت: آیا منظور از این آیه آن نیست که خداوند این صراط [=اسلام] را بر غیر آن برتری داده است؟ رسول خدا ص فرمودند: فلانی! خوب جواب را گوش بد! اینکه گفتی خدا اسلام را بر غیر آن برتری داده، درست است؛ اما این سخن خداست که «این صراط علی است که مستقیم است»؛ چرا که من در برگشت از غزوه تبوک، به پروردگارم عرض کردم: خدایا! تو علی را [برای من] همچون هارون نسبت به موسی ع قرار دادی جز اینکه نبوتی بعد از من برای او نیست؛ پس کلام مرا تصدیق فرما و به وعدهات وفا کن و علی ع را با قرآن یاد کن همان گونه که هارون را یاد کردی، که همانا تو اسم مرا [هم] در قرآن یاد کرده‌ای؛ - پس آیه‌ای را خواند- پس خدایا نازل کن تصدیق گفته من را [چرا؟ چون] که استوار شده است حسد اهل قبله نسبت به او، و تکذیب مشرکین، که [هر دو گروه] در منزلت او شک کردند،^۱ پس نازل شد که «این صراط علی است که مستقیم است» و این کنار من نشسته بود؛ پس نصیحت وی را بپذیرید و آویزه گوش کنید و سخشن را بپذیرید که هر کس مرا دشنام داده؛ و هر که علی ع را دشنام دهد، مرا دشنام داده است.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۷-۱۳۸

فُرَاتٌ قَالَ حَدَّيْنِي مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ مُعَنِّعَنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرِ [ع] قَالَ حَدَّيْنَا أَبُو بَرْزَةَ قَالَ يَئِنَّمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صِ إِذْ قَالَ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِ «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَابْتَغُوهُ وَلَا تَتَبَعُوا السُّبُلَ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَقَالَ رَجُلٌ أَلَيْسَ إِنَّمَا يَعْنِي اللَّهُ فَضْلَ هَذَا الصِّرَاطِ عَلَى مَا سِوَاهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ هَذَا جَوَابِكَ يَا فُلَانُ أَمَّا قَوْلُكَ فَأَفْضُلُ الْإِسْلَامِ عَلَى مَا سِوَاهُ كَذَلِكَ وَأَمَّا قَوْلُ اللَّهِ «هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ» فَإِنَّمَا قُلْتُ لِرَبِّي مُؤْمِنًا عَنْ غَرْوَةٍ تَبَوَّكَ الْأُولَى اللَّهُمَّ إِنِّي جَعَلْتُ عَلَيَّا عَ بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوْسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا تُبُوَّهُ لَهُ مِنْ بَعْدِي فَصَدَقَ كَلَامِي وَأَنْجَزْ وَعْدِي وَأَذْكُرْ عَلَيَّا عَ بِالْقُرْآنِ^۲ كَمَا ذَكَرْتَ هَارُونَ فَإِنَّكَ قَدْ ذَكَرْتَ أَسْمَى فِي الْقُرْآنِ فَقَرَأَ آيَةً فَأَنْزَلَ تَصْدِيقَ قَوْلِي فَرَسَخَ حَسْنَةً مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْقِبْلَةِ وَ تَكْذِيبُ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ شَكَوْا فِي مَنْزِلِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِ فَنَزَلَ «هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ» وَ هَذَا جَالِسٌ عِنْدِي فَأَقْبَلُوا نَصِيحتَهُ وَ اسْمَعُوا وَ اقْبَلُوا قَوْلَهُ فَإِنَّهُ مِنْ يَسِّيرِي يَسِّبُ اللَّهُ وَ مَنْ سَبَ عَلَيَّا عَ فَقَدْ سَبَّنِي.

^۱ در ترجمه عبارت کمی تردید داشتم. ابتدا ترجمه زیر را نوشتند: پس آنچه سخن مرا تصدیق کند نازل شد تا حسد او را در میان اهل قبله (مسلمانان) و در برابر تکذیب مشرکان ثابت و استوار سازد چرا که در مورد منزلت علی بن ابی طالب شکایت داشتند. ترجمه فوق ترجمه استادم است که البته این را هم با احتمال پیشنهاد دادند.

^۲ در نسخه فعلی تفسیر فرات «بِالْقُلْبِ» نوشتند که معنای محصلی ندارد و در بخار الانوار که از او نقل کرده در متن فقط تعبیر «واذکر علیا» دارد و در پاورقی به عنوان نسخه بدل، «بالقرآن» آورده که ظاهرا اصلش همین بوده است.

^۳ در نسخه کنونی تفسیر فرات، «جسده» نوشتند اما در تفسیر کنز الدقائق که از او نقل کرده «حسده» نوشتند که ظاهرا این درست باید باشد. والبته در پاورقی گفته که در برخی نسخ حسده و در برخی جسده است. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۴، ص ۴۸۶

(۲) از امام صادق ع از پدرشان (امام باقر ع) از امام سجاد ع از پدرشان (امام حسین ع) روایت شده است که روزی شخصی در مقابل پیامبر ص ایستاد و گفت: تو همواره می‌گویی که علی ع نسبت به من همچون هارون ع نسبت به موسی ع است، در حالی که خداوند هارون را در قرآن یاد کرده، اما علی ع را یاد نکرده است.

پیامبر ص فرمود: ای فرد خشن! ای عرب بادیه‌نشین! آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که «این صراط علی است

که مستقیم است»؟^۱

مائه منقبه من مناقب امیر المؤمنین و الائمه (ابن شاذان)، ص ۱۶۰؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ابن شهرآشوب)،

ج ۳، ص ۱۰۷؛ ارشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج ۲، ص ۳۷۳^۲

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُولَوْيَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ الْحَسَنِ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ بْنُ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بَهْلُولِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَذِينَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ قَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَيَّ النَّبِيِّ صَفَّالَ إِنَّكَ لَا تَرَالُ تَقُولُ لِعَلَيِّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَقَدْ ذَكَرَ اللَّهُ هَارُونَ فِي الْقُرْآنِ وَلَمْ يَذْكُرْ عَلَيْاهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَفَّالَ إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ.

(۳) از امام باقره آیه «هذا صراط علی مستقیم» روایت شده است که او امیرالمؤمنین ع است.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۷۹

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ الصَّبَرِيُّ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ [كَذَّابًا] قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي عَنْ قَوْلِهِ: هذا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ قَالَ: هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

(۴) سید بن طاووس (متوفی ۶۶۴) از کتاب «نزول القرآن فی شان امیرالمؤمنین» نوشته ابوبکر محمد بن مومن شیرازی، (از علمای بزرگ اهل سنت که مورد وثوق آنها بوده) مطلبی را از قاتده (از علمای معروف اهل سنت و از تابعین) نقل کرده که

۱ . در کمال تعجب در نسخه چاپ شده فعلی از کتاب ارشاد القلوب (۱۴۱۳ق) کلمه «علی» افتاده است در حالی که در ترجمه این کتاب که آقای رضایی سالها قبیل این چاپ عربی (توسط انتشارات اسلامیه) انجام داده این عبارت موجود است و متن روایت و سندش شبیه دو کتاب قبلی است و سیاق هم وجود چنین عبارتی را لازم می آورد.

۲ . روایات دیگری هم در همین مضمون وارد شده که برای پرهیز از طولانی شدن در کanal نگذاشت، از جمله دو روایت زیر: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عِمَرَانَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ عَلَىٰ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الشَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ قَالَ هُوَ وَاللَّهِ عَلَىٰ الْمِيزَانُ وَالصَّرَاطُ. (بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۲)

فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنَ بْنُ سِرَاجٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَّاوِرٍ عَنْ إِسْتَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِنِ الْجُعْفَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عَفْقَلْتُ جَعْلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشْقَى عَلَيْكَ فَإِنْ أَذْنَتَ لِي أَنْ أَسْأَلُكَ سَأْلُكَ فَقَالَ سَلَنِي عَمَّا شِئْتَ قَالَ قُلْتُ أَسْأَلُكَ عَنِ الْقُرْآنِ قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ مَا قَوْلُ اللَّهِ [عَزَّ وَجَلَّ] فِي كِتَابِهِ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ قَالَ صِرَاطٌ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [ع] قُلْتُ صِرَاطٌ عَلَىٰ فَقَالَ صِرَاطٌ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [ع]. (تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۲۵؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۷۸)

دیدم حسن بصری (از علمای معروف اهل سنت و از تابعین) این آیه را این گونه می‌خواند «صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ»: [این] صراط علی، مستقیم است». به او گفتم: معنای آن چیست؟

گفت: این راه علی بن ابی طالب و دین او، راه و دین مستقیم است؛ پس از آن پیروی کنید و بدان تمسک جویید که آن راهی واضح است و هیچ اعوجاج و ناراستی‌ای ندارد.

الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۹۶

وَ مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ الْحَافِظُ عِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ مُؤْمِنِ الشِّيرَازِيُّ وَ هُوَ مِنْ عُلَمَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْمَذَاهِبِ وَ ثَقَاتِهِمْ فِي كِتَابِهِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ («نَزُولُ الْقُرْآنِ فِي شَانِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» اثر ابویکر محمد بن مومن شیرازی) بِإِسْنَادِهِ إِلَى قَتَادَةَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: كَانَ يَقْرَأُ هَذَا الْحَرْفَ صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ فَقُلْتُ لِلْحَسَنِ وَ مَا مَعْنَاهُ قَالَ يَقُولُ هَذَا طَرِيقٌ عَلَىٰ بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَ وَ دِينُهُ طَرِيقٌ وَ دِينُ مُسْتَقِيمٍ فَاتَّبَعُوهُ وَ تَمَسَّكُوا بِهِ فَإِنَّهُ وَاضْجَعَ لَا عِوْجَ فِيهِ

در کتاب تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهره (ص ۲۵۲) با سندی دیگر شبیه این مضمون را از امام صادق ع روایت کرده است.^۱

تدریب

۱) «قالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ»

جمله فوق، پاسخ خداوند است بعد از اینکه شیطان گفت همه را اغوا می‌کنم جز مخلصین را.
از این جمله معانی مختلفی می‌تواند مد نظر باشد که بر اساس قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا»، همگی می‌توانند درست باشند:

الف. براساس قرائت مشهورتر، یعنی «...علی...»

الف. ۱- «این» اشاره است به کل آنچه شیطان می‌خواهد انجام دهد؛ یعنی هم اغوایی که تو می‌کنی و هم مخلصین را که استثناء کردی، همگی اش تحت مشیت و حکومت من است (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۶۶) به تعبیر دیگر، کلامی تهدیدآمیز است، همان گونه که می‌گوییم «هر کاری می‌خواهی بکن، آخرش همه راهها به من ختم می‌شود و از چنگ من نمی‌توانی بیرون بروی» و مفاد آن شبیه مفاد آیه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ: بِدْرَسْتِيَ كَهْ پَرَوْرَدَگَارَتِ درْ كَمِينِ اسْتِ» (فجر/۱۴) می‌باشد. (مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۱؛ تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۲۳)

الف. ۲- «علی» در این آیه به معنای «إِلَى» است (المحيط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۳۷۲) حال یا به این معنی که: این راهی که تو در پیش گرفته‌ای، بازگشت و نهایتش مستقیماً به سوی من است (تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۲۳) یا اشاره به وضع خود مخلصین و گمراهان است؛ یعنی گذر هر کس که هر راهی می‌رود (خوب یا بد) مستقیماً به جانب من خواهد بود (مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۱)

۱. الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَّهُ قَالَ: تَلَّا هَذِهِ الْآيَةُ هَكَذَا «هَذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ» یَعْنِی عَلَىٰ بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَ أَيْ طَرِيقَهُ وَ دِينُهُ لَا عِوْجَ فِيهِ.

الف.۳- «این» اشاره به دین الهی است، یعنی این دین مستقیمی است که بیانش بر عهده من است. (مجمع البيان، ج ۶، ص ۵۱) اشکال این دیدگاه این است که در آیه هیچ قرینه‌ای برای اینکه چنین معنایی مد نظر باشد، وجود ندارد.

الف.۴- ممکن است «این» زمینه‌سازی برای به آیه بعدی باشد بدین معنی که: «این صراط مستقیمی است که بر عهده من است؛ و آن اینکه اجازه تسلط تو را به هیچکس ندهم مگر به گمراهانی که خودشان از تو پیروی کند.» (این مطلب بعداً به ذهن رسید و لذا در کanal ننوشته‌ام)

ب. براساس قرائت «علیٰ» (درباره این قرائت، در «نکات ترجمه» توضیح داده شد)

الف. «این صراط رفیع و مستقیمی است.» اگرچه مفسران اهل سنت (مثلًا: تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۲۳؛ الدر المتشور، ج ۴، ص ۹۹) تنها این معنا را مطرح کردند؛ اما بر اساس همین معنا هم تنها مرجعی که در آیات قبل برای ضمیر «این» می‌توان پیدا کرد، آن است که اشاره باشد به یک «مخلص» معین، یعنی امیر المؤمنین ع (تأویل الآیات الظاهره، ص ۲۵۲)، یعنی این علی ع که مخلص و از اغواه شیطان در امان است، صراطی بلند مرتبه و مستقیم می‌باشد (حدیث^۳)

ب. «این صراط مستقیم است، [که همان] علی ع است.» یعنی آنچه که مخلصین از آن بهره‌مندند و بدان جهت از اغواه شیطان نجات می‌یابند، همان صراط مستقیمی است که مظہرش حضرت علی ع می‌باشد. (احادیث ۱ تا ۴)^۴ نکته: این معنا، علاوه بر ارتباط با قبل، با ادامه آیات تناسب زیادتری دارد و توضیح می‌دهد که چرا شیطان بر بندگان تسلط ندارد: وقتی که حضرت علی ع صراط باشد و انسانها راه او را در پیش گیرند، دیگر شیطان بر بندگان تسلطی را که دلش می‌خواهد، نمی‌تواند داشته باشد.

به قول مرحوم شهریار

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سر چشمے بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

<http://ganjoor.net/shahriar/gozidegh/sh2/>

۲) «قالَ هذَا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ»

^۱. اعلم أنه لما كان قد استثنى إبليس اللعين من عباد الله المخلصين و هم الأئمة المعصومون و شيعتهم كما يأتى بيانه أخبر الله تعالى لإبليس بأن هؤلاء الذين استثنيتهم هذا صراط على و هو أبوهم و أولهم و أفضلهم مُسْتَقِيمٌ.

^۲. معنای «الف-۴» که بعداً اضافه شد، با معنای «علیٰ» هم سازگاری زیادی دارد و خصوصاً روایاتی هم که مصدق آیه بعدی را شیعیان و پیروان ایشان معرفی کرده اند (جلسه ۲۸۲، احادیث ۲ و ۳ و نیز پاورپوینتی ایشان) موید این برداشت می‌باشند.

«مستقیم» در هر صورت، وصف «صراط» است، و چه به صورت «علیّ» قرائت شود و چه به صورت «علیٰ» (در معنای اسمی: حضرت علی ع، نه در معنای وصفی: بلند مرتبه) اقتضای عادی کلام این بود که «مستقیم» بعد از صراط بیاید. اما چرا این کلمه بعد از کلمه «علیّ» آمده است؟

الف. ...^۱

۱۳۹۵/۱۰/۱۲ إِنَّ عِبَادَى لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ سوره حجر (۱۵) آيه ۴۲

ترجمه

در حقیقت، بندگانم، تو بر آنها سلطه‌ای نداری، مگر کسی که تو را پیروی کند، از آن گمراهان.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«سلطان» درباره این کلمه در جلسه ۲۵۳ توضیح داده شد که به معنای سیطره یافتنی است که با قهر و غلبه همراه باشد.

<http://yekaye.ir/al-aaraf-7-33>

«منَ الْغَاوِينَ» «من» من بیانیه است (المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۸) یعنی بیان می‌کند چه کسانی از ابلیس تبعیت می‌کنند؛ و «غاوی» اسم فاعل از ماده «غوی» است که در جلسه ۲۷۸ درباره‌اش توضیح داده شد؛ و «غاوین» جمع آن است.^۲

۱. شاید یک احتمال این باشد؛ که چون مطمئن نبودم که منظورم درست فهمیده شود، در کanal نگذاشتم:

این عبارت در دو صورت خیلی روان‌تر است: یکی اینکه به صورت «هذا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ» این صراطی رفیع و مستقیم است» باشد که «علیّ» به معنای وصفی باشد (در این صورت علی و مستقیم دو وصف پشت سر هم خواهند بود و نیازی نیست که مستقیم جلوتر بیاید) و دوم اینکه به صورت «هذا صِرَاطٌ عَلَىٰ مُسْتَقِيمٍ» این صراط علی است که مستقیم است» و این گونه بیان کردن موجب می‌شود این قرائت اخیر آیه – که بسیاری سعی در مخفی کردنش داشته‌اند – باقی بماند.

۲. «إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» «الا» را دو گونه تحلیل کرده‌اند: می‌تواند استثنای متصل باشد (یعنی آن گروه از آن کل استثنای شده باشد) که این معنای متداول استثناء است یعنی: تو از میان بندگانم، تنها بر گمراهانی که از تو پیروی کنند، تسلط داری؛ و می‌تواند استثنای منقطع باشد (یعنی آن کل به خودی خود هیچ استثنایی ندارد و آن گروه به دلیل دیگری مشمول آن حکم نمی‌شود)، یعنی تو مطلقاً بر بندگانم تسلط نداری؛ اما اگر گمراهی از او پیروی کرد، با این کارش زمینه تسلط او بر خود را مهیا می‌کند. (جمع‌البيان، ج ۶، ص ۵۱۹؛ الجدول فی اعراب القرآن، ج ۱۴، ص ۲۴۴) علامه طباطبائی، از استثنای متصل دفاع کرده (که در این دفاع معنای طریف و دقیقی را ارائه می‌دهند) اما استثنای منفصل را قبول ندارند (المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۸-۱۶۹). اگرچه نقد ایشان بر برخی از معانی‌ای که مبتنی بر استثنای منفصل مطرح شده، اما به نظر می‌رسد برخی دیگر از آنها با تقریر قویتری قابل دفاع باشند (بویژه مورد آخر) و لذا می‌توان هر دو معنا را در نظر گرفت.

۱) روایت شده که از امام صادق ع و نیز از امام باقر ع در مورد تفسیر آیه «در حقیقت، بندگانم، تو بر آنها سلطه‌ای نداری»

سوال شد؛ فرمودند:

خداؤند [به شیطان] می‌فرماید: در اختیار تو نیست که آنها را وارد در بهشت ویا آتش کنی.

تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲

[عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَوْنَجَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عَ قَالَ قُلْتُ أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» مَا تَفْسِيرُ هَذَا؟ قَالَ قَالَ اللَّهُ إِنَّكَ لَا تَمْلِكُ أَنْ تُدْخِلَهُمْ جَنَّةً وَلَا نَارًا۔

۲) از امام صادق ع درباره این سخن خداوند که می‌فرماید: «در حقیقت، بندگانم، تو بر آنها سلطه‌ای نداری»، روایت شده

است که:

او [=شیطان] بر این جماعت خاص [=شیعیان] هیچ گونه تسلطی ندارد.

کسی عرض می‌کند: فدایت شوم، با اینکه در میان آنها آن چیزهایی است که خودتان هم می‌دانید؟ [اشاره به گناهان آنها]

می‌فرمایند: منظورم این گونه که گمان کردی نیست. [مراد] آیه این بود که تو بر آنان سلطه‌ای نداری که کفر را محبوب و ایمان را مبغوض آنان قرار دهی.

معانی الأخبار، ص ۱۵۸؛ المحسن، ج ۱، ص ۱۷۱؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۳

أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلَى بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ قَالَ لَيْسَ لَهُ عَلَى هَذِهِ الْعِصَابَةِ خَاصَّةً سُلْطَانٌ قَالَ قُلْتُ وَ كَيْفَ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ فِيهِمْ مَا فِيهِمْ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَّبُ إِنَّمَا قَوْلُهُ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ أَنْ يُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْكُفَّرَ وَ يُبَغْضَ إِلَيْهِمُ الْإِيمَانَ۔^۲

^۱ این عبارت در نقل بحار الانوار (ج ۶۰، ص ۲۵۴) از تفسیر عیاشی موجود است اما در متن فعلی تفسیر عیاشی که در متن آدرسش داده شده وجود

ندارد.

^۲ دو حدیث زیر هم مضمونی نزدیک به حدیث فوق دارند:

۱) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنُ عُبَيْدٍ مُعْنِعًا عَنْ سُلَيْمَانَ الدَّيَّلِمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ وَ قَدْ أَخَذَهُ نَفْسُهُ فَلَمَّا أَنْ أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هَذَا النَّفْسُ الْعَالِيُّ قَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَبِرَ [كَبِرَتْ] سِنِّي وَ دَقَّ عَظَمِيِّ وَ لَسْتُ أَدْرِي مَا أَرَدُ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرٍ آخَرَ تَرَى فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّكَ لَتَقُولُ هَذَا فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ كَيْفَ لَا أَقُولُ هَذَا فَذَكَرَ كَلَامًا فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَقَدْ ذَكَرْتُكُمُ اللَّهَ فِي كِتَابِي فَقَالَ إِخْوَانِي عَلَى سُرُّ مُتَقَابِلِينَ وَ اللَّهُ مَا أَرَادَ بِهَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي فَقَالَ لَقَدْ ذَكَرْتُكُمُ اللَّهَ فِي كِتَابِي فَقَالَ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ اللَّهُ مَا أَرَادَ بِهَا إِلَّا الْأَئِمَّةَ وَ شَيَعَتِهِمْ فَهَلْ سَرَرْتُكَ.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۲۶؛ (البته این حدیث با طول و تفصیل بیشتری و گاه با سندهای متفاوت در منابع زیر هم آمده است: الکافی، ج ۸،

ص ۳۵؛ دعائیم الإسلام، ج ۱، ص ۷۸؛ الإختصاص، (للمفید) ص ۱۰۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۴)

(۳) از امام صادق ع از طریق پدرانشان روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: هنگامی که مرا [در سفر معراج] به آسمانها برند، ... نگاهم افتاد به بقیه‌ای از زمین در کنار کوهی سرخ که خوش‌رنگ‌تر بود از رغفران و خوش‌بوتر از مشک؛ و در آنجا پیرمردی بود که «برنس»‌ای [نوعی کلاه خاص] بر سر داشت. به جبرئیل گفتم: این بقیه سرخی که خوش‌رنگ‌تر از رغفران و خوش‌بوتر از مشک است، چیست؟

گفت: این بقیه شیعه تو و شیعه وصی تو، حضرت علی ع است.

گفتم: آن پیرمردی که برنس بر سر دارد، کیست؟

گفت: ابلیس است.

گفتم: از آنها چه می‌خواهد؟

گفت: می‌خواهد که آنان را از ولایت امیرالمؤمنین ع بازدارد و آنان را به فسق و فجور بخواند.

گفتم: مرا به سمت آنان ببر. پس سریعتر از برق جهنمه و نگاه درخشنان مرا به سمت آنان برد. گفتم: «قم» [= بلند شو] ای ملعون! و [اگر می‌خواهی سراغ کسی بروی،] شریک دشمنان آنها در اموال و اولاد و همسرانشان بشو، چرا که [در مورد] شیعه من و شیعه علی ع، «تو سلطه‌ای بر آنها نداری». و بدین سبب، [آن سرزمین] «قم» نامیده شد.

علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷۲

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَالْفَضْلُ بْنُ عَامِرٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ مُقْبِلٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أُبَيْ عَنْ جَدِّي عَنْ أُبَيِّهِ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ حَمَلَنِي جَبَرِيلُ عَلَى كَتْفِهِ الْأَيْمَنِ فَظَرَرْتُ إِلَى بُقْعَةٍ بِأَرْضِ الْجَبَلِ حَمْرَاءَ أَحْسَنَ لَوْنًا مِنَ الزَّغْفَرَانِ وَأَطْيَبَ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ فَإِذَا فِيهَا شَيْخٌ عَلَى رَأْسِهِ بُرْنُسٌ فَقُلْتُ لِجَبَرِيلَ مَا هَذِهِ الْبَقْعَةُ الْحَمْرَاءُ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ لَوْنًا مِنَ الزَّغْفَرَانِ وَأَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ؟

قَالَ بُقْعَةٌ شِيَعَتِكَ وَشِيَعَهُ وَصِيَّكَ عَلَيَّ.

فَقُلْتُ مَنِ الشَّيْخُ صَاحِبُ الْبُرْنُسِ؟

قَالَ إِبْلِيسُ.

فَقُلْتُ فَمَا يُرِيدُ مِنْهُمْ؟

قَالَ يُرِيدُ أَنْ يَصْدَهُمْ عَنْ وَلَائِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَيَدْعُوَهُمْ إِلَى الْفِسْقِ وَالْفُجُورِ.

(۲) عن أبي بصير قال: سمعت جعفر بن محمد ع و هو يقول نحن أهل بيته الرحمة وبيت النعمة وبيت البركة ونحن في الأرض ببيان و شيعتنا عرب الإسلام وما كانت دعوة إبراهيم إلينا و شيعتنا و لقد استثنى الله إلى يوم القيمة إلى إبليس فقال إن عبادي ليس لك عليهم سلطان (تفسير العياشي، ج ۲)

فَقُلْتُ يَا جَبَرِيلُ أَهُو بَنًا إِلَيْهِمْ

فَاهْوَى بِنَا إِلَيْهِمْ أُسْرَعَ مِنَ الْبَرْقِ الْخَاطِفِ وَالْبَصَرُ اللَّامِعُ.

فَقُلْتُ قُمْ يَا مَلَعُونُ فَشَارَكْ أَعْدَاءُهُمْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَأَوْلَادِهِمْ وَنِسَائِهِمْ إِنَّ شَيْعَتِي وَشَيْعَةَ عَلَىٰ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ

فَسْمَيْتُهُ قُمْ ۚ

^۱. در همین راستا، احادیث زیر هم قابل توجه‌اند:

١) عن جعفر بن محمد الخزاعي عن أبيه قال: سمعت أبا عبد الله ع يذكر في حديث غدير خم أنه لما قال النبي ص لعلى ع ما قال و أقامه للناس صرخ إبليس صرخة فاجتمع له العفاريت فقالوا يا سيّدنا ما هذه الصرخة فقال ويعلمكم يومكم كيوم عيسى والله لا أضلن فيه الخلق قال فنزل القرآن و لقد صدق عليهم إبليس ظنه فاتبعوه إلها فريقا من المؤمنين فقال صرخ إبليس صرخة فرجعت إليه العفاريت فقالوا يا سيّدنا ما هذه الصرخة الأخرى فقال ويحكم حكى الله والله كلامي قرأتنا و أنزل عليه و لقد صدق عليهم إبليس ظنه فاتبعوه إلها فريقا من المؤمنين ثم رفع رأسه إلى السماء ثم قال و عزتك و جلالك للحقن الفريقي بالجحيم قال فقال النبي ص بسم الله الرحمن الرحيم إن عبادي ليس لك عليهم سلطان قال صرخ إبليس صرخة فرجعت إليه العفاريت فقالوا يا سيّدنا ما هذه الصرخة الثالثة قال والله من أصحاب على و لكن بعزتك و جلالك يا رب لا زين لهم المعاishi حتى أبغضهم إليك قال فقال أبو عبد الله ع و الذي بعث بالحق محمدًا للعفاريت و الآبالسة على المؤمنين أكثر من الرنابير على اللحم و المؤمن أشد من الجبل و الجبل يُستقل منه بالفاس فينتح مِنْهُ و المؤمن لَا يُستقلُ عَلَى دِينِهِ (تفسير العياشي، ج ٢، ص ٣٠١)

(٢) عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُوتَى بِإِنْلِيسَ فِي سَبْعِينَ غُلَّاً وَسَبْعِينَ كَبْلَا، فَيَنْظُرُ الْأُولَى إِلَى زُفْرَ فِي عِشْرِينَ وَ مِائَةَ كَبْلٍ وَعِشْرِينَ وَ مِائَةَ غُلٍّ، فَيَنْظُرُ إِنْلِيسَ فَيَقُولُ: مَنْ هَذَا الَّذِي أَضْعَفَهُ اللَّهُ الْعَذَابَ وَأَنَا أَغْوَيْتُ هَذَا الْخَلْقَ جَمِيعًا. فَيَقَالُ: هَذَا زُفْرُ. فَيَقُولُ: بِمَا جُدِرَ لَهُ هَذَا الْعَذَابُ؟! فَيَقَالُ: بِيَغْيِهِ عَلَى عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَيَقُولُ لَهُ إِنْلِيسُ: وَيْلٌ لَكَ أَوْ تُبُورُ لَكَ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ أَمْرَنِي بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ فَعَصَيْتُهُ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَجْعَلَ لِي سُلْطَانًا عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَشَيْعَتِهِ فَلَمْ يُجْبِنِي إِلَى ذَلِكَ، وَقَالَ: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَمَا عَرَفْتُهُمْ حِينَ اسْتَنَاهُمْ إِذْ قُلْتُ: وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ فَمَنَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ غُرُورًا، فَيُوَقِّفُ بَيْنَ يَدَيِ الْخَلَائِقِ فَيَقَالُ لَهُ: مَا الَّذِي كَانَ مِنْكَ إِلَى عَلَيٍّ وَإِلَى الْخَلْقِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ عَلَى الْخِلَافِ؟! فَيَقُولُ الشَّيْطَانُ وَهُوَ زُفْرُ إِنْلِيسُ: أَنْتَ أَمْرَتَنِي بِذَلِكَ، فَيَقُولُ لَهُ إِنْلِيسُ: فَلَمْ عَصَيْتَ رَبِّكَ وَأَطْعَشْتَنِي؟ فَيَرِدُ زُفْرُ عَلَيْهِ مَا قَالَ اللَّهُ: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لَيْ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ. إِلَى آخر الآلية (تفسير العياشي، ج ٢، ص ٢٢٣)

(٣) أَخْبَرَنَا الشِّيْخُ أَبُو الْبَقَاءِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَصْرِيُّ بِقَرَائِبِهِ عَلَيْهِ فِي الْمُحَرَّمِ سَتَّ عَشَرَةَ وَ خَمْسِيَّةَ بِمَتَهِدٍ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنَ بْنُ عُتْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الدَّيْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَمْدَ بْنُ كَثِيرِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ أَبُو سَلَمَةَ الْأَحْمَمَهَانِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي رَاشِدُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ وَائِلِ الْفَرَشَىِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَفْصِ الْمَدِينِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَرْطَاهَ قَالَ لَقِيتُ كَمِيلًا بْنَ زِيَادٍ وَسَأَلْتُهُ عَنْ فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ أَلَا أَخْبَرُكَ بِوَصِيَّةِ أَوْصَانِي بِهَا يَوْمًا هِيَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا؟ فَقُلْتُ بَلَىٰ قَالَ لَىٰ عَلَىٰ يَا كَمِيلَ بْنَ زِيَادٍ... يَا كَمِيلُ اذْكُرْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَىٰ لِابْنِي سِرْ لَعْنَهُ اللَّهُ...

...يَا كُمِيلُ إِنَّ لَهُ فِي أَخْرَى يَنْصِبُهَا فَأَخْذَرَ أَنْ يُوَقَعَكَ فِيهَا يَا كُمِيلُ إِنَّ الْأَرْضَ مَمْلُوَةٌ مِنْ فِخَاحِهِمْ فَلَمْ يَنْجُوا مِنْهَا إِلَّا مَنْ شَتَّبَ بِنَا وَقَدْ عَلِمَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَنْ يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا عِبَادُهُ وَعِبَادُهُ أُولَئِكُنَا يَا كُمِيلُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ يَا كُمِيلُ انْجُ بُولَائِيَّنَا مِنْ أَنْ يَشْرِكَكَ فِي مَالِكٍ وَلَدِكَ كَمَا أَمْرَ يَا كُمِيلُ لَا تَغْتَرَ بِأَقْوَامٍ يُصَلُّونَ فَيَطِيلُونَ وَيَصُومُونَ فَيَدَاوُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ فَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُوْفَّقُونَ يَا كُمِيلُ أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَسْمَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَ يَقُولُ إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا حَمَلَ قَوْمًا عَلَى الْفَوَاحِشِ مِثْلَ الزَّنَاءِ وَشُرُبِ

۱) «إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»

شیطان ادعا کرد که همه را گمراه می کند جز بندگان مخلص؛ خداوند در پاسخ نشان داد که اوضاع آن طور که ابلیس می خواهد نیست (حدیث ۱)؛ بلکه شیطان، نه فقط بر بندگان مخلص، بلکه بر هیچیک از بندگان خدا تسلط پیدا نخواهد کرد، مگر بر گمراهانی که خودشان از او تبعیت کنند.

به تعبیر علامه طباطبائی:

شیطان،

۱. بندگان خدا را به مخلصین محدود می کند و معتقد است بر همه (غیر از مخلصین) تسلط دارد؛

۲. برای خود و ترفندهای خود، اثری قائل است که گمان می کند اوست که همه را می فریبد؛

۳. اغوا انسانها را کاری ابتدایی از جانب خود قلمداد می کند.

اما خداوند همه این ادعاهای را رد کرده، مساله را معکوس معرفی می کند، بدین صورت که:

۱. همگان بnde خدا و خارج از سلطه شیطان اند و فقط کسی که با اختیار خود راه پیروی او را در پیش گیرد، تحت سلطه او قرار می گیرد.

۲. شیطان هیچ استقلالی از خود و توانی برای اثرباری ندارد و خداست که (به خاطر پیروی عده‌ای از ابلیس) اجازه سلطه ابلیس بر آنها را می دهد.

۳. این اجازه اغوا انسانها، اجازه‌ای ابتدایی به ابلیس نیست که هرکس را بخواهد بتواند اغوا کند؛ بلکه این اجازه تنها در

موردنی داده می شود که خودشان ابتداء دنبال ابلیس راه بیفتند. (المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۶-۱۶۷)

۲) «إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...»

خدا فرمود: «بندگانم، تو بر آنها سلطه‌ای نداری» و نفرمود «تو بر بندگانم سلطه‌ای نداری»؛ یعنی ابتدا یک تاکیدی بر «بندگانم کرد» بعد جمله مربوط به تسلط نداشتن شیطان بر آنان را بیان فرمود. چرا؟

الف. شاید می خواهد بگویید: شما فقط یک کار باید بکنید تا از سلطه شیطان در امان باشید: اینکه «بnde من» باشید.

ثمره اخلاقی

اگر دقت کنیم که شیطان «بندگان مخلص تو» را استثناء کرد و خدا در پاسخ، «بندگانم» را ذکر کرد، چه بسا بتوان نتیجه گرفت که اگرچه اخلاص خیلی انسان را بالا می برد؛ اما برای اینکه شیطان بر ما تسلط پیدا نکند، اگر نمی توانیم «بنده مخلص خدا» باشیم، دست کم «بنده خدا» باشیم.

الْخَمْرُ وَ الرِّبَّاُ وَ مَا أَنْبَهَ ذَلِكَ مِنَ الْخَنَّى وَ الْمَاتِمِ حَبَّبَ إِلَيْهِمُ الْعِبَادَةَ الشَّدِيدَةَ وَ الْخُشُوعَ وَ الرُّكُوعَ وَ الْخُضُوعَ وَ السُّجُودَ ثُمَّ حَمَلَهُمْ عَلَى وَلَائِيةِ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ (بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۲۸)

حکایت

در احوالات شیخ جعفر شوستری نقل شده است که یکبار ایشان منبر رفتند و گفتند: مردم! من امروز می‌خواهم سخنی بر خلاف گفته انبیاء و اولیاء بگویم!
مردم تعجب کردند.

فرمود: تمام انبیاء مردم را به توحید دعوت کرده‌اند، ولی من می‌خواهم شما را به شرک دعوت کنم. همه انبیاء و اولیاء می‌گفتند: کار را فقط برای خدا انجام دهید، اما من می‌خواهم بگویم خدا را نیز در کارهایتان شریک کنید!
شما که موحد نمی‌شود و دل را مخصوص خدا نمی‌کنید، دست کم گوش‌های از دلتان را به خدا بسپارید! دربست دل را به غیر خدا ندهید، چرا که روزی پشممان می‌شوید!
(بر درگاه دوست، مصباح یزدی، ج ۱، ص ۲۵۵)

ب. ...

۳) «إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ ...»

شیطان بر بندگان خدا سلطه ندارد. او تنها و تنها وسوسه می‌کند. اگر کسی به وسوسه او دل می‌دهد و از او تبعیت می‌کند، تقصیر خودش است؛ چنانکه روز قیامت هم وقتی جهنمیان نزدش می‌روند که تقصیرها را بر دوش او بیندازند، می‌گوید: من سلطه‌ای بر شما نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و خودتان آمدید. (ابراهیم/۲۲)

۴) «إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»

هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نیست که شیطان ابتدائاً بر او سلطه‌ای داشته باشد؛ اما وقتی کسی از شیطان تبعیت کرد، کم کم شیطان بر او مسلط می‌شود و آنگاه بر او سلطه پیدا می‌کند.

ثمره اخلاقی

همان گونه که انسانهایی هستند که چشم و گوش و همه اجزای بدنشان چنان خدایی شده که جز اراده خدا از آنها صادر نمی‌شود؛ عده‌ای هم ممکن است با تبعیت از ابليس چنان تحت تسلط وی قرار گیرند که جز کاری شیطانی از آنها صادر نشود. شاید تعبیر «شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِ» که در قرآن کریم آمده، اشاره به همین افراد باشد. (انعام/۱۱۲)

۵) «... إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»

«من» در اینجا «من» بیانیه است (المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۸)؛ یعنی بیان می‌کند که آن کسانی که از ابليس پیروی می‌کنند، همگی «غاوین» هستند؛ یعنی تنها کسی پیروی ابليس می‌شود که راه حقیقت را گم کرده باشد و سردرگم شود.

ثمره در فلسفه دین

اسلام – برخلاف اغلب دین‌های موجود – بر تحقیقی بودن مسلمان شدن اصرار می‌ورزد و تقلید را فقط در فروع دین (احکام عملی) مجاز می‌شمرد، نه در اصول دین (اعتقادات و باورهای اصلی).

ریشه‌اش همین است که اولاً واقعاً خود را منطبق بر حقیقت می‌داند؛ و ثانیاً باور دارد که اگر کسی با صدق نیت دنبال حقیقت باشد، حتماً به حقیقت خواهد رسید، زیرا فقط «غاوین» یعنی کسانی که مسیر حقیقت را رها کرده‌اند، از شیطان پیروی خواهند کرد.

۱۳۹۵/۱۰/۱۴

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

۲۸۲ سوره حجر (۱۵) آیه ۴۳

ترجمه

و حتماً جهنم وعده‌گاه آنهاست، همگی.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«موعد» از ماده «وعد» است؛ که «وعده» به معنی «قرار گذاشتن» (معجم المقاييس اللغة، ج ۶، ص ۱۲۵) در زبان فارسی نیز رایج است. از این ماده، کلمه «وعید» را فقط در مورد « وعده تهدیدآمیز و ناخوشایند» به کار می‌برند؛ اما «وعد» را در مورد هرگونه قرار (چه قرار خوب و چه بد) به کار می‌برند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۷۵)؛ هرچند وقتی «وعد» را در کنار کلمه «وعید» می‌آورند به معنای قرار دیدار خوشایند (در مقابل قرار ملاقات ناخوشایند) می‌باشد. کلمه «موعد»، هم به معنای اسم مکان وعده، محل ملاقات (مثال: فَالنَّارُ مَوْعِدُهُمْ؛ هود/۱۷)، هم به معنای اسم زمان (زمان وعده، قرار ملاقات) (مثال: إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبُّح؛ هود/۸۱) می‌آید، [چنانکه پسوند «گاه» در فارسی هم برای مکان (قرارگاه) و هم برای زمان (صبحگاه) به کار می‌رود] و البته «موعد» به معنای مصدر (وعده، دیدار) هم به کار می‌رود. (کتاب العین، ج ۲، ص ۲۲۲). «واعد» (مواعده) به معنای قرار گذاشتن طرفینی است : (وَ لَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرِّاً، بقره/۲۳۵؛ وَ وَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً، أعراف/۱۴۲) (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۷۵)

در این جمله تاکیدات متعددی به کار رفته است: إنْ + لـ (لام مزحلقه) + أجمعین.

حدیث

۱) از امام باقر ع درباره سخن خداوند که می‌فرماید « و حتماً جهنم وعده‌گاه آنهاست، همگی» سوال شد، فرمودند: [آن وعده‌گاه، هنگام] وقوف آنها بر صراط است.

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷۶

فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» فَوُقُوفُهُمْ عَلَى الصَّرَاطِ.^۱

^۱. درباره این آیه این روایت هم وارد شده است که چون

الدروع الواقعية، ص ۲۷۵-۲۷۷

(۲) امیرالمؤمنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌هایشان می‌فرمایند:

و بدانید! که این پوست نازک را بر آتش سوزان شکیبایی نیست، پس بر خویشن رحمت آرید، که شما توان خود را در مصیتها این جهان آزمودید؛ آیا ندیدید از خاری که بر یکی از شما خلد، چگونه زاری کند، و یا به سر در افتادگی، که خون آلوش گرداند، و یا ریگ تفته که او را بسوزاند؟ تا چه رسد که میان دو طبقه از آتش بود سوزان، همخوابه او سنگ، و

و قالَ -أيضاً- مؤلفُ كِتابِ رُهْدِ النَّبِيِّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَمَّا نَزَّلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ. لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ بَكَيْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُكَاءً شَدِيدًا وَبَكَيْ أَصْحَابُهُ، وَلَا يَدْرُونَ مَا نَزَّلَ بِهِ جَبَرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ أَنْ يُكَلِّمَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا رَأَى فَاطِمَةَ فَرِحَ بِهَا، فَأَنْطَلَقَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِلَيْ بَابِ فَاطِمَةَ وَبَيْنَ يَدِيهَا شَيْءٌ مِنْ شَعِيرٍ وَهِيَ تَطْحَنُ وَتَقُولُ: «مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْتَقِي»

قالَ: فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَتْ: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، مَا جَاءَ بِكَ؟».

قالَ: تَرَكْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَاكِيًّا حَزِينًا، وَلَا أَدْرِي مَا نَزَّلَ بِهِ جَبَرَئِيلُ!!!

فَقَالَتْ: «تَحَمَّ [مِنْ] يَدِي أَضْمُ إِلَيَّ ثِيَابِيَ وَأَنْطَلَقَ إِلَيْ رَسُولِ اللَّهِ لَعْلَهُ يُخْبِرُنِي بِمَا نَزَّلَ بِهِ جَبَرَئِيلُ».

قالَ: فَلَبِسَتْ فَاطِمَةُ شَمَلَةً مِنْ صُوفٍ خَلْقَانًا [خَلْقَةً]، قَدْ خَيَطَتْ بِاُشْتِيَّ عَشَرَ مَكَانًا مِنْ سَعْفِ النَّخْلِ، فَلَمَّا خَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ نَظَرَ إِلَيْهَا سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يُنَادِي: وَاحْزُنْاهُ إِنَّ قِصْرَ وَكِسْرَى لَفِي السُّنْدُسِ وَالْخَرِيرِ، وَابْنَةُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهَا شَمَلَةً مِنْ صُوفٍ قَدْ خَيَطَتْ بِاُشْتِيَّ عَشَرَ مَكَانًا بِسَعْفِ النَّخْلِ.

فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ سَلْمَانَ تَعَجَّبَ مِنْ لِيَاسِيِّ، فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ بَيْتًا مَالِيَ وَلِعَلَى مُنْذُ خَمْسِ سِنِينِ إِلَّا مَسْكُ كَبِشَ، تُعَلِّفُ عَلَيْهِ بِالنَّهَارِ بَعِرِنَا، فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ افْرَشَنَا، وَإِنَّ مِرْفَقَتِنَا لِمَنْ أَدْمَ حَشُوْهَا لِفُ النَّخْلِ.

قالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا سَلْمَانُ، وَيَوْمَ ابْتَتِي فَاطِمَةُ، لَعَلَهَا تَكُونُ فِي الْخَيْلِ السَّوَابِقِ».

قَالَتْ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَدَتْكُ نَفْسِي يَا أُبْتِ، مَا الَّذِي أَبْكَاكَ؟».

قالَ: «كَيْفَ لَا أَبْكِي وَقَدْ نَزَّلَ جَبَرَئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ؛ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ. لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»

قالَ فَسَمَّقَتْ فَاطِمَةُ عَلَى وَجْهِهَا وَهِيَ تَقُولُ: «الْوَيْلُ لِمَنْ وَلَيْلٌ لِمَنْ دَخَلَ النَّارِ».

قالَ: فَسَمِعَ ذَلِكَ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ كَبِشًا لِأَهْلِي فَأَكْلُوا لَحْمِي وَمَرْقُوا جِلْدِي وَلَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ.

وَقَالَ عَمَّارٌ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ طَائِرًا فِي الْقِفَارِ وَلَمْ يَكُنْ عَلَى حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ.

ثُمَّ خَرَجَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: «يَا لَيْتَنِي لَمْ تَدِلْنِي أُمِّي، وَيَا لَيْتَ السَّبَاعَ مَزَّقَتْ لَحْمِي وَلَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ» ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَجَعَلَ بَيْكِي وَيَقُولُ: «وَا بَعْدَ سَفَرَاهُ، وَقَلَّهُ زَادَاهُ، فِي سَفَرِ الْقِيَامَةِ يَدْهُبُونَ، وَبَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَتَرَدَّدُونَ، وَبِكَالِبِ النَّارِ يَتَحَطَّفُونَ، مَرْضَى لَا يُعَادُ سَقِيمُهُمْ، وَجَرْحَى لَا يُدَاوَى جَرِحُهُمْ، وَلَا يُفَكَّ أَسْبِرُهُمْ، وَلَا يُعَادُ مَرِيضُهُمْ، وَلَا يُجَارُ قَتِيلُهُمْ مِنَ النَّارِ يَأْكُلُونَ، وَمِنَ النَّارِ يَشْرُبُونَ، وَبَيْنَ أَطْبَاقِ النَّبِرَانِ يَتَقَلَّبُونَ».

فَلَقِيَهُ بِلَالٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَيْ أَرَاكَ بَاكِيًّا؟

قالَ: «الْوَيْلُ لِي وَلَكَ يَا بِلَالُ إِنْ كَانَ مَصِيرُنَا إِلَى النَّارِ، وَلِيَسْتَأْنَ بَعْدَ الْقُطْنِ وَالْكَتَانِ نُلْبِسُ مِنْ مُقْطَعَاتِ النَّبِرَانِ الْوَيْلُ لِي وَلَكَ يَا بِلَالُ إِنْ كَانَ مَعَانِقُنَا

بَعْدَ الْأَرْوَاجِ نُقْرَنُ مَعَ الشَّيَاطِينِ فِي النَّارِ» ثُمَّ تَفَرَّقَا

همنشینش شیطان. آیا می‌دانید چون مالک [= خازن جهنم] بر آتش دوزخ خشم آرد، شعله‌های آتش بر یکدیگر می‌کوبند و هم‌دیگر را خرد کنند، و چون بانگ بر آن زند، شعله‌ها از نهیب او در میان درهای جهنم به هر طرف زبانه کشند؟ ای پیر سالخورده که پیری در تو راه یافته، چگونه‌ای آن گاه که طوقه‌ای از آتش تافته، گرد گردنت افتاد، و گل‌هایی که گردن و دستها را به هم فرو برد، چنانکه گوشت بازوها را بخورد؟

پس خدا را، خدا را، ای گروه بندگان! حال که سالم و تندرستید نه بیمار، و در گشایش هستید نه به تنگی دچار، در گشودن گردنها خود بکوشید، پیش از آنکه آنچه در گرو است بگیرند ...

نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۳، با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۱۹۵

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجَلْدِ الرَّقِيقِ صَبَرُ عَلَى النَّارِ فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَبْتُمُوهَا فِي مَصَابِ الدُّنْيَا فَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَ الْعَشْرَةِ تُدْمِيهُ وَ الرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ يَبْيَنَ طَابِقِينَ مِنْ نَارٍ ضَجَيْعَ حَجَرٍ وَ فَرِينَ شَيْطَانَ أَعْلَمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِغَضِيبِهِ وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَبَّتْ بَيْنَ أُبُوبِهَا جَزْعًا مِنْ زَجْرِهِ أَيُّهَا الْيَقْنُ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحْمَتْ أَطْوَاقُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ وَ نَشَبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ فَاللَّهُ اللَّهُ مَعْشَرُ الْعِبَادِ وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقُمِ وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضَّيقِ فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعْلَقَ رَهَائِنُهَا ...^۱

^۱ این روایت هم در وصف جهنم قابل توجه است:

وَ هَذَا جَعْفُرُ بْنُ أَحْمَدَ عَظِيمُ الشَّاءِ مِنَ الْأَعْيَانِ، ذَكَرَ الْكَرَاجُكِيُّ فِي كِتَابِ الْفُهْرِسِتِ أَنَّهُ صَنَفَ مِائَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ كِتَابًا بِقُمَّ وَ الرَّئِيْسِ، فَقَالَ: حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَى بْنُ الْحَسَنِ شَادَانَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى بْنِ الْحَسَنِ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ، حَدَّثَنَا عَصْمَةُ بْنُ الْفَضْلِ، حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ يُوسُفَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: جَاءَ جَبَرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي سَاعَةٍ مَا كَانَ يَاتِيهِ فِيهَا، فَجَاءَهُ عِنْدَ الرَّوَالِ وَ هُوَ مُتَغَيِّرُ الْلَوْنِ، وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حِسَّهُ وَ جَرْسُهُ، فَلَمْ يَسْمَعْهُ يَوْمَئِنِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «يَا جَبَرِيلُ مَا لَيْ أَرَاكَ جِئْتَنِي فِي سَاعَةٍ مَا كُنْتَ تَجِيئُنِي فِيهَا، وَ أَرَى لَوْنَكَ مُتَغَيِّرًا، وَ كُنْتُ أَسْمَعُ حِسَّكَ وَ جَرْسَكَ وَ لَمْ أَسْمَعْهُ الْيَوْمَ؟».

فَقَالَ: «إِنِّي جِئْتُ حِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِمَنَافِعِ النَّارِ فَوُضِعَتْ عَلَى النَّارِ، وَ الَّذِي بَعْثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا سَمِعْتُ مُنْذُ خَلَقْتُ النَّارَ».

فَقَالَ: «يَا جَبَرِيلُ أُخْبِرْنِي عَنِ النَّارِ وَ حَوْفِنِي بِهَا».

فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّارَ حِينَ خَلَقَهَا فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَتْ، فَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ لَا يُضِيءُ جَمْرُهَا وَ لَا يَنْطَفِي لَهُبُّهَا. وَ الَّذِي بَعْثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَوْ أَنَّ مِثْلَ حَرْقِ الْإِبْرَةِ خَرَجَ مِنْهَا عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لَا حَتَّرُقُوا مِنْ عَنْ آخرِهِمْ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَدْخَلَ جَهَنَّمَ ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْهَا لَمَاتَ أَهْلُ الْأَرْضِ جَمِيعًا حِينَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ لِمَا يَرَوْنَ بِهِ، وَ لَوْ أَنَّ ذِرَاعًا مِنَ السَّلْسِلَةِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وُضِعَتْ عَلَى جَمِيعِ جِبَالِ الدُّنْيَا لَذَابَتْ مِنْ عِنْدِ آخِرِهَا حَتَّى تَبْلُغَ الْأَرْضَ ثُمَّ مَا اسْتَقْلَتْ أَبَدًا، وَ لَوْ أَنَّ بَعْضَ حُزَانِ جَهَنَّمَ التِسْعَةِ عَشَرَ نَظَرَ إِلَيْهِ أَهْلُ الْأَرْضِ لَمَاتُوا حِينَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ مِنْ تَشَوُهِ خَلْقِهِ، وَ لَوْ أَنَّ ثَوْبًا مِنْ تِيَابِ أَهْلِ جَهَنَّمَ عَلَى بَيْنِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَمَاتَ أَهْلُ الْأَرْضِ مِنْ تَنْ رِيحِهِ».

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «حَسِيبُكَ يَا جَبَرِيلُ، لَا تَأْتِصَدُ فَأَمُوتُ» وَ أَكَبَ وَ أَطْرَقَ بَيْكِي.

فَقَالَ جَبَرِيلُ: «لِمَا ذَا تَبَكَّى وَ أَنْتَ مِنَ اللَّهِ بِالْمَكَانِ الَّذِي أَنْتَ بِهِ؟».

فَقَالَ: «وَ مَا مَنَعَنِي أَلَا أَبَكِي وَ أَنَا أَحَقُّ بِالْبَكَاءِ، أَخَافُ أَلَا أَكُونَ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَصْبَحْتُ عَلَيْهَا».

۱) «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أُجْمَعِينَ»

خداؤند انسان را آفرید و از روحش در او دمید و فرشتگان را به سجده بر او واداشت و شیطان را هم که از دستور سجده تمرد کرد، از جایگاهی که داشت راند؛ اینها همه یعنی بالاترین جایگاه را برای انسان قرار داد که با عبودیت خدا بدان می‌تواند رسید.

با این اوصاف، اگر کسانی آن جایگاه عالی که خدا برای انسان قرار داده، رها کنند و دنبال شیطان بیفتند، وعده‌گاه نهایی همگی‌شان جهنم خواهد بود؛ و خدا با کسی شوخی ندارد!

نکته تخصصی انسان‌شناسی

خداؤند انسان را که آفرید بالاترین ظرفیت یک مخلوق را در او قرار داد؛ اما چگونه شکوفا کردن این ظرفیت به خود انسانها برمی‌گردد؛ و از بالاترین تا پایین‌ترین مرتبه در میان مخلوقات را می‌تواند به دست آورد. در واقع، در انسان‌شناسی اسلامی باید به یاد داشته باشیم که اگرچه خدا انسان را برای رسیدن به مقام خلیفه‌الله‌ی آفرید؛ اما انسان‌هایی که در جهان وجود دارند، که نه تنها به خلیفه‌الله‌ی نمی‌رسند، بلکه در حتی در حد یک حیوان معمولی باقی نمی‌مانند و تا زمرة بدترین شیاطین سقوط می‌کنند.

پس هر کاری را از این موجودی که «انسان» نام دارد، می‌شود انتظار داشت؛ از بهترین زیبایی‌ها تا بدترین پلیدی‌ها.

۲) «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أُجْمَعِينَ»

در این عبارت دست کم سه تاکید به کار رفته است (إن + ل + أجمعين). به زبان ساده، می‌فرماید «حتماً حتماً حتماً جهنم وعده‌گاه همه‌شان است». چرا این همه تاکید؟

الف. این تاکیدی است بر مضمون آیه قبل، که ابلیس هیچ سلطه‌ای بر کسی ندارد؛ و خدا هم ابلیس و هم تمام کسانی که از او پیروی کنند را در جهنم جمع می‌کند. (اقتباس از المیزان، ج ۱۲، ص ۱۷۰)

ب. شاید می‌خواهد بفرماید وجود جهنم و عذاب‌های آن را بیهوده توجیه نکنید! یک واقعیت قطعی قطعی است؛ و جهنم رفتن جهنهایان هم راهی است که خودشان در پیش گرفته‌اند و ربطی به مهربان بودن یا نبودن خدا ندارد.

ج. ...

۳) «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أُجْمَعِينَ»

یکی از معانی آیه ۴۱ «هذا صراطٌ علٰىٰ مستقيم»، این بود که همگی انسانها، از مخلصان تا غاوین (گمراهان) هر راهی بروند، آخرش به خدا ختم می‌شود. (جلسه ۲۸۰، تدریب ۱، بند الف - ۱)

اینجا نیز تعبیر «موعد» را به کار برد که می‌تواند اسم مکان (وعده‌گاه) باشد یا مصدر (وعده).

فَلَمْ يَرَالَا يَئِكَيَانِ حَتَّىٰ نَادَهُمَا مَلَكُ مِنَ السَّمَاءِ: «يَا جَبْرِيلُ وَ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ آمَنَكُمَا مِنْ أَنْ تَعْصِيَا فَيَعْدِبُكُمَا»

الدروع الواقعية (ابن طاووس)، ص ۲۷۲-۲۷۳

یعنی اگر کسی دنبال شیطان برود، این گونه نیست که دیگر از دست ما فرار کند. ما با همگی آنها هم و عده‌ای خواهیم داشت و عده‌گاه ما و آنها جهنم است.

۴) «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»

اینکه «وعده‌گاه همه آنها جهنم است» تهدیدی مبتنی بر بیرحمی نیست، بلکه نتیجه منطقی یک سلسله واقعیات است:

۱. شیطان از بهشت و از درگاه خدا رانده شد، و البته تا قیامت مهلت خواست (حجر/۳۶-۳۴) یعنی خودش می‌دانست در قیامت جهنمی خواهد بود.

۲. آنها هم پیروی شیطان را کردند (حجر/۴۲) یعنی راهی که او طی کرد می‌پیمایند.

در نتیجه: همه آنها هم و عده‌گاه نهایی شان همان‌جایی خواهد بود که شیطان بدانجا خواهد رفت.

۱۳۹۵/۱۰/۱۵

لَهَا سَبَعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزُءٌ مَقْسُومٌ

۲۸۳ سوره حجر (۱۵) آیه ۴۴

ترجمه

[حتماً جهنم وعده‌گاه آنهاست] که هفت در دارد، و برای هر دری، از آنان بخشی تقسیم‌بندی [و معین] شده، هست.

حدیث

(۱) محمد بن فضیل می‌گوید: امام صادق ع از پدرشان از جدشان (امام سجاد ع) روایت کردند که: برای نار هفت در هست. دری که از آن فرعون و هامان و قارون وارد می‌شوند. دری که از آن مشرکان و کفاری که یک چشم بر هم زدنی هم به خدا ایمان نیاوردند وارد می‌شوند. دری که بنی امیه از آن وارد می‌شوند که خاص آنهاست و هنگام ورود از این درب هیچکس هم مزاحم آنها نمی‌شود! و آن همان درب «لظی: آتش برافروخته» (معارج/۱۵) است، همان درب «سقر: ذوب کننده از شدت حرارت»، و همان درب «هاویه: سقوط دهنده» (قارعه/۹) است [سپس حضرت توضیحی درباره اینکه هاویه چه بلایی بر سر آنها می‌آورد می‌دهند، سپس می‌فرمایند]. و دری که هرکس متنفر از ما و دشمن ما و خوارکننده ما باشد از آن وارد می‌شود که این بزرگترین درها و دارای شدیدترین حرارت است.

ابن فضیل می‌گوید به امام صادق ع گفتم: آیا آن دری را که از پدرت از جدت روایت کردید که بنی امیه از آن داخل می‌شوند، آیا شامل کسانی از آنها که مشرکانه از دنیا رفتند هم می‌شود یا شامل کسانی است که اسلام را درک کردند؟ فرمود: عزیزم! آیا دقت نکردم که در روایت بود «دری هست که مشرکان و کفار از آن وارد می‌شوند؛ این دری است که هر مشرک و کافری که لحظه‌ای به روز حساب ایمان نیاورده از آن وارد می‌شود»، ولی این درب دیگری است که بنی امیه از آن وارد می‌شوند که آنها همانا ابوسفیان و معاویه و آل مروان به طور خاص می‌باشند؛ از این درب وارد می‌شوند و آتش آنان را چنان درهم می‌شکند که در آنجا هیچ فریادی از آنها شنیده نشود و در آنجا نه زنده می‌باشند و نه می‌میرند.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَا الْقَطَانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَى بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْفُضَيْلِ الرَّزْقِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَ قَالَ لِلنَّارِ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانُ وَ قَارُونُ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الْمُشْرِكُونَ وَ الْكُفَّارُ مِنْهُ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ طَرْفَهُ أَعْيُنٌ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ بَنُو أُمَّيَّةً هُوَ لَهُمْ خَاصَّةً لَا يُرَأِجُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ وَ هُوَ بَابٌ لَظَى وَ هُوَ بَابٌ سَقَرَ وَ هُوَ بَابٌ الْهَاوِيَةِ تَهْوِي بِهِمْ سَبْعَينَ خَرِيفًا وَ كُلَّمَا هَوَى بِهِمْ سَبْعَينَ خَرِيفًا فَارَبِهِمْ فَوْرَهُ قَدَّافَ بِهِمْ فِي أَعْلَاهَا سَبْعَينَ خَرِيفًا ثُمَّ تَهْوِي بِهِمْ كَذِلِكَ سَبْعَينَ خَرِيفًا فَلَا يَرَأُونَ هَكَذَا أَبْدًا خَالِدِينَ مُخْلَدِينَ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ مُبْغَضُونَا وَ مُخَارِبُونَا وَ خَادِلُونَا وَ إِنَّهُ أَعْظَمُ الْأَبْوَابِ وَ أَشَدُّهَا حَرًّا قَالَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْفُضَيْلِ الرَّزْقِيِّ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الْبَابُ الَّذِي ذَكَرْتَ عَنْ أَبِيكَ عَنْ جَدِّكَ عَ أَنَّهُ يَدْخُلُ مِنْهُ بَنُو أُمَّيَّةً يَدْخُلُهُ مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ عَلَى الشَّرْكِ أَوْ مَنْ أَذْرَكَ مِنْهُمُ الْإِسْلَامَ فَقَالَ لَا أَلَمْ لَكَ أَلَمْ تَسْمَعْ يَقُولُ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الْمُشْرِكُونَ وَ الْكُفَّارُ فَهَذَا الْبَابُ يَدْخُلُ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ وَ كُلُّ كَافِرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَ هَذَا الْبَابُ الْآخَرُ يَدْخُلُ مِنْهُ بَنُو أُمَّيَّةَ لِأَنَّهُ هُوَ لَابِي سُفْيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ آلِ مَرْوَانَ خَاصَّةً يَدْخُلُونَ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فَتَحْطِمُهُمُ النَّارُ حَطْمًا لَا تَسْمَعُ لَهُمْ فِيهَا وَاعِيَةً وَ لَا يَحْيُونَ فِيهَا وَ لَا يَمُوتُونَ.

۲) از امیرالمؤمنین ع روایت شده است که:

جهنم هفت درب طبقه دارد که برخی روی برخی دیگر است و دستانش را روی هم گذاشت و فرمود: این گونه؛ و خداوند بهشت را در عرض قرار داد و آتش را روی همدیگر قرار داد پس پایین ترین آن «جهنم» است و بالاترش «لظی: آتش شعلهور» و بالای آن «حطمه: درهم شکننده» و بالای آن «سقر: ذوب کننده از شدت حرارت» و بالای آن «جحیم: آتش خروشان» و بالای آن «سعیر: آتش برافروخته» و بالای آن «هاویه: سقوط دهنده» است.

مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٦، ص ٥١٩

رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَنَّ جَهَنَّمَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ أَطْبَاقٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَ وَضَعَ إِحْدَى يَدِيهِ عَلَى الْأُخْرَى فَقَالَ هَكَذَا وَ أَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْجِنَانَ عَلَى الْعَرْضِ وَ وَضَعَ النَّيْرَانَ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ فَأَسْفَلَهَا جَهَنَّمُ وَ فَوْقَهَا الْحُطْمَةُ وَ فَوْقَهَا سَقَرُ وَ فَوْقَهَا الْجَحِيمُ وَ فَوْقَهَا السَّعِيرُ وَ فَوْقَهَا الْهَاوِيَةُ.^۱

۱. این روایات هم در رابطه با این آیه قابل توجه است:

۱) حَدَّثَنَا عَلَى بْنُ أَحْمَدَ بْنُ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَا الْقَطَانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَى بْنُ سَعِيدِ الْجَبَلِيِّ الصَّيْدَنَائِيِّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّلَتِ وَ الْلَّفْظُ لَهُ قَالَا حَدَّثَنَا الْحَسَنُ [مُحَمَّدٌ بْنُ نَصْرٍ الْخَزَازُ] قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ بْنِ أَسْبَاطِ الرَّحِيمِ بْنُ عَلَى بْنِ سَعِيدِ الْجَبَلِيِّ الصَّيْدَنَائِيِّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّلَتِ وَ الْلَّفْظُ لَهُ قَالَا حَدَّثَنَا الْحَسَنُ [مُحَمَّدٌ بْنُ نَصْرٍ الْخَزَازُ] قَالَ حَدَّثَنِي عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ يَهُودِيَّانِ أَخْوَانٍ مِنْ رُوْسَاءِ الْيَهُودِ بِالْمَدِينَةِ [تا اینکه سوالاتی از امیرالمؤمنین ع می پرسند تا:] قال له اليهودی: قال فما السبعة؟

قال ع: سبعة أبواب النار متطابقات. (الخصال، ج ٢، ص ٥٩٧)

۲) بَحَذْفِ الْإِسْنَادِ مَرْفُوعًا إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ... أَنَّ مَلِكَ الرُّومِ لَمَّا بَلَغَهُ خَبَرُ وَفَاتَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَ خَبَرُ أَمَّتِهِ وَ اخْتِلَافِهِمْ فِي الْاخْتِيَارِ عَلَيْهِمْ وَ تَرْكِهِمْ سَبِيلٌ هَدَاهُمْ ... فَأَمَرَ الْجَاثِيلِيقَ أَنْ يَخْتَارَ مِنْهُمْ مِائَةَ رَجُلٍ فَخَرَجُوا يَقْدُمُهُمْ جَاثِيلِيقُ لَهُمْ ... فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ

(۳) شخصی خدمت حضرت علی ع رسید و از ایشان سوالاتی پرسید. حضرت ع پاسخ‌هایی دادند تا بدینجا رسیدند که: همان خداوند فرد است و «تک» را دوست دارد، و فرد است و «تک» را برگزید؛ پس همه اشیاء را بر هفت جاری ساخت و فرمود: «هفت آسمان را آفرید و از زمین هم مانند آنها» و فرمود «هفت آسمان را طبقه‌طبقه آفرید» و فرمود: «جهنم هفت در دارد» و فرمود: «هفت خوش سبز و بقیه خشک» و فرمود «هفت گاو چاق که هفت گاو لاغر آنها را خوردن» و فرمود: «دانه‌ای که هفت سنبله از آن می‌روید» و فرمود: «هفت تای از دوتا و قرآن عظیم»؛ پس این حدیث مرا به یارانت ابلاغ کن، شاید که خداوند در آنها نجیبی قرار داده باشد که هنگامی که حدیث ما را بشنو، قلبش به دوستی ما متمایل گردد و پی ببرد به برتری علم ما را و آنچه از این مثالهایی که نمی‌دانندش جز کسانی که عالم به فضل ما هستند...

الغارات، ج ۱، ص ۱۸۶-۱۸۸

بِمَنْ مَعَهُ مِنْ أَحْبَارِ قَوْمٍ وَأَصْنَابِهِ حَتَّى نَزَلَ الْقَوْمُ عَنْ رَوَاحِلِهِمْ فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَمَّنْ أَوْصَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ صَ وَمَنْ قَامَ مَقَامَهُ فَدَلَّوْهُمْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَتَوْا مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي بَكْرٍ... قال على ع: ... وَأَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَ عَنِ الْجَنَّةِ بِدَرَجَاتِهَا وَمَنَازِلِهَا قَسَمَ اللَّهُ جَلَ جَلَالُهُ الْجَنَانَ بَيْنَ خَلْقِهِ لِكُلِّ عَامِلٍ مِنْهُمْ ثَوَابًا مِنْهَا وَأَجْنَابَهُمْ عَلَى قَدْرِ فَضَائِلِهِمْ فِي الْأَعْمَالِ وَالْإِيمَانِ فَصَدَقَنَا اللَّهُ وَعَرَفَنَا مَنَازِلَ الْفُجُّارِ وَمَا أَعْدَلَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ فِي النَّارِ وَقَالَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ فَمَنْ مَاتَ عَلَى كُفْرِهِ وَشِرْكِهِ وَنِفَاقِهِ وَظُلْمِهِ وَفُسُوقِهِ فَلِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ. (إرشاد القلوب إلى الصواب (الدليلي)، ج ۲، ص ۳۰۸)

(۳) وَأَمَّا لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ فَبَلَغَنِي وَاللَّهُ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَهَا سَبْعَ دَرَجَاتٍ -أَعْلَاهَا: الجحيمُ يقومُ أهلها على الصفا منها- تغلى أدمغتهم فيها كغلى القدور بما فيها - والثانية: لظى نزاعَةَ الشَّوَّى- تَذَعُوا مِنْ أَذْبَرٍ وَتَوَلَّى وَجْهُهُمْ فَأَوْعَى وَالثالثة: سَقَرُ لَا تُبْقَى وَلَا تَتَرَدُّ -لَوَاحَةُ لِبَشَرِ عَالِيهَا تِسْعَةُ عَشَرَ، وَالرابعة: الحطمة تَرْمِي بِشَرَرِ كَالْقُصْرِ كَانَهُ جَمَالٌ صُفْرٌ تدق كل من صار إليها مثل الكحل، فلا تموت الروح كلما صاروا مثل الكحل عادوا، و الخامسة: الهاوية فيها ملك يدعون يا مالك أغثنا- فإذا أغاثهم جعل لهم آنية من صفر من نار- فيها صديد ماء يسيل من جلودهم كأنه مهل- فإذا رفعوه ليشربوا منه- تساقط لحم وجوههم فيها من شدة حرها- وهو قول الله «وَإِنْ يَسْتَغْيِثُوا يُغَاثُوا بِمَا كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» و من هو فيها هو سبعين عاما في النار كلما احترق جلده بدل جلد غيره- و السادسة: السعير فيها ثلاثة سرادق من نار في كل سرادق ثلاث مائة قصر من نار، في كل قصر ثلاثة مائة بيت من نار، و في كل بيت ثلاثة لون من عذاب النار، فيها حيات من نار و عقارب من نار- و جوامع من نار و سلاسل و أغلال من نار- و هو الذي يقول الله «إِنَّا أَعْنَدْنَا لِكُلِّ كَافِرٍ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» و السابعة جهنم و فيها الفلق و هو جب في جهنم إذا فتح أسعر النار سعرا و هو أشد النار عذابا- و أما صعود، فجبل من صفر من نار وسط جهنم و أما أناها فهو واد من صفر مذاب- يجرى حول الجبل فهو أشد النار عذابا. (تفسير القمي، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۷۶)

(۴) عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ قَالَ يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ، بِأَيْمَانِهَا الْأُولُ لِلظَّالِمِ وَهُوَ زُرْيَقٌ وَبِأَيْمَانِهَا الثَّانِي لِجَبْرٌ، وَالْبَابُ التَّالِثُ لِلثَّالِثِ، وَالْرَّابِعُ لِمُعاوِيَةَ، وَالْبَابُ الْخَامِسُ لِعَبْدِ الْمَلِكِ وَالْبَابُ السَّادِسُ لِعَسْكَرِ بْنِ هُوَسَرَ، وَالْبَابُ السَّابِعُ لِأَبِي سَلَامَةَ فَهُمْ أَبْوَابٌ لِمَنْ اتَّبَعَهُمْ (تفسير العياشي، ج ۲، ص ۲۴۳)

(۵) عن أحمد بن محمد بن أبي الحسن قال سأله رجل عن الجزء و جزء الشيء- فقال: من سبعة إن الله يقول في كتابه: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (تفسير العياشي، ج ۲، ص ۲۴۳)

(۶) عن إسماعيل بن همام الكوفي قال: قال الرضا في رجل أوصى بجزء من ماله- فقال: جزء من سبعة، إن الله يقول في كتابه «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ». (تفسير العياشي، ج ۲، ص ۲۴۴)

وَعَنِ الْأَصْبَعِ بْنِ نُبَاتَةَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ عَلِيًّا عَ: «إِنَّ اللَّهَ فَرِدٌ يُحِبُّ الْوَتَرَ وَ فَرِدٌ اصْطَفَى الْوَتَرَ فَأَجْرَى جَمِيعَ الْشَّيْءَ عَلَى سَبْعَةِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْهَنَ» وَ قَالَ: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا» وَ قَالَ «جَهَنَّمُ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» قَالَ: «سَبْعَ سُبُّلَاتٍ خُضْرٌ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ» وَ قَالَ: «سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ» وَ قَالَ: «حَبَّةٌ أَنْبَتَ سَبْعَ سَنَابِلَ» وَ قَالَ «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمِ» فَأَبْلَغَ حَدِيثِي أَصْحَابَكَ لَعْلَ اللَّهَ يَكُونُ قَدْ جَعَلَ فِيهِمْ نَجِيبًا إِذَا هُوَ سَمِعَ حَدِيثَنَا نَفَرَ قُبْلَهُ إِلَى مَوْدَتِنَا وَ يَعْلَمُ فَضْلَ عِلْمِنَا وَ مَا نَضْرَبُ مِنَ الْأُمَّالِ إِلَيْهَا لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ بِفَضْلِنَا ...»

تدبر

۱) «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»

اینکه جهنم هفت در دارد نشان می دهد که هم عذاب های جهنم متنوع است و هم گناهانی که موجب ورود افراد به جهنم می شود. (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸۰)

نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان‌های بد همگی یکسان نیستند. همان گونه که هر کسی کار بد کند لزوماً جهنمی نیست (چون چه بسا توبه کند و خدا او را ببخشد)، همین طور همه کسانی هم که جهنمی می‌شوند یکسان نیستند.

پس، در عین حال که باید از جهنم و جهنمیان دوری کرد؛ اما دافعه ما نسبت به همه آدم‌های بد نباید یکسان باشد.

۲) «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»

نه تنها وجود جهنم – برای کسی که قرآن را قبول دارد – قابل انکار نیست، (جلسه ۲۸۲، تدبر ۲.ب) بلکه حتی اینکه چه کسانی (صاحبان چه گناهانی) از کدام درب جهنم بدان فرستاده می‌شوند، نیز معلوم و معین است.

۳) «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»

علی القاعده، درب، ورودی هر چیزی است؛ پس اینها هفت طریقی است که انسان را وارد در جهنم می‌کند (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸۰) اما چرا هفت در؛ و مقصود از این هفت در چیست؟

الف. عدد هفت در آیات و روایات موضوعیت خاصی دارد تا جایی که در حدیث^۳ حضرت علی ع توضیح داد که خداوند همه اشیاء را بر اساس «هفت» آفریده است. البته نه تنها متن روایت به گونه‌ای است که رمزآلود است؛ بلکه جملات

۱. فَسَأَلَهُ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ: إِنِّي أَرَاكَ تَذَكَّرُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا قَالَ لَهُ عَلِيًّا عَ: قَدْ رَفَرَشَتْ نُزُولُ الْمَلَائِكَةِ بِمِشْفَرٍ [عَلَى قَدْرٍ فَرَشَتْ] فَإِنَّ عَمَّيَ عَلَيْكَ شَرْحُهُ فَسَاعَطَيْكَ ظَاهِرًا مِنْهُ تَكُونُ أَعْلَمُ بِلَادِكِ بِمَعْنَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ» قَالَ: قَدْ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ إِذَا بِنَعْمَةٍ ۲. قَالَ السَّائِلُ: بِيَهَا فِي أَيِّ لَيْلَةٍ أَقْصِدُهَا؟ قَالَ: «أَطْلُنُهَا فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ وَ اللَّهُ لَئِنْ عَرَفَتْ أَخْرَ السَّبْعَةِ لَقَدْ عَرَفَتْ أَوْلَهُنَّ وَ لَئِنْ عَرَفَتْ أَوْلَهُنَّ لَقَدْ أَصْبَتَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ» قَالَ: مَا أَفْقَهَ مَا تَقُولُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِ قَوْمٍ فَقَالَ: إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذَا أَبْدَأَ فَأَمَّا إِذَا أَبْيَتْ وَ أَبَيْكَ أَنْ تَفْهَمَ فَانْظُرْ فَإِذَا مَضَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَاطْلُبْهَا فِي أَرْبِعٍ وَ عِشْرِينَ وَ هِيَ لَيْلَةُ السَّابِعِ وَ مَعْرِفَةُ السَّبْعَةِ فِيَنَّ مِنْ فَازَ بِالسَّبْعَةِ كَمْلَ الدِّينِ كُلُّهُ وَ هُنَّ الرَّحْمَةُ لِلْعَبَادِ وَ الْعَذَابُ عَلَيْهِمْ وَ هُمُ الْأَبْوَابُ الْتِي قَالَ تَعَالَى: لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ يَهْلِكُ عِنْدَ كُلِّ بَابٍ جُزْءٌ وَ عِنْدَ الْوَلَايَةِ كُلُّ بَابٍ». وَ فِي روایةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ فِي قَوْلِهِ «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» فَوُقْفُهُمْ عَلَى الصَّرَاطِ

پایانی حديث (که حضرت ع می‌گویند این سخنان مرا به یارانت برسان شاید فرد نجیبی در میان آنها پیدا شود که با شنیدن این حديث قلبش به دوستی ما متمایل گردد و به برتری علم ما پی ببرد) خود قرینه‌ای است بر اینکه در این تعبیر حقایقی نهفته است که بسادگی هرکسی بدان پی نمی‌برد. (انشاء الله خداوند توفيق درک آنها را به همگی ما عنایت فرماید) ب. برخی علمای اینها را بر اموری تطبیق داده‌اند مثلا: شهوت و غضب و حرص و حسد و مكر (ویا خدعا) و تکبر (ویا عجب) و بلندی آرزو (و به زمین چسبیدن) (شرح أصول الكافی (صدراء)، ج ۲، ص ۸۴)

ج. ...

۱۳۹۵/۱۰/۱۶

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَّعُيُونٍ

۲۸۴ سوره حجر (۱۵) آیه ۴۵

ترجمه

بدرستی که تقوایشگان در باغ‌ها و چشم‌های سارها هستند.

حديث

۱) امیرالمؤمنین ع بعد از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با او، بر منبر رفت، خطبه‌ای خواندند. در فرازی از این خطبه فرمودند:

بدانید که همانا تقوی مرکبی رام است که اهلش بر آن سوار می‌شوند و زمامش را به دست می‌دهد و آنها را به بهشت وارد می‌کند، پس درهای بهشت را برایشان می‌گشایند و راحتی و پاکی آن را می‌یابند و بدانها گفته می‌شود: «با سلامت داخل شوید در حالی که ایمن‌اید» (حجر/۴۶).

الكافی، ج ۸، ص ۶۸ و نیز نهج البلاغه، خطبه ۱۶

عَلَىٰ بْنٍ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أُبِيِّهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلَىٰ بْنِ رِئَابٍ وَ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ عَنْ أُبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أُبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ أَلَّا وَ إِنَّ التَّقْوَىَ مَطَايَا ذُلْلٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أَعْطُوا أَزْمَتَهَا فَأُورْدَسْتُهُمُ الْجَنَّةَ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْرَاهِيمَ وَ وَجَدُوا رِيحَهَا وَ طِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ «اذْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينٍ».

۲) از امام صادق ع روایت شده است:

تقوی سه گونه است:

تقوای به خدا؛ و آن عبارت است از ترک کردن حتی [برخی] چیزهای حلال، چه رسد به امور شبھه‌ناک؛ و این تقوای خاص‌الخاص است.

و تقوای از خدا؛ که آن عبارت است از ترک امور شبھه‌ناک، چه رسد به امور حرام؛ و این تقوای خاص است.

و تقوی از ترس آتش و عقاب، که همان ترک حرام است؛ و این تقوای عام است.

و مثُلِ تقوی، مثُل آبی است که در رودی جاری است، و مثُلِ این طبقه‌های سه‌گانه، مانند درختان کاشته شده در حاشیه آن رود است از هر رنگ و جنسی؛ و هر درختی از آنها از آب آن رود، به اندازه جوهره و طعم و لطافت و جرم خود می‌مکد و آنگاه منافع خلائق از آن درختان و میوه‌ها به اندازه و قیمت‌شان است که خداوند متعال می‌فرماید «هم‌ریشه و غیر هم‌ریشه، که همگی از آبی یکسان آبیاری می‌شوند و با این حال برخی دیگر در خوردن برتری دادیم» (رعد/۴) پس تقوی برای طاعات و دستورات الهی، مانند آب برای درختان است؛ و مثُل طبیعتِ درختان و میوه‌ها در رنگ و طعمشان، مثُل اندازه‌های ایمان است؛ پس هر که در درجه بالاتری از ایمان و جوهره‌ی ناب‌تری از روح بود، با تقوی‌تر است؛ و هر که با تقوی‌تر بود، عبادتش خالص‌تر و پاک‌تر است؛ و هر که چنین بود، به خداوند نزدیک‌تر است.

و هر عبادتی که بر غیر بنیان تقوی بنا شود، هباء منتشر (غبار پراکنده‌ای که براحتی به چشم نیاید) است که خداوند متعال می‌فرماید: «پس آیا کسی که بنیان خود را بر پایه تقوی الهی و رضای او نهاده بهتر است یا آن کس که بنیان خود را بر لب پرتگاهی سست و در شرف سقوط نهاده که او را در آتش جهنم سرنگون سازد؟!» (توبه/۱۰۹)

و تفسیر تقوی، عبارت است از ترک کردن آنچه که به دست آوردن‌ش سختی و نگرانی‌ای ندارد، برای در امان ماندن از آنچه که سختی و نگرانی دارد؛ و در حقیقت عبارت است از اطاعت بدون سریچی، و ذکر (= یاد) بدون فراموشی، و علم بدون جهل، و کار قبولی که رد نمی‌شود.

مصابح الشريعة، ص ۳۸

قال الصادق ع:

الْتَّقْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ أُوْجُّهٍ:

تَقْوَى بِاللَّهِ وَ هُوَ تَرْكُ الْحَلَالِ فَضْلًا عَنِ الشُّبْهَةِ وَ هُوَ تَقْوَى خَاصُ الْخَاصِ
وَ تَقْوَى مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ تَرْكُ الشُّبْهَاتِ فَضْلًا عَنِ الْحَرَامِ وَ هُوَ تَقْوَى الْخَاصِ
وَ تَقْوَى مِنْ خَوْفِ النَّارِ وَ الْعِقَابِ وَ هُوَ تَرْكُ الْحَرَامِ وَ هُوَ تَقْوَى الْعَامِ

و مثُلُ التَّقْوَى كَمَاء يَجْرِي فِي نَهَرٍ وَ مثُلُ هَذِهِ الطَّبَقَاتِ الثَّلَاثِ فِي مَعْنَى التَّقْوَى كَأَشْجَارٍ مَغْرُوسَةٍ عَلَى حَافَةِ ذَلِكَ النَّهَرِ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَ جِنْسٍ وَ كُلُّ شَجَرَةٍ مِنْهَا يَسْتَمِعُ الْمَاءَ مِنْ ذَلِكَ النَّهَرِ عَلَى قَدْرِ جَوْهِرِهِ وَ طَعْمِهِ وَ لَطَافِتِهِ وَ كَثَافَتِهِ ثُمَّ مَنَافِعُ الْخَلْقِ مِنْ ذَلِكَ الْأَشْجَارِ وَ الشَّمَارِ عَلَى قَدْرِهَا وَ قِيمَتِهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْتَقِي بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ» فَالْتَّقْوَى لِلطَّاعَاتِ كَالْمَاءِ لِلْأَشْجَارِ وَ مثُلُ طَبَائِعِ الْأَشْجَارِ وَ الْأَثْمَارِ فِي لَوْنِهَا وَ طَعْمِهَا مثُلُ مَقَادِيرِ الإِيمَانِ فَمَنْ كَانَ أَعْلَى ذَرَجَةً فِي الإِيمَانِ وَ أَصْنَفَ جَوْهِرَةً بِالرُّوحِ كَانَ أَتْقَى وَ مَنْ كَانَ أَتْقَى كَانَتْ عِبَادَتُهُ أَخْلَصَ وَ أَطْهَرَ وَ مَنْ كَانَ كَذِيلَكَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَقْرَبَ

۱. در نسخه فی مصابح الشريعة «الخلاف» نوشته شده اما ظاهر اشتباه است چون هم در ترجمه مصطفوی و هم در نسخه بحار «الحلال» نوشته

شده است.

وَ كُلُّ عِبَادَةٍ مُؤْسَسَةٌ عَلَى غَيْرِ التَّقْوَى فَهِيَ هَبَاءٌ مُتَّوْرٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «أَفَمَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارِ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» وَ تَفْسِيرُ التَّقْوَى تَرْكُ مَا لَيْسَ بِأَخْذِهِ بِأَسْ حَذَرًا مِمَّا بِالْبَاسِ وَ هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ طَاغِيٌّ بِالْعِصْيَانِ وَ ذِكْرُ بِلَانِسْيَانِ وَ عِلْمُ بِالْجَهَنَّمِ مَقْبُولٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ.

(۳) محمد بن فضیل خدمت امام کاظم ع می‌رسد و از تفسیر و تاویل برخی از آیات قرآن کریم می‌پرسد؛ از جمله:

گفتم: «بدرستی که تقوایشگان ...»

فرمود: به خدا سوگند که منظورش ما و شیعیانمان هستیم که غیر ما کسی برآین حضرت ابراهیم ع نیست و بقیه مردم از او مبری هستند.

الکافی، ج ۱، ص ۴۳۵

عَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِيِّ عَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ الَّهُ عَزَّ وَ جَلَ ... قُلْتُ «إِنَّ الْمُتَّقِينَ» قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهُ وَ شِيعَتُنَا لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرُنَا وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بُرَاءٌ.

[توجه: شیعه در این گونه روایات، به معنای «هر که ادعای شیعه بودن می‌کند» نیست. این گونه روایات در کنار روایات

دیگر که علامت شیعه و متقی را بر شمرده‌اند باید فهمید؛ مثلاً روایت بعدی]

۴) از امام باقر ع روایت شده است که امیرالمؤمنین ع مرتباً می‌فرمود:

بدرستی که اهل تقوی علامت‌هایی دارند که با آن شناخته می‌شوند؛ [که عبارتند از:] راستگویی هنگام سخن گفتن، ادای امانت، وفای به عهد، قلت فخرفروشی و بخل، صله ارحام، رحمت‌آوردن بر ضعیفان، کمتر سراغ زنان رفتن [احتمالاً به معنای کنترل شهوت و «به روابط حلال شرعی اکتفا کردن»]، خوبی را [به این و آن] ارزانی داشتن، خوش‌خُلقی، بردبازی وسیع، و تبعیت از دانسته‌ها در آنچه که [انسان] را به خداوند عز و جل نزدیک می‌کند.

الخصال، ج ۲، ص: ۴۸۳

حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبُ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ الْمُصْرِيِّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ الْعِيَاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَبِي النَّضِرِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَلَىٰ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُونُسَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ سِنَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِيهِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَىٰ الْبَاقِرِ عَ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ يَقُولُ إِنَّ لِأَهْلِ التَّقْوَى عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ الْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ وَ قِلَّةَ الْفَخْرِ وَ الْبُخْلِ وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةَ الْضُّعْفَاءِ وَ قِلَّةَ الْمُؤْمَنَاتِ لِلنِّسَاءِ وَ بَذْلَ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَةَ الْحِلْمِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ فِيمَا يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ.

۵) از امام صادق ع از تفسیر تقوی سوال شد.

فرمودند: یعنی خدا تو را در جایی که به تو دستوری داده، مفقود نیابد؛ و آنجایی که نهیات کرده، نبیند!

عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۰۳

أَنَّ الصَّادِقَ عَ سَئَلَ عَنْ تَفْسِيرِ التَّقْوَى فَقَالَ عَ أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أُمْرَكَ وَ لَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ.

۱) «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ»

ابليس فقط «مخلصین» را از اغوای خود در امان دانست؛ اما خدا فرمود که تو جز بر کسی که پیروی ات کند سلطه‌ای نداری؛ و بعد از اینکه پیروان وی را جهنمی معرفی کرد، نفرمود که فقط «مخلصین» در بهشتند؛ بلکه هر که «تقوی پیشه» باشد - ولو به مقام مخلصین نرسد - در بهشت است (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۷۰)؛

به تعبیر دیگر، برای بهشتی شدن، نیاز نیست حتماً به مقام مخلصین (مقام عصمت) رسیده باشیم؛ بلکه تقوی (خودنگهداری، خود را از تبعیت از دعوت شیطان نگه داشتن) کافی است.

ثمره تخصصی انسان‌شناسی

انسان‌های بهشتی، فقط «مخلسان و معصومان» که هیچ گناهی ندارند، نیستند؛ بلکه فرد بهشتی ممکن است گناهی هم کرده باشد؛ اما «تقوای پیشه» (= مواطن خویش) است و اگر گناهی هم کرد، در گناه نمی‌ماند و توبه می‌کند.

پس انتظارمان از سایر انسانها را تصحیح کنیم: اینکه کسی بهشتی باشد، معنایش این نیست که هیچ گناهی در زندگی نکرده و نمی‌کند؛ و با دیدن گناهی از دیگران، سریعاً حکم جهنمی بودن آنها را صادر نکنیم.

تصصره

سخن فوق بدین معنا نیست که حکم جهنمی بودن هیچکس را نمی‌توان صادر کرد؛ چنانکه در جهنمی بودن امثال یزید و صدام تردیدی نیست.

۲) «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ»

کسی که تقوی پیشه باشد، در بهشت است.

دق کنید: نفرمود به بهشت خواهند رفت؛ فرمود: در بهشت‌اند.

۳) «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ»

از «جنات: بهشت‌ها» سخن گفت؛ نه از «جنت». چرا؟

الف. این نشان می‌دهد که همان طور که هم گناهان و هم درجات گناهکاران متفاوت است (جلسه ۲۸۳، تدبیر^۱) کارهای خوب و بهشتیان هم متفاوتند و انواعی از بهشت‌ها داریم.

ب. ...

۴) «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ»

چرا علاوه بر «جنات: باغ‌ها، بهشت‌ها»، از اینکه تقوی پیشگان در «عيون: چشم‌سارها» هستند، نیز سخن گفت؟

الف. باغی که در آن چشم‌های بسیار جذاب‌تر و زیباتر از باغی است که فقط درختان باشد.

ب. «چشم‌های» جایی است که آب از آن می‌جوشد؛ پس این تعبیر برای اشاره به سرزندگی و زایندگی و شکوفایی و نوبهنو شدن بهشت است.

ج. شاید تذکری است که بهشت را جای سکون و یکنواختی نبینید و خود انسانها در نوبه نوشدن و زایندگی طراوت بهشت نقش دارند، چنانکه در آیات دیگر، در وصف برخی بهشتیان آنها را ایجاد کننده چشم‌های جوشان معرفی کرد (انسان/۶)

د. ...

۵) «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَّعُيُونٍ»

در آیه ۴۵ سوره حجر (جلسه ۲۸۱) از دو گروه سخن گفته شد: «عبدی: بندگانم» و «من اتبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ: کسی که تو را پیروی کند، از آن گمراهان».

در آیه ۴ وقتی خواست سراغ گروه دوم برود، تعبیر جدیدی برایشان نیاورد و فقط با ضمیر «هم: آنها» از جهنمی بودنشان سخن گفت؛

اما در آیه کنونی وقتی می‌خواهد از غیر این گروه نام ببرد، دیگر تعبیر «عبدی: بندگانم» را به تعبیر «متقین: تقوی پیشگان» تغییر داد.

چرا؟

الف. با توجه به اینکه معنای کلمه «تقوی» خودنگهداری است (توضیح در «نکات ترجمه» جلسه ۱۳۵)^۱، شاید می‌خواهد بفرماید: من شما را «بنده خودم» آفریدم. برای بهشتی شدن نیاز نیست کار عجیب و غریبی بکنید؛ فقط مواطن شیطان باشد و خودتان را در این بندگی من نگهدارید.

ب. ...

۱۳۹۵/۱۰/۱۷

اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ

۴۶ آیه (۱۵) سوره حجر (جلسه ۲۸۵)

ترجمه

با سلام [سلامتی/دروع] و در حالی که ایمن هستید داخل آن شوید.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

درباره «سلام» قبل از توضیح داده شد (جلسه ۱۰۱).

۱. در آنجا بیان شد:

«تقوی» از ماده «وقی» به معنای نگهداشتن و حفظ کردن است. (کتاب العین ۵/۲۳۹) و «وقایة» به معنای حفظ چیزی است از اینکه مورد اذیت و ضرر قرار بگیرد، و «تقوی» به معنای قرار دادن خود در «وقایه»‌ای نسبت به آن چیزی است که ترس از آن می‌رود، و به همین مناسب است که «تقوی الهی» در معنای «ترس از خدا» هم به کار رفته است. (مفردات الفاظ القرآن ۸۸۲). شهید مطهری در گفتارهایی که در شرح جایگاه تقوی در نظام معارف اسلام داشته، تذکر می‌دهد که با توجه به ریشه معنایی این کلمه، ترجمه آن به «پرهیزگاری» ترجمه مناسبی نیست، چرا که این کلمه معنای گوشنهشینی و عزلت را القا می‌کند، در حالی که تقوی، قدرتی روحی است که موجب حفظ و کنترل آدمی بر خویش می‌شود و انسان را از گناه نگه می‌دارد؛ و نهایتاً ترجمه «خودنگهداری» را برای این کلمه پیشنهاد می‌کنند (دهگفتار ۱۸-۳۰).

عبارت «بِسْلَامٍ» جار و مجرور است که حال برای فاعل جمله می‌باشد، و می‌تواند به معنای «با صحت و سلامتی و عاری از هر گونه عیب و نقص وارد شوید» باشد؛ و یا به معنای «وارد شوید در حالی که تحيت و سلام و درود بر شماست»؛ و «آمنین» هم «حال» دوم برای فاعل جمله است. (اعراب القرآن و بیانه، ج ۵، ص ۲۴۴)

حدیث

۱) [خطبه‌ای که پیامبر اکرم ص در روز غدیر خواندن خطبه‌ای طولانی است که نه تنها شیعیان، بلکه بسیاری از علمای اهل سنت هم روایت کرده‌اند. سید بن طاوس متن کامل آن را از کتب اهل سنت (با سنده آن) از زید بن ارقم نقل کرده است. در فرازهایی از آن چنین آمده است]:

... بدانید که علی بن ابی طالب برادرم و وصی من و جانشینم و امام پس از من است همان که خداوند جایگاه او نسبت به مرا همچون جایگاه هارون به موسی قرار داد، جز اینکه پیامبری بعد از من نیست؛ بعد از خدا و رسولش او ولی شماست

...

جز فرد شقاوتمند، از علی ع نفرت ندارد؛ و جز فرد تقوی پیشه، ولايت علی ع را نپذیرد؛ و جز مومن مخلص، به او ایمان نیارد ...

ای مردم! من صراط مستقیم خدا هستم که خداوند شما را دستور داد که هدایت را در آن بجویید، سپس علی ع بعد از من، آن صراط است؛ سپس فرزندانی که از صلب اویند و امامان هدایتند «و به سوی حق هدایت می‌کنند و بدان متمایلند» (اعراف/۱۵۹) ...

بدانید که کسانی که ولايت او را بپذیرند، همان کسانی‌اند «که ایمان آوردن و دچار شک و تردید نشدن» (انعام/۸۲) بدانید که کسانی که ولايت او را بپذیرند، همان کسانی‌اند که داخل بهشت شوند «با سلام [سلامتی/درود] و در حالی که ایمن‌اند» (حجر/۴۶) و فرشتگان با سلام به استقبال آنان آیند که: «چقدر پاکید! پس جاودانه در آن داخل شوید» (زمیر/۷۳) بدانید که کسانی که ولايت او را بپذیرند، برایشان «بهشتی است که در آن بی‌حساب روزی داده می‌شوند» (غافر/۴۰) ...

التحصین لأسرار ما زاد من كتاب اليقين (سید ابن طاوس)، ص ۵۸۵

أَبُو الْمُفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبَرِيِّ وَهَارُونُ بْنُ عِيسَى بْنِ السَّكِينِ الْبَلَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ بْنُ الرَّبِيعِ الْحَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيدٌ بْنُ هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا نُوحٌ بْنُ مُبَشِّرٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ صَالِحٍ عَنِ ابْنِ امْرَأٍ زَيْدٍ بْنِ أَرْقَمَ وَعَنْ زَيْدٍ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ:

لَمَّا أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صِ مِنْ حَجَةِ الْوَدَاعِ جَاءَ حَتَّى نَزَلَ بِغَدِيرِ خُمْ ...

أَنَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أُخْرَى وَوَصِيَّيْ وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي الَّذِي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَسِيَّ بَعْدِي وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ...

مَا يُبْغِضُ عَلَيَا إِلَّا شَقِّيُّ وَلَا يُوَالِي عَلَيَا إِلَّا تَقِّيُّ وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ...

مَعَاشِرَ النَّاسِ أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي أَمْرَكُمُ اللَّهُ أَنْ تَسْلُكُوا الْهُدَى إِلَيْهِ ثُمَّ عَلَىٰ مِنْ بَعْدِي ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صَلْبِهِ أَئِمَّةُ الْهُدَى يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ...
 إِلَّا إِنَّ أُولَيَاءَهُمُ «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَرْتَابُوا»
 إِلَّا إِنَّ أُولَيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ «بِسْلَامٍ آمِنِينَ» وَ تَتَلَاقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالْتَّسْلِيمِ أَنْ «طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا حَالِدِينَ»
 إِلَّا إِنَّ أُولَيَاءَهُمْ لَهُمُ «الْجَنَّةُ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» ...

۲) امام سجاد درباره اینکه خدا او را در پناه و پوشش خود قرار دهد دعای مختصری دارند که در فراز پایانی آن آمده است:

و مرا در میان اصحاب یمین جای ده؛ و متوجه راههای کسانی بنما «که ایمن‌اند»، و مرا در خیل رستگاران قرار ده، و عمرم را در همنشینی با صالحان سپری ساز؛ آمین ای پروردگار عالمین.

الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، (دُعَاءٌ ۴۱): وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَلَبِ السُّتْرِ وَ الْوِقَايَةِ:
 ...۱ وَ انْظِمْنِي فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ، وَ وَجَهْنِي فِي مَسَالِكِ الْأَمِينِ، وَ اجْعَلْنِي فِي فَوْجِ الْفَائِرِينَ، وَ اعْمُرْ بِي مَجَالِسَ الصَّالِحِينَ،
 آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.۲

تدبیر

۱) «ادْخُلُوهَا بِسْلَامٍ آمِنِينَ»
 ورود در بهشت ورودی سراسر سلامت (و تحيت)، و امنیت است؛ اما چرا در وصف این موقعیت بر دو ویژگی «سلام» و «ایمن بودن» تاکید کرد؟

۱. عبارات قبلی دعا چنین است:
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأْفْرِشْنِي مَهَادَكَرَامَتِكَ، وَأُورِدْنِي مَسَارِعَ رَحْمَتِكَ، وَأَحْلِلْنِي بُحْبُوْحَةَ جَنَّتِكَ، وَلَا تَسْتُنْتِي بِالرَّدَّ عَنْكَ، وَلَا تَحْرِمْنِي
 بِالْخَيْيَةِ مِنْكَ. وَلَا تُنْقَاصِنِي بِمَا اجْتَرَحْتُ وَلَا تُنْقَاصِنِي بِمَا اكْتَسَبْتُ، وَلَا تُبْرِزْ مَكْتُومِي، وَلَا تَكْسِفْ مَسْتُورِي، وَلَا تَحْمِلْ عَلَى مِيزَانِ الْإِنْصَافِ عَمَلِي، وَلَا
 تُعْلِنْ عَلَى عَيْوَنِ الْمَلَأِ خَبَرِي أَخْفِ عَنْهُمْ مَا يَكُونُ نُشُرُهُ عَلَى عَارِاً، وَ اطْعُ عَنْهُمْ مَا يُلْحِقُنِي عِنْدَكَ شَنَارًا شَرْفُ دَرَجَتِي بِرِضْوَانِكَ، وَ أَكْمِلْ كَرَامَتِي بِغُفرَانِكَ،

۲. ترجمه کامل این دعا آن بر اساس ترجمه آیتی، ص ۲۴۴

نیایش چهل و یکم:

بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و فرشهای کرامت خویش برای من بگستران و مرا به آبشخور رحمت خود در آور و در درون بهشت جای ده و از درگاهات مران که رنجیده شوم و از خود نومید مگردان که محروم مانم. به آنچه مرتكب شده‌ام قصاص ممکن. به آنچه کرده‌ام خرد مگیر. آنچه را نهان داشته‌ام آشکار منمای. از آنچه پوشیده داشته‌ام پرده بر مگیر. اعمال من به ترازوی عدالت مسنج.

کردارهای پنهانی ام را در برابر مردم فاش مگویی. هر چه را افشاری آن مرا ننگین می‌سازد از مردم پوشیده دار. هر چه را سبب رسوابی من نزد تو می‌شود، از ایشان نهان کن. به خشنودی خود مقام و مرتبت من فرا برو و به آمرزش خویش کرامت من به کمال رسان. مرا در زمرة اصحاب یمین در آور و به راه ایمنی یافتگان بران. مرا در شمار رستگاران قرار ده. مجالس صالحان را به من آبادانی و رونق بخش. آمین رب العالمین.

الف. چون دو ویژگی سلامت و امنیت، نشان‌دهنده موقعیتی است که خود شخص در وضع مطلوب است و هم از بیرون هیچ مشکلی پیش روی وی وجود ندارد.

توضیح تخصصی انسان‌شناسی

«سلامت» یعنی وضعیت خود شخص در حالت مطلوب قرار گرفته باشد؛ و امنیت یعنی شخص از حیث عوامل بیرونی با هیچ چالشی مواجه نباشد. مریضی (خواه میریضی جسمی و خواه روحی) آن است که وضع خود شخص نامطلوب باشد و نامنی اشاره به هر مشکلی است که از بیرون متوجه شخص گردد. پس اگر کسی در موقعیت «سلامت» و «امنیت» کامل قرار گیرد، به وضع مطلوبی رسیده است که با هیچ گونه چالش و رنجی مواجه نخواهد بود. و منزلگاه نهایی انسان، چنین موقعیتی است.

ب. چون مورد تحیت و سلام قرار گرفتن، و ایمن بودن، جامع تمام خوبی‌هایی است که از غیر به انسان می‌رسد.

توضیح تخصصی انسان‌شناسی

آنان که با ما مواجهه دارند، یا مواجهه‌شان در راستای کمال ماست (برخوردشان با ما تحیت و سلام است) یا در راستای فروکاستن و ضربه زدن به ما (برخوردشان مایه نامن کردن زندگی ماست). در آیات قبل، سخن از این بود که بعد از آفرینش انسان، بالافصله شیطان در مقابلش ایستاد و قسم خورد که همه را گمراه کند؛ و تا وارد قیامت نشده‌ایم، با اخوابی او (و مواجهه‌هایی که می‌خواهد به ما ضربه بزند) روپروریم. اما با ورود در بهشت، دیگر تمام مواجهه‌هایی که با ما می‌شود، در راستای خیر و خوبی ماست: با تحیت وارد می‌شویم و از هر مواجهه نامطلوبی ایمن ایم.

ج. ...

۲) «اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِنِينَ»

با اینکه در آیه قبل فرمود، متین در بهشتند، در این آیه می‌فرماید: وارد بهشت شوید. چرا؟

الف. آخرت باطن دنیاست. متین حقیقتا در بهشت‌اند؛ اما در دنیا، غالباً کسی متوجه این نمی‌شود؛ و روز قیامت است که این حقیقت آشکار می‌گردد و پیش روی همگان به آنها می‌گویند: به بهشت وارد شوید.

ب. اگرچه آخرت باطن دنیاست و آنها حقیقتا در بهشت‌اند؛ اما هنوز تهدید دشمن بیرونی و درونی وجود دارد؛ و این آیه تاکید می‌کند که از این پس در حالی وارد بهشت شوید که از هرگونه تهدید درونی (مرض) و بیرونی (نامنی) مصونید، و هرکه با شما مواجه می‌شود، مواجهه‌اش، سلام و تحیت و خیرخواهی است. (توضیح بیشتر در تدبیر ۱)

ترجمه

و برکنديم آنچه از کينه در سينه های آنان بود، برادرانه بر تخت هايي روبروي هم اند.

ميلاد امام حسن عسکري عليه السلام مبارك باد

باباى مهربان «امام زمان»، حسن

ميخوانمت به طرز زمان هاي كودكيم

اي باني زيارت ما شيعيان «حسن»

بنيان گذار كرب و بلا روز اربعين

نکات ترجمه اي

«نَرَعْنَا» ماده «نزع» به معنای کندن و برکشیدن از جایگاه خود است که در جلسه ۲۴۷ درباره اين ماده توضيح داده شد.

«غِلٌ»

از ماده «غلل» است. درباره اينکه اصل اين ماده چيست، بين اهل لغت اختلاف است. ظاهرا در اصل اين ماده، معنای خلال چيزى قرار گرفتن و نوعى ثبات ايجاد کردن، لحاظ شده است (معجم المقايس اللعنه، ج ۴، ص ۳۷۵) و ظاهرا به همين جهت است که برخى آن را به معنای چيزى که زره و واسطه چيز دیگر قرار گيرد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۱۰) و يا به معنای داخل کردن چيزى در چيز دیگر که موجب تغيير و تحولی در آن شود، دانسته‌اند (التحقيق في الكلمات القرآنية الكريمة، ج ۷، ص ۲۵۶). از مشتقات رايح اين ماده در زبان عربى، «غلل» است، که آبي است که بين درختان جاري است ويا «غلالة» که لباسی است که زير لباس اصلی می‌پوشند.

این ماده جمعا ۱۶ بار در قرآن کريم به کار رفته است که از مشتقات قرآنی اين کلمه می‌توان از «غلل» و زنجير (جمع آن: اغلال) نام برد [چيزى که بين اعضای بدن قرار می‌گيرد و مانع تحرك دلخواه آن می‌شود]; و در قرآن کريم، علاوه بر «غلل»: زنجير» و «اغلال: زنجيرها»، اين معنا به صورت مفعول (مغلوله: دست‌بسته؛ اسراء/۲۹؛ مائدہ/۶۴) و فعل (غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ: دستانشان بسته باد؛ مائدہ/۶۴؛ خُذُوا فَغُلُوْهُ: بگيريد و در زنجيرش کنيد، حافظه/۳۰) هم به کار رفته است.

كاربرد دیگر ش در قرآن کريم همین تعبيير «غلل» است که به معنای «کينه» و «دشمنی» می‌باشد که فعل آن بر وزن «غلل» می‌باشد [که اين فعل در قرآن به کار نرفته]; و توجه شود که وزن «غلل يغلل»، که در قرآن کريم به کار رفته (و ما کان لَنَبِيًّا أَنْ يَغْلِلَ وَمَنْ يَغْلِلُ... آل عمران/۱۶۱) به معنای خيانت کردن می‌باشد (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۹۹)

«سُرُرٌ»

ماده «سرر» ظاهرا در دو معنا به کار می‌رود. يکي مخفی کردن (سر) و دیگري به معنای «خالص» از هر چيزی است که سرور به معنای خوشحالی از اين معنای دوم است از اين جهت که شخص مسرور خالي از حزن و وضعیت نامطلوب است.

(معجم المقايس اللげ، ج ۳، ص ۶۸).^۱ «سرر» جمع «سریر» است و به معنای جایگاه بلندمرتبه [تخت شاهانه] ای است که محل سرور می‌باشد (مجمعالبيان، ج ۶، ص ۵۲۰؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۰۴)

حدیث

۱) زید بن ابی اوفری می‌گوید: بر رسول خدا ص در مسجدش وارد شدم (و سپس حکایت اینکه پیامبر ص بین مسلمانان عقد اخوت برقرار کرد را نقل می‌کند؛ سپس می‌گوید)

حضرت علی ع به پیامبر ص گفت: جانم رفت پشتمن شکست که دیدم کاری برای همه اصحاب انجام دادی غیر از من؛ اگر این ناشی از خشمی است که بر من گرفته‌اید شما بزرگوار و صاحب اختیارید.

رسول خدا ص به او فرمود: به کسی که مرا به حق مبعوث کرد تو را به تاخیر نینداختم مگر برای خودم، چرا که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؛ و تو برادر من و وارث منی.

علی ع گفت: رسول خدا！ چه چیزی از تو به ارث می‌برم؟
فرمود: آنچه پیامران قبل از من به ارث گذاشتند.

گفت: پیامران قبل از تو چه به ارث گذاشتند؟

فرمود: کتاب خدا و سنت پیامرشان؛ و تو همراه من در قصری در بهشت هستی، همراه با فاطمه، دخترم؛ و تو برادر و رفیق منی؛ سپس پیامبر ص تلاوت کردنده: «برادرانه بر تخت‌هایی رو بروی هماند» همدیگر را در راه خدا دوست دارند و به همدیگر می‌نگرنند.

^۱ البته برخی خواسته‌اند سرور را هم به همان معنای سر برگردانند و گفته اند از این جهت سرور است که خوشحالی‌ای است که انسان در خود مخفی می‌کند (المفردات، ص ۴۰۵) و یا از این جهت بر می‌گردد که سر به معنای مخفی و باطن است و از همینجا معنای «خالص» که باطن هر چیزی است گرفته شده و از اینجا معنای «سرور» [طبق توضیح معجم مقاییس] گرفته شده است (التحقيق فی کلمات القرآن الكريم، ج ۵، ص ۱۰۴) اما در مورد اول مشتقاتی مثل «سریر» نشان می‌دهد که سرور لزوماً به معنای خوشحالی مخفی نیست و سخن دو هم بوضوح تکلف‌آمیز است.

این حدیث با سندهای متعدد و عبارات مشابه توسط شیعه (تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ الروضۃ فی فضائل امیر المؤمنین ع (ابن شاذان القمی)، ص ۷۷) و سنی (فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۶۶؛ مناقب ابن المغازلی، ص ۳۷؛ الثقات

١. فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ زَكَرِيَا الْعَطْفَانِيَّ مُعْنَعًا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ [رَسُولُ اللَّهِ ص] وَنَحْنُ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ فَقَامَ فَحَمَدَ اللَّهَ [تَعَالَى] وَأَشْنَى عَلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي مُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا فَاحْضُوهُ وَعُوهُ وَلَيَحَدُثَ مَنْ بَعْدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَ لِرِسَالَتِهِ خَلْقَهُ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ يَصْطَفِنِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ أَسْكَنَهُمُ الْجَنَّةَ وَإِنِّي مُصْطَفٌ مِنْكُمْ مَنْ أَحِبُّ أَنْ أَصْطَفَهُ وَأَوْخِي [لِمَوَاحِنِ] بَيْنَكُمْ كَمَا آخَى اللَّهُ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ فَذَكَرَ كَلَامًا فِيهِ طُولُ قَالَ عَلَيْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [ع] لَقَدِ اتَّقَطَعَ ظَهْرِيَ وَذَهَبَ رُوحِي عِنْدَ مَا صَنَعْتَ بِاصْحَابِكَ [مَا صَنَعْتَ غَيْرِي] فَإِنْ [كَانَ مِنْ] سَخْطَةِ يَكَ عَلَىَّ فَلَكَ الْعُتْبَى وَالْكَرَامَةُ [وَكِرَامَة] فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَالَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ مَا أَنْتَ مِنِّي إِلَّا بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَنِيَّ بَعْدِي وَمَا أَخْرُكَ إِلَّا لِنَفْسِي فَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي قَالَ وَمَا الَّذِي أَرْثَ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا وَرَثْتَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِي [قَالَ وَمَا وَرَثْتَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِكَ] قَالَ كِتَابَ رَبِّهِمْ وَسُنْنَةَ نَبِيِّهِمْ أَنْتَ مَعِي يَا عَلَىِّ فِي قَصْرِيِّ فِي الْجَنَّةِ مَعَ فَاطِمَةَ بِنْتِي هِيَ زَوْجُكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْتَ رَفِيقِي ثُمَّ تَلَى رَسُولُ اللَّهِ صِ إِخْوَانِي عَلَى سُرُورِ مُتَقَابِلِينَ الْمُتَحَايَّبِينَ فِي اللَّهِ يَنْظُرُ بَعْضَهُمْ إِلَى بَعْضٍ.

٢ . عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَهُ وَسَلَّمَ، قَالَ: إِنِّي مُؤَاخِرٌ بَيْنَكُمْ، كَمَا يُؤَاخِرُ اللَّهُ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ يَا أَخِي، أَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ «إِخْوَانًا عَلَى سُرُورٍ مُتَقَابِلِينَ» الْأَخْلَاءُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضِ السَّلَامِ: يَا أَخِي، أَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ «إِخْوَانًا عَلَى سُرُورٍ مُتَقَابِلِينَ» الْأَخْلَاءُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضِ

١١٣٧- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ حَبْلَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَبْدِ الْجَبَارِ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسْنَيْنِ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّعْدِيِّ الْبَصْرِيِّ فِي جُمَادَى الْأَوَّلِ سَنَةِ إِحْدَى وَ ثَلَاثِينَ وَ مِائَتِينَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمُؤْمِنِ بْنُ عَبَادِ الْعَبْدِرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ مَعْنَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرْجِيلَ عَنْ رَيْدِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسْجِدَه فَقَالَ أَيْنَ فُلَانُ أَيْنَ فُلَانٌ فَجَعَلَ يَنْظُرُ فِي وُجُوهِ أَصْحَابِهِ وَيَنْقَدِّهِمْ وَيَبْعَثُ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَوَافَّوْا عِنْهُ فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَتَشَى عَلَيْهِ فَآخَى بَيْنَهُمْ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ حَدِيثَ الْمُواخَاهَةِ بَيْنَهُمْ فَقَالَ عَلَيْهِ لَقَدْ ذَهَبَتْ رُوحِي وَانْقَطَعَ ظَهْرِي حِينَ رَأَيْتُكَ فَعَلْتُ بِأَصْحَابِكَ مَا فَعَلْتَ غَيْرِي فَإِنْ كَانَ هَذَا مِنْ سَخْطٍ عَلَى فَلَكَ الْعُتْبَى وَالْكَرَامَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي يَعْتَشُنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرَتْكَ إِلَيَّ لِنَفْسِي وَأَنْتَ مِنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا يَنْبَئُ بَعْدِي وَأَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي قَالَ وَمَا أَرْتُ مِنْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ مَا وَرَثَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِي قَالَ وَمَا وَرَثَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِكَ قَالَ كِتَابُ اللَّهِ وَسُنْنَةُ نَبِيِّهِ وَأَنْتَ مَعِي فِي قَصْرِي فِي الْجَنَّةِ مَعَ فَاطِمَةَ ابْنِتِي عَ وَأَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي ثُمَّ تَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «إِخْوَانًا عَلَى سُرُورٍ مُتَقَابِلِينَ» الْمُتَحَابِيُّونَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ.

٤ . أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَى بْنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَوْذَبٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الزَّعْفَرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَيْشَةَ حَدَّثَنِي نَصْرُ بْنُ عَلَى حَدَّثَنِي عَبْدُ الْمُؤْمِنِ بْنُ عَمَّارَ بْنِ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ مَعْنٍ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرْجِيلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ عَنْ زَيْدٍ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَفَّاقَ إِنِّي مُواخِي بَيْنَكُمْ كَمَا آخِي اللَّهُ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيَّ عَ اَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةُ «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرِ مُتَقَابِلِينَ» الْأَخْلَاءُ فِي اللَّهِ يَتَبَرَّعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ

لأحمد بن حنبل ج ٢ ص ٦٣٨، حديث ١٠٨٥

حدَّثَنَا عبدُ اللهِ قَتَنَا حُسْيَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْذَّارِعُ قَتَنَا عَبْدُ الْمُؤْمِنِ بْنُ عَبَادٍ قَالَ: نَا يَزِيدُ بْنُ مَعْنَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شُرَحْبِيلَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلَهُ وَ] سَلَّمَ مَسْجِدَهُ، فَذَكَرَ قِصَّةً مُؤَاخَاهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلَهُ وَ] سَلَّمَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ عَلَىٰ، يَعْنِي لِلنِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلَهُ وَ] سَلَّمَ: لَقَدْ ذَهَبَتْ رُوحِي، وَانْقَطَعَتْ ظَهِيرَى، حِينَ رَأَيْشُكَ فَعَلْتَ بِأَصْحَابِكَ مَا فَعَلْتَ غَيْرِي، إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ سَخَطِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَكَ الشُّعْبَى وَالْكَرَامَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَالَّذِي بَعَثْنَى بِالْحَقِّ، مَا أَخْرَتْكِ إِلَّا لِنَفْسِي، فَإِنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَآتَى بَعْدِي، وَإِنْتَ أَخِي وَوَارِثِي»، قَالَ: وَمَا أَرْتُ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَا وَرَثَ الْأُنْبِيَاءُ قَبْلِي»، قَالَ: وَمَا وَرَثَ الْأُنْبِيَاءُ قَبْلَكَ؟ قَالَ: «كِتَابُ اللَّهِ، وَسُسَّةُ نَبِيِّهِمْ»، وَإِنْتَ مَعِي فِي قَصْرٍ فِي الْجَنَّةِ، مَعَ فَاطِمَةَ ابْنِتِي، وَإِنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي، ثُمَّ تَلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلَهُ وَ] سَلَّمَ: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُورِ مُتَقَابِلِينَ» (الحجر/٤٧) الْمُتَحَابُونَ فِي اللَّهِ يُنْظَرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ.

۲) در کتب اهل سنت روایتی نقل شده است که:

حضرت علی ع به پیامبر ص گفت: رسول خدا! کداممان را بیشتر دوست داری؟ مرا یا فاطمه را؟

فرمود: فاطمه نزد من محبوتر از توست و تو برایم عزیزتر از فاطمه‌ای! و گویی که من تو هستم؛ و تو را می‌بینم که در بر حوض [کوثر] ایستاده مردم را سیراب می‌کنی و آنجا ظرف‌هایی به اندازه تعداد ستارگان مهیاست و همانا من و تو و حسن

١ . عند قدوم النبي صلى الله عليه و آله و سلم المدينة و مؤاخاته مع الأصحاب، فقال على بن أبي طالب: يا رسول الله ذهب روحي و انقطع ظهرى حين رأيتك فعلت بأصحابك ما فعلت، فان كان من سخطة على فلك العتبى و الكرامة! قال: و الذى بعثنى بالحق، ما أخْرَتْك إِلَّا لِنفْسِي و أنت منى بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبى بعدى، و أنت أخي و وارثى، قال [على]: يا رسول الله أرث منك؟ قال ما ورثت الأنبياء قبلى، قال: و ما ورثت الأنبياء قبلك؟ قال: كتاب الله و سنته نبئهم، و أنت معى فى قصرى فى الجنة مع فاطمة ابنتى، ثم تلا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إِخْوَانًا عَلَى سُرِّ مُنْقَابِلِينَ الآية.

٢ . حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلَىٰ، نَاهُ بْنُ عَبَادٍ الْعَبْدِيُّ، نَاهُ بْنُ مَعْنٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شُرْحَبِيلَ، عَنْ رَجُلٍ، مِنْ قُرَيْشٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أُوفَى، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسْجِدَ الْمَدِينَةِ فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنِّي فُلَانٌ بْنُ فُلَانٍ، وَيَعْثُرُ إِلَيْهِمْ حَتَّىٰ اجْتَمَعُوا عِنْدَهُ فَقَالَ: «إِنِّي أَحَدُكُمْ بِحَدِيثٍ فَاحْفَظُوهُ وَعُوْهُ وَحَدُّثُوْهُ مِنْ بَعْدِكُمْ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَصْطَفَنِي مِنْ خَلْقِهِ خَلْقًا» ثُمَّ تَلَّاهُ هَذِهِ الْآيَةَ {اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ} [الحج: ٧٥] خَلْقًا [ص: ١٧١] يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ، وَإِنِّي مُصْطَفٌ مِنْكُمْ مَنْ أَحَبَّ أَنْ أَصْطَفَهُ وَمُؤْخَرٌ بَيْنَكُمَا كَمَا أَخَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ ... فَقَامَ عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَهَبَتْ رُوحِي وَانْقَطَعَ ظَهْرِي حِينَ رَأَيْتُكَ فَعَلْتُ بِأَصْحَابِكَ مَا فَعَلْتَ غَيْرِي فَإِنْ كَانَ مِنْ سَخْطَةِ عَلَىٰ فَلَكَ الْعُتْبَىُ وَالْكَرْمَةُ قَالَ: «وَالَّذِي يَعْتَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرَتُكَ إِلَيَّ لِنَفْسِي؛ فَإِنَّ مَنِ يَمْنَأَهُ هَارُونُ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي بَعْدِي، فَإِنَّ أَخِي وَأَرَاثِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرَثُ مِنْكُمْ؟ قَالَ: «مَا وَرَثَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ قَبْلَكَ» قَالَ: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسَنَةُ نَبِيِّهِمْ، أَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي» ثُمَّ تَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْآيَةَ {إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرِ مُتَقَابِلَيْنَ} [الحجر: ٤٧] الْأَخْلَاءُ فِي اللَّهِ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ

^۳. همان حدیث قبل، فقط در ابتدای سندش این اضافه را دارد: ح ۵۱۴۶ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْحَاقَ التَّسْتَرِيُّ، ثُمَّ نَصْرُ بْنُ عَلَىٰ... .

و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در بهشتیم «برادرانه بر تخت‌هایی روبروی هم» آن گونه که هیچکس پشت همنشینش را نمی‌بیند.

المعجم الاوسط للطبراني، ج ۷، ص ۳۴۳، ح ۷۶۷۵؛ مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۷۳؛ کشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۱،

ص ۳۲۵

حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى، ثَنَانِ الْحَسَنُ بْنُ كَثِيرٍ، ثَنَانِ سَلْمَى بْنُ عَقْبَةَ الْحَافِيُّ الْيَمَامِيُّ، ثَنَانِ عَكْرَمَةَ بْنُ عَمَّارٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ عَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ: أَنَا أَمْ فَاطِمَةُ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَعْزَّ عَلَى مِنْهَا، وَكَائِنٌ بِكَ وَأَنْتَ عَلَى حَوْضِي تَذُوَّدُ عَنْهُ النَّاسُ، وَإِنَّ عَلَيْهِ لَأَبْارِيقَ مِثْلَ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَإِنِّي وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَينُ وَفَاطِمَةُ وَعَقِيلُ وَجَعْفَرُ فِي الْجَنَّةِ إِخْوَانًا عَلَى سُرُورِ مُتَقَابِلِينَ، وَأَنْتَ مَعِي وَشَيَعْتُكَ فِي الْجَنَّةِ؛ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُورِ مُتَقَابِلِينَ» (الحجر/٤٧) لَا يَتَنَظَّرُ أَحَدُهُمْ فِي قَفَا صَاحِبِهِ.^۱

(۳) از امام صادق ع در ضمن روایتی طولانی خطاب به شیعیان واقعی نقل شده است:

به خدا سوگند شمایید که خداوند عز و جل درباره‌تان فرمود: «وَبِرَكَنْدِيمْ آنچه از کینه در سینه‌های آنان بود، برادرانه بر تخت‌هایی روبروی هماند» همانا شیعیان ما صاحبان چهار چشم هستند: دو چشم در سر و دو چشم در دل؛ بدانید که همه خلائق این گونه‌اند، جز اینکه خداوند چشمان [دل] شما را باز کرد و چشمان آنها [= دشمنان اهل بیت ع] را کور گرداند.

الکافی، ج ۸، ص ۲۱۴-۲۱۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۴

۲۶۰ - عَدَدُهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمْوُنٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: ... أَنْتُمْ وَاللَّهِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَنَرَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍ إِخْوَانًا عَلَى سُرُورِ مُتَقَابِلِينَ» إِنَّمَا شَيَعْتُنَا أَصْحَابُ الْأَرْبَعَةِ الْأَعْيُنِ عَيْنَانِ فِي الرَّأْسِ وَعَيْنَانِ فِي الْقَلْبِ أَلَا وَالْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ كَذِلِكَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَتَحَ أَبْصَارَكُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ.^۲

۱. این دو حدیث هم در کتب اهل سنت در همین راستاست:

۱) حدَّثَنَا أَبُو سَعْدٍ السَّعْدِيُّ إِمْلَاءً فِي الْجَامِعِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عُثْمَانَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ السَّقَاءِ بِوَاسِطِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ حَمَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ الضَّيْفِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفِيَّانُ التُّوْرِيُّ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبَّاسِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَنَرَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍ إِخْوَانًا عَلَى سُرُورِ مُتَقَابِلِينَ قَالَ: نَزَّلَتْ فِي عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَحَمْزَةَ، وَجَعْفَرِ وَعَقِيلِ وَأَبِي ذَرَّ وَسَلْمَانَ وَعَمَّارِ وَالْمِقْدَادِ، وَالْحَسَنِ وَالْحُسَينِ عَ (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۴۱۳)

۲) حدَّثَنِي أَبِي، نَا سُفِيَّانُ، عَنْ أَبِي مُوسَى وَهُوَ إِسْرَائِيلُ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «فِينَا وَاللَّهِ نَزَّلَتْ {وَنَرَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍ إِخْوَانًا عَلَى سُرُورِ مُتَقَابِلِينَ} (السنة لعبد الله بن احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۷۳؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۹۷)

۲ احادیث زیر هم همگی در مقام تطبیق این آیه بر شیعیان است (همچنین حدیثی که در پاورپوینت جلسه ۲۸۱ آمد)

فُرَاتُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلَى الْكِسَائِيُّ مُعْنِعًا عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ وَعَلَى كَتَفِهِ مُطَرَّفٌ مِنْ خَزْ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا يُبَيِّنُ اللَّهُ شَيْعَكُمْ عَلَى مَحَبِّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ [قال] أَ وَلَمْ يُؤْمِنْ قَلْبُكَ قَالَ بَلَى [إِلَّا] إِنَّ فِي قَلْبِي قَرْحَةً

این احادیث را برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

۴) نامه‌ای را که امیرالمؤمنین ع به محمد بن ابی‌بکر و مردم مصر نوشته، با این جملات به پایان رسانده است:

الغارات (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۱۵۹؛ الأمالی (للمفید)، ص ۲۶۹؛ الأمالی (للطوسی)، ص ۳۱

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْيَايَةَ قَالَ: كَتَبَ عَلَىٰ عَ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ مِصْرِ...
...جَعَلَ اللَّهُ خُلَّنَا وَإِيَّاكُمْ خُلَّهُ الْمُتَقَبِّلِينَ وَوُدُّ الْمُخْلَصِينَ وَجَمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي دَارِ الرَّضْوَانِ «إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُّ مُتَقَابِلِينَ»

إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَخْسِنُوا يَا أَهْلَ مِصْرِ مُؤَازِّرَةً مُحَمَّدٍ وَأَنْبَتُوا عَلَىٰ طَاعِنَكُمْ تَرِدُوا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ ص.

۵) در برخی کتب اهل سنت این حدیث نبوی هم روایت شده است:

الایمان لابن منده، ج ۲، ص ۸۱۴؛ شعب الایمان (ابوبکر بیهقی)، ج ۱، ص ۵۳۱^۱

أَنْبَأَ عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ أَيُّوبَ، قَالَ: ثَنَا مُعاَذُ بْنُ الْمُشَّى، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمِنْهَالِ، ثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرْيَعَ، ثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرْوَبَةَ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدُورِيِّ، عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلَّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُّ مُتَقَابِلِينَ» (الحجر ۴۷)، قَالَ: يَخْلُصُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الصَّرَاطِ فَيُحْبِسُونَ عَلَىٰ قَنْطَرَةِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيُقْتَصُّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ مَظَالِمُ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا، حَتَّىٰ إِذَا هَذَبُوا، وَنُفِّعُوا أُذْنَ لَهُمْ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ، فَوَاللَّهِ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَا هُدَى بِمَنْزِلَهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلَهِ فِي الدُّنْيَا.

تدبر

۱) «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلَّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُّ مُتَقَابِلِينَ»

شاید اگر در زندگی خود بنگریم حجم عظیمی از مشکلات ما ناشی از کدورتهایی است که بین ما و دیگران وجود دارد؛ و بهشت جایی است که:

۱. بین افرادش هیچ کینه و کدورتی نیست (نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلَّ)؛

و روابط آنجا، نه فقط عادلانه، بلکه:

۲. برادرانه (إِخْوَانًا)، و

۳. در اوج سرور و شادی (عَلَىٰ سُرُّ)، و

[فَرْحَةٌ] ثُمَّ قَالَ لِخَادِمِهِ أَتَنْتَ [آتَتِي] بِيَضْأَةَ [فَاتَاهُ بِيَضْأَةَ] بِيَضَاءَ فَوَضَعَهَا عَلَىٰ النَّارِ حَتَّىٰ نَضَجَتْ ثُمَّ أَهْوَى بِأَقْسِرٍ فِي النَّارِ [وَ] قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي أَنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ هَوَى مُبْعَضُونَا فِي النَّارِ هَكَذَا ثُمَّ أَخْرَجَ صُفْرَةَ فَأَخْدَهَا [فَوَضَعَهَا] عَلَىٰ كَفَهِ الْيَمْنَى ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ إِنَّا لَصَفْوَةُ اللَّهِ كَمَا هَذِهِ الصُّفْرَةُ هَذِهِ الْبِيَضَةُ ثُمَّ دَعَا بِخَاتِمِ فِضَّةِ فَخَالَطَ الصُّفْرَةَ مَعَ الْبِيَاضِ وَالْبِيَاضَ مَعَ الصُّفْرَةِ ثُمَّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبائِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ شَيْعَنَا هَكَذَا بِنَا مُخْتَلِطِينَ وَشَيْكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ثُمَّ قَالَ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُّ مُتَقَابِلِينَ. (تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۲۷)

عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله ع قال ليس منكم رجل ولا امرأة إلا و ملائكة الله يأتونه بالسلام، وأنتم الذين قال الله: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلَّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُّ مُتَقَابِلِينَ» (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۴)

۱. سند کتاب دوم تا جایی متفاوت است: ح ۳۳۹ - أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرُو مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَدِيبُ، أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ الْإِسْمَاعِيلِيُّ، أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ سُفْیَانَ، وَأَبُو يَعْلَىٰ قَالَ: حَدَثَنَا مُحَمَّدٌ وَهُوَ أَبُنُ الْمِنْهَالِ...

۴. همه کارها روپروری هم و بدون هرگونه پنهانکاری است (مُتَقَابِلِينَ)

خداؤند چنین بهشتی را روزی همه ما گرداند؛ ان شاء الله.

۲) «وَنَزَّعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلَّ إِخْوَانًا...»

ممکن است بهشتیان در دنیا به خاطر سوءتفاهم‌ها و ... نسبت به هم کینه و کدورتی در دل داشته باشند؛ اما وقتی بدانها گفته می‌شود وارد بهشت شوید، هر آنچه از کینه و کدورت و دشمنی در سینه‌های آنان بوده، از دل آنها کنده می‌شود و در بهشت، در کمال صفا و بدون هیچ کدورتی از هم، برادرانه در برابر هم قرار می‌گیرند.

ثمره انسان‌شناسی

وجود کدورت و کینه بین دو گروه همواره بدین معنا نیست که یکی بر باطل است؛ چرا که ممکن است در واقع، ممکن است انسانهای بسیار خوب و برق (که همان بهشتیان هستند) در همین دنیا نسبت به هم کدورت و کینه پیدا کنند؛ که البته در قیامت که همه حقایق آشکار می‌شود، این کدورت رفع می‌شود و معلوم می‌شود کدورت آنها بجا نبوده و مثلًا ریشه در تحلیل اشتباهی از وضع همدیگر داشته است.^۱

۳) «... عَلَى سُرُّ مُتَقَابِلِينَ»

آوردن تعبیر «روپروری هماند» چه نکته‌ای دارد؟

الف. چنانکه از عبارت پایانی حدیث^۲ نیز فهمیده می‌شود، این تعبیر به طور استعاری اشاره دارد به اینکه، برخلاف افرادی که در دلشان غل و کینه است، در بهشت کسی [از پشت سر] دنبال عیب‌های دیگران نمی‌گردد (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۷۷)

ب. اشاره است به آنکه در آنجا غیبت و پشت سر یکدیگر بدگویی کردن وجود ندارد. (تفسیر خسروی، ج ۵، ص ۱۳۱)

ج. شاید اشاره است که هیچ پنهانکاری‌ای در آنجا در کار نیست؛ و انسانها نیازی به مخفی کردن آنچه در درون دارند، ندارند.

د. ...

۴) «وَنَزَّعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلَّ إِخْوَانًا...»

کینه توڑی با برادری سازگار نیست، برای اینکه برادری حاصل شود باید کینه‌ها و کدورتها را کنار گذاشت. (تفسیر نور،

ج ۶، ص ۳۳۸)

۵) «وَنَزَّعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلَّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُّ مُتَقَابِلِينَ»

آیات سوره حجر از مساله خلقت انسان شروع کرد بلا فاصله سراغ شیطان رفت و دو دسته اصلی‌ای را که به خاطر اغوای شیطان در عالم پدید می‌آیند، بر شمرد و آنگاه سراغ سرنوشت نهایی این دو دسته رفت:

۱. آقای قرائتی مطلب را این گونه توضیح داده‌اند: «قهر و نارضایتی و عدم تحمل یکدیگر، همه جا نشانه حق بودن یکی و باطل بودن دیگری نیست؛ زیرا گاهی دو نفر با اینکه اهل بهشت هستند و هدفی مقدس دارند، لکن هر کدام از یک زاویه به مسئله می‌نگرند و کار دیگری را باطل می‌پندازند و نسبت به او عصبانی می‌شوند، که در قیامت همه کدورت‌ها با اراده خداوند زدوده می‌شود». (تفسیر نور، ج ۶، ص ۳۳۸)

وقتی سخن از پیروان شیطان شد، بیان شد که «وَعْدَهُ كَاه» آنها جهنم است (که بنوعی دلالت می‌کند بر وضعیت نهایی آنها) که برای ورودشان، هفت درب اختصاص یافته است. اما وقتی سخن از تقویت‌پیشگان شد، از اینکه آنان در بهشت‌ها و چشم‌های سارها «هستند» (که بنوعی دلالت می‌کند بر وضعیت فعلی آنها) سخن به میان آمد؛ و با اینکه می‌دانیم بهشت هم، نه یک درب، بلکه درهای متعددی دارد (ص/۵۰؛ زمر/۷۳) اما نه تنها در اینجا سخنی از درهای متعدد به میان نیامد و فقط از ورود سلامت و ایمن سخن گفته شد (آیه ۴۶)؛ بلکه بر اینکه اگر دلخوری‌ای هم قبل نسبت به هم‌دیگر داشته‌اند برداشته می‌شود، تاکید گردید (آیه ۴۷).

نکته تخصصی انسان‌شناسی

شاید بتوان گفت تحلیل فوق نشان می‌دهد که هر دو گروه در میان خود انواعی دارند و اختلافاتی میانشان هست؛ در جهنمیان این اختلاف و تعددشان که موجب آزارشان می‌شود، همچنان باقی است؛ اما بهشتیان، اگرچه اختلاف دارند، و حتی در دنیا نیز به دلایل مختلف از هم‌دیگر دلخور بوده‌اند، اما دیگر هیچ اختلافی که مایه رنجش‌شان شود، باقی نمی‌ماند؛ و لذا در آیه قبل بر ورود سلام و ایمن آنها تاکید کرد و در این آیه بر اینکه همه کدورتهای بین آنها را می‌زداییم.

۱۳۹۵/۱۰/۱۹

لَا يَمْسُهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَّ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجٍ

۲۸۷ سوره حجر (۱۵) آیه ۴۸

ترجمه

در آنجا رنجی بدانها دست نیابد و آنها از آن بیرون‌شدنشان نیستند.

نکات ترجمه

«نصب»

ماده «نصب» دلالت می‌کند بر «بر پا داشتن و مستقیم نگه داشتن چیزی»؛ و «النَّصْبُ» سنگی بوده که به عنوان بت برپا می‌داشته و می‌پرستیده‌اند که جمع آن «نَصَابٌ» و «نُصُبٌ» و «أَنْصَابٌ» است که دوتای اخیر در قرآن کریم آمده (وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ، مائده/۳؛ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَذْلَامُ، مائدۀ/۹۰) و «نصب» به معنای رنج و زحمت و خستگی می‌باشد از این جهت که گویی انسان به اندازه‌ای صاف بایستد که رمقش تمام شود؛ از این کلمه اسم فاعلش هم در قرآن کریم آمده است (عَامِلَةٌ ناصِبَةٌ؛ غاشیۀ/۳). «نصب» هم به عنوان حظ و بهره شخص از چیزی است، ظاهرا از این جهت که گویی آن سهم برای شخص مورد نظر برپا داشته شده است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۰۸؛ معجم المقايس اللغوی، ج ۵، ص ۴۳۴)

حدیث

۱) از پیامبر اکرم ص روایت شده است:

یک وجب از بهشت، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَ شِبْرُ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.

۲) اميرالمؤمنين ع در خطبهای فرمودند:

و بدانید که «کسی که تقوای الهی پیشه کند، خداوند برایش قرار می دهد راه خروجی» از فتنهها و نوری از ظلمتها؛ و او را در آنچه آرزو داشت جاودان سازد، در منزلی که نشان کرامت او دارد، در خانه‌ای که برای خود بنا کرد، سایه آن عرش اوست، و روشنی اش تجلی عظمت او، و زائران آن فرشتگان او، و دوستان و همدمانش پیامبران او.

پس [در رسیدن] به معاد بشتاید! و بر اجل پیشی گیرید! که نزدیک است رشته آرزوی مردمان گستته گردد، و مرگ ناگهان بر آنان جسته، و در توبه به روی شان بسته. شما همچون کسانی هستید که پیش از شما بدان جهان رهسپار شدند، سپس بازگشتن به دنیا را خواستار شدند. شما رهگذرانید، به راه افتاده، و خانه‌ای را که از آن شما نیست، وانهاده. شما را گفته‌اند این خانه را واگذارید، و فرموده‌اند از آن توشه بردارید.

[ادame این خطبه که درباره جهنم است، در جلسه ۲۸۲ حدیث ۲ (و فراز دیگری از این خطبه در جلسه ۷۴، حدیث^۳

گذشت.]

نهج البلاغة، خطبه ۱۸۳، (اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۱۹۵)

قال أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ :

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتْنِ وَنُورًا مِنَ الظُّلْمِ وَيُخْلِدُهُ فِيمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ وَيُنْزِلُ الْكَرَامَةَ عِنْهُ فِي دَارِ اصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ ظِلَّهَا عَرْشُهُ وَنُورُهَا بَهْجَتُهُ وَرُؤْرُهَا مَلَائِكَتُهُ وَرُفَاقُهَا رُسُلُهُ فَبَادِرُوا الْمَعَادَ وَسَابُقُوا الْأَجَالَ فَإِنَّ النَّاسَ يُوَشِّكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأُمَّلُ وَيَرْهَقُهُمُ الْأَجَلُ وَيُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ فَقَدْ أُصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجُعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَأَنْتُمْ بَنُو سَيِّلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارِ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَقَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْأَرْتَحَالِ وَأُمْرَتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ...

تدبر

۱) لا يَمْسِهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجٍ

انسان در دنیا برای رسیدن به خواسته‌هایش به زحمت و رنج می‌افتد؛ و بعد از مدتی نیز هرچه به دست آورده و هر موقعیتی را که کسب کرده، از دست می‌دهد [حداقل با مرگ]؛ اما در بهشت، برای مهیا شدن دلخواه‌ها، هیچ رنج و زحمت و خستگی‌ای در کار نیست (مجمع‌البيان، ج ۶، ص ۵۲۱)؛ و این نعمت‌ها را هم هیچگاه از انسان نمی‌گیرند.

۲) لا يَمْسِهُمْ فِيهَا نَصَبٌ...

نفرمود در آنجا آنها رنج نمی‌کشند، بلکه فرمود: در آنجا رنجی آنها را «مس» نمی‌کند. (مس کردن = لمس کردن، تماس برقرار کردن)؛ یعنی در آنجا رنج اصلا سراغشان نمی‌آید و تماسی با آنها ندارد.^۱

^۱ در جای دیگر قرآن کریم، وقتی می‌خواهد با کلمه «نصب» خسته شدن را برساند می‌فرماید: لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرَنَا هَذَا نَصَبًا (كهف/٦٢) و از ملاقات با خستگی سخن می‌گوید. اما در این آیه ارتباط با «نصب» نه تنها در حد ملاقات، بلکه حتی در حد تماس هم انکار شده است.

زندگی دنیوی ما چنان با رنج و خستگی آمیخته است که اینها را دو امر درونی، و از عوارض عادی و طبیعی زندگی قلمداد می‌کنیم؛ و بسیاری از مکاتب روان‌شناسی بحث‌های مفصلی دارند درباره ضرورت کنار آمدن با رنج و سختی‌ها و قبول آنها به عنوان جزء لاینفک زندگی؛ و گویی نمی‌توان زندگی بی‌رنج و خستگی‌ای داشت.

شاید این آیه می‌خواهد بگوید که چنین وضعیتی مربوط به زندگی دنیاست؛ اما در زندگی حقیقی انسان، رنج و زحمت جایی ندارد؛ و رنج، امری است خارج از انسان، که در بهشت، این امر حتی اندک تماسی با انسان برقرار نمی‌کند.

البته چنین وضعیتی فقط در بهشت (فیها) رخ می‌دهد؛ و مدام که در دنیا هستیم، نباید چنین سودایی در سر پروراند.

(۳) «...وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجٍ»

انسان هر اندازه در ناز و نعمت بسر ببرد و هیچ مشکلی در زندگی نداشته باشد، اما «مرگ» و اینکه می‌دانیم که بالاخره می‌میریم، ظاهراً مهمترین عاملی است که مانع می‌شود که لدت همه آن نعمت‌ها در جان ما مستقر شود. در واقع، همه لذت‌ها با وجود مرگ، رنگ می‌بازنند.

شاید به این جهت است که پایان این نعمت‌های بهشتی را با این جمله ختم کرد که این لذتها پایان‌پذیر نیست و کسی را از بهشت بیرون نمی‌کنند.

(۴) «لَا يَمْسُهُمْ فِيهَا نَصَابٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجٍ»

چرا این دو نعمت بهشتی (به رنج و زحمت نیفتادن و از بهشت خارج نشدن) را با هم در یک آیه مطرح کرد؟

الف. نعمت‌های قبلی که برای بهشتیان برشمرد، عبارتند از در میان باغها و چشم‌سارها بودن، سلامتی و تحیت و امنیت، کینه نداشتن و برادری، و بر جایگاه شادی تکیه زدن. در مورد همه این نعمت‌ها، امکان بهره‌مندی دائمی از آنها، حتی در همین زندگی دنیوی برای ما متصور است؛ اما «رنج و خستگی» چنان با زندگی ما درآمیخته است که حتی اگر همه امکانات رفاهی و امنیتی و شادی‌آور برای ما مهیا باشد، باز جز در مدت‌های محدود، نمی‌توانیم خود را بی‌رنج و خستگی تصور کنیم (لاقل رنج ناشی از پرخوری و ...، یا خسته شدن و دلزدگی از همین امکاناتی که داریم)؛ گویی اگر ما را از هیچ نعمتی بیرون نکنند، بیرون شدن از نعمت «رنج و خستگی نداشتن»، چاره‌ناپذیر است.

اما بهشت موقعیتی است که هیچگاه از این موقعیت هم بیرونمان نمی‌کنند و از کثرت نعمتها دلزده هم نخواهیم شد.

(کهف/۱۰۸)

ب. ...

(۵) جمع‌بندی وضعیت بهشتیان در آیات ۴۵ تا ۴۸ سوره حجر:

نعمت‌های بهشتی که در این آیات برشمرده شد:

الف: محیط بیرونی بسیار جذاب و دلپسند (زندگی در باغها و چشم‌سارها: فی جَنَّاتٍ وَ عَيْوَنٍ)

ب. قرار گرفتن در وضعیت درونی کاملاً بی‌مشکل (سلامتی: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ)

ج. ایمن بودن از همه مشکلاتی که ممکن است این وضعیت درونی مطلوب (سلامتی مادی و معنوی) انسان را تهدید کند. (آمنینَ)

د. روابط اجتماعی کاملاً مطلوب: بدون هیچ کدورت و در فضای برادری و شادی (وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُلُورِهِمْ مِنْ غُلَّ إِخْوَانًا علی سُرُرِ مُتَقَابِلِينَ)

ه. عدم هرگونه رنج و زحمت و خستگی و دلزدگی (لَا يَمْسُهُمْ فِيهَا نَصَبٌ)

و. دائمی بودن همه این نعمتها (وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ)

واقعاً آیا مطلوب دیگری می‌توان تصور کرد که در بهشت نباشد؟

ثمره انسان‌شناختی

اگر تقسیم‌بندی چهارگانه روابط انسان (رابطه با خود، خدا، دیگران، و طبیعت) را پذیریم، این آیات می‌گویند رابطه خود با خدا (عبدیت، تقوی) را حفظ کنید؛ آنگاه همه روابط دیگر شما را در عالی‌ترین وضعیت ممکن قرار می‌دهیم؛ آن هم به صورت زوال‌ناپذیر.

۱۳۹۵/۱۰/۲۰

نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

(۲۸۸) سوره حجر (۱۵) آیه ۴۹

ترجمه

به بندگانم خبر بده که بدرستی این منم که بسیار آمرزنده و دارای رحمتی همیشگی‌ام.

سالروز وفات حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها و نیز درگذشت آیت الله هاشمی رفسنجانی را تسلیت عرض می‌کنم. حقیر اگرچه سالهاست در حد درک و فهم خود، منتقد آیت الله هاشمی رفسنجانی بوده‌ام، اما بی‌انصافی است اگر کسی بخواهد به خاطر انتقاداتی که بر ایشان وارد بود، سالها خدمات ایشان به اسلام و نظام اسلامی را نادیده بگیرد. «اکنون این مبارز کهنسال در محضر محاسبه‌ی الهی با پرونده‌ای مشحون از تلاش و فعالیت گوناگون قرار دارد، و این سرنوشت همه‌ی ماست. غفرالله لنا و له»

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«نَبِيُّ» فعل امر از باب تفعیل از ماده «نَبِأ» است؛ و نَبَأ به معنای خبر بسیار مهمی است که غالباً مخاطب بدان آگاهی ندارد و درباره این ماده در جلسه ۱۸۸ توضیح داده شد.

«الْغَفُورُ» صیغه مبالغه از ماده «غفر» است که این ماده به معنای پوشاندن و محو کردن اثر گناه است و در جلسه ۱۸۳ درباره آن توضیح داده شد.^۱

«الرَّحِيمُ» کلمه رحیم به معنای کسی است که رحمتش دائمی و همیشگی است و درباره ماده «رحمت» در جلسه ۸۹ توضیح داده شد.

«أَنَّى أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» این عبارت شاید از موکدترین عبارات درباره غفران و رحمت الهی باشد؛ واضح‌ترین عوامل تاکیدی که در این عبارت کوتاه به کار رفته است، عبارتند از: «أَنَّ» + جمله اسمیه + ضمیر فعل (أنا) + آمدن «ال» بر روی خبر (الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) که علاوه بر تاکید دلالت بر حصر نیز دارد + استفاده از صیغه مبالغه (الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، نه الغافر الراحم)

حدیث

۱) از امام حسن عسکری از پدرشان (امام هادی ع) حدیثی طولانی درباره احتجاجات پیامبر ص با برخی از مشرکین نقل شده است. در فرازی از این حکایت، ابوجهل به پیامبر ص می‌گوید تو چگونه پیامبری در حالی که ما این همه تو را اذیت می‌کنیم و خدا عذابی بر ما نمی‌فرستد.

پیامبر اکرم ص فرمود: آیا داستان حضرت ابراهیم خلیل ع را هنگامی که در ملکوت رفت یافت، نمی‌دانی؟ همان که خداوند فرمود: «و این چنین به ابراهیم ع ملکوت آسمانها و زمین را نشان می‌دهیم تا از یقین کنندگان باشد» (انعام/۷۵). هنگامی که خداوند او را به آسمانها برد، دیدگانش را چنان قوت داد که آنچه در زمین مخفی و آشکار بود می‌دید؛ پس مرد و زنی را دید که مشغول فحشاء بودند، برای هلاکت آنها دعا کرد و آنها هلاک شدند؛ سپس دو نفر دیگر را دید و برای هلاکت آنها دعا کرد و آنها هم هلاک شدند؛ سپس دو نفر دیگر را دید و خواست برای هلاکت آنها هم دعا کند، خداوند به او وحی کرد: ابراهیم! از دعا کردن علیه بندگان و کنیزان من دست بردار، که «بدرستی که من کسی ام که بسیار آمرزنه و دارای رحمتی همیشگی است» [هم] جبار و [هم] بربارم، گناهان بندگانم ضرری به من نمی‌زند، همان گونه که اطاعت‌شان سودی به من نمی‌رساند، و من آنها را برای تشیعی خاطر و فرونشاندن خشم خدمت نمی‌کنم آن گونه که تو کردی؛

۱. «غفور» از ماده «غفر» است که در اصل در معنای «پوشاندن» به کار می‌رود چنانکه به پوششی که زیر کلاه‌خود بر سر می‌گذاشتند «مغفره» گویند (كتاب العين، ج ۴، ص ۴۰۶؛ معجم المقايس اللげ، ج ۴، ص ۳۸۶) و برخی گفته‌اند معنای اصلی اش «محو کردن اثر شيء» است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۷، ص ۲۴۱)

در تفاوت «عفو» و «مفقرت» گفته شده که در عفو، شخص از مذمت و عذاب کردن منصرف می‌شود، و لذا در مورد انسان‌های عادی هم «عفو کردن و طلب عفو» به کار برد می‌شود؛ اما در مفقرت، گناه شخص را می‌پوشاند و آبروی او را نمی‌برد و در واقع، نحوه‌ای ساقط کردن عذاب است که نوعی پاداش دادن را در دل خود دارد، و لذا کلماتی همچون «مفقرت» و «استغفار» فقط در مورد خداوند به کار می‌رود. (الفروق في اللغة، ص ۱۷ و (۲۳۰

پس از دعا کردن علیه بندگان و کنیزان من دست بردار، که همانا تو بندهای انذاردهنده هستی، نه شریک در سلطنتم و نه
دارای هیمنه بر من و نه بر بندگانم؛
و بندگانم در پیشگاه من سه دسته‌اند:

یا به جانب من توبه می‌کنند، پس توبه‌شان را می‌پذیرم و گناهانشان را می‌آمرزم و عیوبشان را پنهان می‌دارم؛
یا عذابیم را از آنها بازمی‌دارم به خاطر اینکه می‌دانم از صلب آنها ذریه مومنی زاده خواهد شد و لذا به پدران و مادران
کافر آنها رحم می‌آورم و عذابیم را از آنها بر می‌دارم تا آن مومن از آنها زاده شود و هنگامی که اینها از آنها جدا شدند، عذابیم بر
آنها وارد، و بلایم بر آنها مستقر می‌گردد؛
و اگر نه این باشد و نه آن، کسی است که خودم برایش عذابی عظیم‌تر از آنچه تو نسبت بدانها روا می‌داری آماده کرده‌ام
که عذاب من نسبت به بندگانم متناسب با جلالت و کریمی من است.

ابراهیم، مرا با بندگانم واگذار که من بدانها از تو مهربان‌ترم،
و مرا با بندگانم واگذار که من جبار و بربار و عالم و حکیم؛
امور آنها را بر اساس علم خود می‌گردانم و قضا و قدرم را در آنها پیاده می‌سازم.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص ٥١٣؛ الإحتجاج (للطبرسي)، ج ١، ص ٣٦

عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلَىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ عَقَالِ...:

... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَا أَبَا جَهْلِ أَمَا عَلِمْتَ قِصَّةَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ لَمَّا رُفِعَ فِي الْمَلَكُوتِ؟ وَذَلِكَ قَوْلُ رَبِّيْ (وَكَذِلِكَ نَرِيْ)
إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْفِنِينَ (انعام/٧٥) قَوْلَ اللَّهِ بَصَرَةَ لَمَّا رَفَعَهُ دُونَ السَّمَاءِ حَتَّىْ أَبْصَرَ الْأَرْضَ
وَمَنْ عَلَيْهَا ظَاهِرِينَ وَمُسْتَرِّينَ فَرَأَىْ رَجُلًا وَأَمْرَأَةً عَلَىْ فَاحِشَةٍ فَدَعَا عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَىْ آخَرَيْنِ فَدَعَا عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ
فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَىْ آخَرَيْنِ فَدَعَا عَلَيْهِمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَىْ آخَرَيْنِ فَهَمَّ بِالدُّعَاءِ عَلَيْهِمَا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ اكْفُفْ دَعْوَتَكَ
عَنْ عِبَادِي وَإِمَائِي فَ«أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» الْجَبَارُ الْحَلِيمُ لَا يَضُرُّنِي ذُنُوبُ عِبَادِي كَمَا لَا تَنْفَعُنِي طَاعَتُهُمْ وَلَسْتُ أُسُوْسُهُمْ
بِشَفَاءِ الْغَيْظِ كَسِيَاسِتِكَ فَاقْعُفْ دَعْوَتَكَ عَنْ عِبَادِي وَإِمَائِي فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدُ نَذِيرٍ لَا شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَا مُهَمِّمِينٌ عَلَىْ وَلَا عِبَادِي
وَعِبَادِي مَعِي بَيْنَ خَلَالِ ثَلَاثٍ إِمَّا تَابُوا إِلَيَّ فَتُبْتَ عَلَيْهِمْ وَغَفَرْتُ ذُنُوبَهُمْ وَسَرْتُ عَيْوَبَهُمْ وَإِمَّا كَفَفْتُ عَنْهُمْ عِذَابِي لِعِلْمِي بِأَنَّهُ
سَيَخْرُجُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ دُرَّيَاتٌ مُؤْمِنُونَ فَأَرْقُ بِالْأَبَاءِ الْكَافِرِينَ وَأَتَانِي بِالْأَمْهَاتِ الْكَافِرَاتِ وَأَرْفَعُ عَنْهُمْ عِذَابِي لِيَخْرُجَ ذَلِكَ الْمُؤْمِنُ
مِنْ أَصْلَابِهِمْ فَإِذَا تَزَأَلُوا حَلَّ بِهِمْ عِذَابِي وَحَاقَ بِهِمْ بَلَائِي وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا وَلَا هَذَا فَإِنَّ الَّذِي أَعْلَدَهُمْ لَهُمْ مِنْ عِذَابِي أَعْظَمُ مِمَّا
تُرِيدُهُ بِهِمْ فَإِنَّ عِذَابِي لِعِبَادِي عَلَىْ حَسَبِ جَلَالِي وَكِبْرِيائِي يَا إِبْرَاهِيمُ خَلَّ بَيْنِي وَبَيْنَ عِبَادِي فَأُنَا أَرْحَمُ بِهِمْ مِنْكَ وَخَلَّ بَيْنِي وَ
بَيْنَ عِبَادِي فَإِنِّي أَنَا الْجَبَارُ الْحَلِيمُ الْعَلَامُ الْحَكِيمُ أُدِيرُهُمْ بِعِلْمِي وَأَنْفَدُ فِيهِمْ قَضَائِي وَقَدَرِي.

(۲) مرحوم علامه مجلسی (بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۲۱-۱۳۸) دعایی را از امام سجاد ع از «كتاب العتیق» غروی روایت
کرده است که در فرازی از این دعا آمده است:

... خدایا! وای بر من! از اینکه بر تو وارد شوم و بر من خشمگین باشی؛ آنگاه، چه چیزی می‌تواند تو را از من راضی کند؟ عمل نیکی در طاعت تو، از پیش نفرستاده‌ام که به خاطر آن سرم را بالا بگیرم یا زبانم به نقطه‌اید؛ جز امید به تو چیزی ندارم، چرا که بتحقیق رحمت تو بر غضب پیشی گرفته است: عفو کن، عفو کن، عفو کن، خودت در کتابی که بر پیامبرت - صلوات و سلام تو بر او و بر خاندان او باد - نازل کردی، فرمودی «به بندگانم خبر بده که بدرستی این منم که بسیار آمرزنده و دارای رحمتی همیشگی‌ام؛ و بدرستی که عذاب من است که عذابی در دنای است» (حجر/۴۸-۴۹)

پروردگارا! راست گفتی، راست گفتی! جز حلم تو چیزی غضب را رد نکند؛ و جز عفو تو پناهگاهی از عقوبت وجود ندارد، و جز با تصرع به درگاهت، راه نجاتی از تو نیست ...

کتاب العتیق الغروی (به نقل از بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۲۳)

... إِلَهِي الْوَيْلُ لِيْ ثُمَّ الْوَيْلُ لِيْ إِنْ أَنَا قَدِيمٌ عَلَيْكَ وَ أَنْتَ سَاطِحٌ عَلَىَّ فَمَنْ ذَا الَّذِي يُرْضِيكَ عَنِّي لَيْسَ لِيْ حَسَنَةٌ سَبَقَتْ لِيْ فِي طَاعَتِكَ أَرْفَعُ بِهَا إِلَيْكَ رَأْسِيْ أَوْ يَنْطِقُ بِهَا لِسَانِيْ لَيْسَ لِيْ إِلَّا الرَّجَاءُ مِنْكَ فَقَدْ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ عَفْوَكَ عَفْوَكَ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَىَّ نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَىَّ أَلِهِ وَ سَلَامُكَ نَبَيِّ عِبَادِيْ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَ أَنَّ عَذَابِيْ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا سَيِّدِيْ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلَّا حِلْمُكَ وَ لَا يُجِيرُ مِنْ عِقَابِكَ إِلَّا عَفْوُكَ وَ لَا يُنْجِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ ...

شان نزول

درباره شان نزول این آیه روایت زیر یافت شد که چون سندي نداشت در کanal نیاوردم.
وَ رُوِيَ أَنَّ سَبَبَ نُزُولِ قَوْلِهِ تَعَالَى نَبَيِّ عِبَادِيْ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَقَوْمٍ يَصْحَحُونَ فَقَالَ أَتَضْحِكُونَ فَلَوْ عَلِمْتُمْ مَا أُغْلَمُ لَصَحِحْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبِكَتِيمْ طَوِيلًا فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدَ رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ نَبَيِّ عِبَادِيْ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. وَ أَنَّ عَذَابِيْ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ. (إرشاد القلوب (للديلمی)، ج ۱، ص ۱۰۹)

تدبر

توجه

عبارت «غفور رحيم» در جلسه ۱۴۷ (إنَّ رَبَّيْ عَفُورٌ رَحِيمٌ؛ یوسف/۵۳) و جلسه ۱۸۴ (وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا؛ نساء/۱۰۰) و جلسه ۲۰۲ (وَ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ؛ آل عمران/۳۱) مطرح شده و در هریک تدبیرهایی آمده که با به اینجا نیز می‌تواند مرتبط باشد. مباحث آن جلسات را به ترییب در صفحات زیر می‌توانید مشاهده کنید:

[/http://yekaye.ir/yusuf-012-053](http://yekaye.ir/yusuf-012-053)

[/http://yekaye.ir/an-nisa-004-100](http://yekaye.ir/an-nisa-004-100)

[/http://yekaye.ir/ale-imran-003-31](http://yekaye.ir/ale-imran-003-31)

۱) «نَبَيِّ عِبَادِيْ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

در آیات قبل، شیطان ادعا کرد همه را گمراه می‌کند (جز مخلصین)؛ یعنی کاری می‌کند که در انسانها اصل بر جهنمی شدن باشد. خداوند در دو گام نشان داد که این گونه نیست و اصل بر بهشتی بودن است. در گام اول، اینکه او جز بر کسانی که خودشان پیرویش کنند سلطه‌ای ندارد؛ و لذا نه فقط مخلصین، بلکه همه تقوی‌پیشگان بهشتی‌اند. در گام دوم (آیه حاضر) با تاکیدات فراوان از پیامبر ص می‌خواهد که به عنوان یک خبر مهم (نبا) به مردم بگوید که خداوند دارای دو صفت مغفرت (خطاپوشی) و رحمت (لطف و عنایتی، نه در ازای تلاش) هم هست، یعنی حتی گناهکاران هم نامید نباشند. سیاق آیات هم نشان می‌دهد که منظور از «بندگانم» نه فقط متین، بلکه همه بندگان است (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸۰)؛ همانها که در آیه ۴۲ به شیطان گفت تو بر بندگانم سلطه‌ای نداری.

۲) **﴿نَّبِيْعُ عِبَادِيْ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾**

در تحلیل لغت «نبا» گفته شده دلالت دارد بر خبری که اولاً مهم باشد و ثانياً مخاطب از آن بی‌اطلاع باشد. غفور و رحیم بودن خدا چه اهمیت ویژه‌ای دارد که مردم از آن بی‌اطلاع‌اند؟

الف. در آیه قبل، بهشتی بودن تقوی‌پیشگان مطرح شد؛ و این آیه سخن از مغفرت و رحمت خداست. بله، اغلب مردم از این بی‌اطلاع‌اند که نه فقط تقوی‌پیشگان، بلکه بسیاری از گناهکاران را هم خدا مورد مغفرت و رحمت قرار می‌دهد. (البته نه هر گناهکاری، چنانکه در آیه بعد بر اینکه عذاب هم هست، تاکید کرد)

ب. عبارت «أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» حاوی تاکیدات فراوان است (توضیح در نکات ترجمه گذشت). مردم شاید از مغفرت و رحمت خدا خبر داشته باشند، اما این اندازه گسترده و جدی بودنش را غالباً نمی‌دانند و یا باور نمی‌کنند. در برخی روایات وارد شده که روز قیامت بقدرتی خدا با مغفرت و رحمتش برخورد می‌کند که حتی شیطان هم طمع به بخشیده شدن پیدا می‌کند، اما زهی خیال باطل!

ج. شاید می‌خواهد هشدار دهد که با توجه به مغفرت (خطاپوشی) و رحمت (لطف و عنایتی، نه در ازای تلاش) شما کاملاً خبر ندارید که چه کسی واقعاً جهنمی می‌شود؛ پس، براحتی در مورد جهنمی شدن دیگران قضاوت نکنید. (توجه: «براحتی» در مورد جهنمی شدن دیگران قضاوت نکردن، غیر از این است که «هیچگاه» امکان قضاوت نباشد. در آیات متعددی، قرآن کریم از نبخشیده شدن برخی گناهان (مثال: توبه/۸۰؛ نساء/۴۸) و اینکه عده‌ای هستند که علاوه بر خدا انسانها هم آنها را لعن می‌کنند (مثال: بقره/۱۵۹؛ آل عمران/۸۷) سخن گفته؛ یعنی اینها را هر کسی می‌تواند جهنمی بداند.)

د. ...

۳) **﴿نَّبِيْعُ عِبَادِيْ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾**

خدا می‌گوید به مردم این خبر مهم را بده که من غفور و رحیم؛ اما چرا این همه تاکید؟ («آن» + جمله اسمیه + ضمیر فعلی (أنا) + «ال» بر روی خبر + صیغه مبالغه)

الف. می‌خواهد بگوید هیچکس نمی‌تواند بر این مغفرت من حد و حدودی بزند و جز به مشیت خودم به هیچ چیزی محدود نمی‌شود (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸۰)

(توجه شود این سخن بدین معنا نیست که مشیت خدا بی‌ضابطه و بی‌حکمت است، بلکه تاکید بر غلبه مشیت بدین معناست که ممکن است حکمت‌هایی در کار باشد که عقل ما بدان نرسیده باشد.)

ب. ...

۴) «بَيْعٌ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

«بنیء» فعل امر است و اگرچه دستورش در درجه اول به پیامبر اکرم ص است، اما وقتی هر کدام ما قرآن می‌خواند در واقع مخاطب کلام خدا قرار می‌گیرد: پس وظیفه همه ماست که بندگان خدا را مطلع کنیم از اینکه «خداؤند قطعاً قطعاً قطعاً بسیار آمرزنده و دارای رحمتی همیشگی است»

پس، در رساندن این پیام، شما هم رسانه باشید!

۵) «بَيْعٌ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

«غفران» پوشاندنی است که اثر گناه را محو می‌کند. هر گناهی زخمی و آسیبی به روح می‌زند، و برخی توضیح داده‌اند که مغفرت در حقیقت پر کردن خلأهایی است که زخم روح است (طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۵۰-۵۲). همچنین بر حسب آیات دیگر (احزاب/۴۳)، «رحمیم» بودن خدا هم صفتی است مربوط به مومنان، یعنی اگر کسی مومن باشد، مشمول این رحمت خاصه می‌شود.

انسان در طول زندگیش اشتباهاتی دارد. اگر هر خطایی انجام داد، به صورت یک جراحت غیر قابل التیامی بماند، مایوس و نامید خواهد شد. اما خداوند می‌خواهد بگویید که من غفور و رحیم ولذا همه این خطاهای قابل جبران است (طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۱۴۳). یعنی هنگامی که گناهی از شما سر زد، اگر واقعاً مومن باشید و از گناهی که کردید پشیمان، آنگاه می‌توانید دوباره خود را مشمول مغفرت و رحمت خاصه من کنید و بیایید در زمرة بهشتیان.

۱۳۹۵/۱۰/۲۱

وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ

۲۸۹ سوره حجر (۱۵) آیه ۵۰

ترجمه

و البتہ عذاب من هم آن عذاب دردنگ است.

حدیث

۱) از پیامبر خدا ص روایت شده است:

این آتشی که در دسترس شماست، یک جزء از هفتاد جزء آتش جهنم است که هفتاد بار خنک شده و آنگاه شعله‌ور گردیده؛ که اگر چنین نبود، پس از آنکه شعله‌ور می‌شد هیچ آدمی تحمل آن را نداشت [یا: توان خاموش کردنش را نداشت]؛ و بدرستی که [شخصی را] در روز قیامت می‌آورند و بر آتش می‌اندازند و چنان فریادی می‌کشد که هیچ فرشته مقرب و نبی مرستی [پیامبر فرستاده شده‌ای] نمی‌ماند مگر اینکه از جزء و فرع آن ناله به زانو درمی‌آید.

الزهد (حسین بن سعید کوفی اهوازی، قرن ۳)، ص ۱۰۱ (در تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۶ این مضمون از امام صادق ع روایت شده است)

الْحَسَنُ بْنُ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرُو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلَىٰ عَنْ أَبَائِهِ عَنْ عَلَىٰ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ: إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ لَجُزْءٌ مِّنْ سَبَعِينَ جُزْءاً مِّنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَلَقَدْ أَطْبَقْتُ سَبَعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ اتَّهَبْتُ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا اسْتَطَاعَ آدَمُ إِنْ يُطِيقَهَا [يُطِيقُهَا] إِذَا اتَّهَبَتْ وَإِنَّهُ لَيُؤْتَى بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تُوَضَّعَ عَلَى النَّارِ فَصَرْخَهُ [مَا] لَأَيْقَنَ مَلَكُ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا جَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ [لِرُكْبَتَيْهِ] فَرَعَأً مِنْ صَرْخَتِهَا.

(۲) امیرالمؤمنین در عهدهنامه‌ای محمد بن ابی بکر را به حکومت مصر منصوب می‌کند و در آن توصیه‌هایی به او کرده است.

در فرازی از آن نامه آمده است:

... پس بندگان خدا، بترسید از مرگ و نزدیکی آن، و آمادگی لازم برای آن را کسب کنید؛ که مرگ، کاری بزرگ پیش می‌آورد و حادثه‌ای سترگ همراه دارد: خیری که هرگز شری با آن نیست، یا شری که همیشه از خیر تهی است. پس چه کسی به بهشت نزدیکترست از آن که برای بهشت کار می‌کند، و چه کسی به آتش نزدیکترست از آن که برای دوزخ کار می‌کند؟! شما همچون شکارهایی هستید که مرگ از جایهاتان رانده است^۱، اگر بایستید شما را برباید و اگر بگریزید، به سر وقتتان آید، و پیوسته‌تر از سایه‌تان در پی شما آید. مرگ به پیشانیهاتان چسیبده است و دنیا در پس شما در پیچیده.

پس، از آتشی بترسید که ژرفای آن عمیق است، و گرمای آن بی‌اندازه و عذاب آن تازه. سرایی که در آن رحمتی نباشد و فریادی نگردد شنوده، و نه بند اندوهی گشوده.

و اگر توanstید که هم از خدا سخت بترسید و هم بد و گمان نیکو برید، این دو را با هم فراهم آورید، که بنده گمان نیک به پروردگار خود بدان اندازه برد که از او بترسد، و نیکو گمان‌ترین مردمان به خدا کسی است که ترس وی از خدا بیشتر باشد...

نهج البلاغه مِنْ عَهْدِ لَهُ عِ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ (نامه ۲۷) (با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۲۸۹-۲۹۰)

... فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَةً وَ أَعِدُّوا لَهُ عَذَّةً فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَ خَطْبٍ جَلِيلٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبْدَأَهُ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبْدَأَهُ فَمَنْ أَفْرَبٌ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَالِمِهَا وَ مَنْ أَقْرَبٌ إِلَى النَّارِ مِنْ عَالِمِهَا وَ أَنْتُمْ طَرَادُ الْمَوْتِ إِنْ أَقْمَتُمْ لَهُ أَخْذَكُمْ وَ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكُمْ وَ هُوَ الْرَّمُ لَكُمْ مِنْ ظِلْكُمُ، الْمَوْتُ مَعْقُوذٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَ الدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ فَاحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ وَ عَذَابُهَا جَدِيدٌ دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ وَ لَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَ لَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَهٌ وَ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ أَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا فِإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ إِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنَّاً بِاللَّهِ أَشَدُهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ...^۲

۱. تشییه مرگ به شکارچی‌ها، که در صحرای هیاهو کاری می‌کنند شکارها به حرکت درآیند و در مرآی و تیررس آنها قرار گیرند.

۲. این فراز در نهج البلاغه هم با مطلب فوق شباهت دارد:

اعْمَلُوا لِيَوْمٍ تُذْخَرُ لَهُ الذَّخَائِرُ وَ تُبْلِي فِيهِ السَّرَّائِرُ وَ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ حَاضِرٌ لَهُ فَعَازِبٌ عَنْهُ أَعْجَزُ وَ غَائِبٌ أَعْوَزٌ وَ اتَّقُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِيدٌ وَ قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَ حِلْيَتُهَا حَدِيدٌ وَ شَرَابُهَا صَدِيدٌ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰)

(۳) به امام صادق ع عرض شد: گروهی هستند که خود را دوستدار و شیعه شما می‌خوانند اما مرتكب معصیت می‌شوند و می‌گویند [به مغفرت خدا] امید داریم.

امام ع فرمودند: دروغ می‌گویند، آنان دوستدار و شیعه ما نیستند؛

آنان کسانی‌اند که آرزوها آنها را در خویش فرو برده است؛

کسی که امید به چیزی دارد برایش می‌کوشد؛

و کسی که از چیزی می‌ترسد، از آن فرار می‌کند.

الكافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۶۸

وَرَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِنْ قَوْمًا مِنْ مَوَالِيكَ يُلْمُمُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ نَرْجُو

فَقَالَ كَذَّبُوا لَيْسُوا لَنَا بِمَوَالٍ أُولَئِكَ قَوْمٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمُ الْأُمَانِيُّ مَنْ رَجَّا شَيْئًا عَمِلَ لَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ.

تدبر

۱) «وَ أَنَّ عَذَابَهُ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»

خبر مهمی که خداوند بر ابلاغ آن به مردم تاکید داشت، (جلسه ۲۸۸، تدبر^۳) دو بند داشت؛ یکی اینکه خداوند غفور و رحیم است و دوم با همان اندازه تاکیدات («آن» + جمله اسمیه + ضمیر فعلی (هو) + «ال» بر روی خبر + توصیف عذاب به «اللیم: دردنایک») اصرار دارد که عذاب خدا هم حقیقتاً عذابی دردنایک است.

در واقع، همان طور که در بند قبلی می‌خواست بگوید هیچکس نمی‌تواند بر این مغفرت من حد و حدودی بزند و جز به مشیت خودم به هیچ چیز محدود نمی‌شود، در مورد عذاب خدا هم همین طور؛ یعنی هیچکس نمی‌تواند به بهانه رحمت خدا و یا هر چیز دیگری، خود را از عذاب خدا ایمن بشمرد (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸۰)

۲) «نَبَيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ وَ أَنَّ عَذَابَهُ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»

در آیات قبل، خداوند انسانها را در دو دسته گنجاند: تابعان شیطان، که جهنمی‌اند؛ و تقوی‌پیشگان، که بهشتی‌اند. در این دو آیه، به پیامبر دستور می‌دهد که این خبر مهم را به مردم بدهد که هم مغفرت و رحمت خدا بی‌حد و اندازه است و هم عذاب خداوند کاملاً جدی و البته بشدت دردنایک.

۱) این روایات در کتب اهل سنت نیز مضمونی مشابه مضمون فوق دارد:

وَ أَخْرَجَ عَبْدُ بْنُ حَمِيدٍ وَ أَبْنَ جَرِيرٍ وَ أَبْنَ الْمَنْذِرِ وَ أَبْنَ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ قَاتِدَةَ فِي قَوْلِهِ نَبَيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَ أَنَّ عَذَابَهُ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ

قال بلغنا ان نبی الله صلی الله علیہ وسلم قال إن يعلم العبد قدر عفو الله لما تورع من حرام و لو يعلم قدر عذابه لجمع نفسه

وَ أَخْرَجَ الْبَخَارِيُّ وَ مُسْلِمُ وَ الْبَيْهَقِيُّ فِي الْأَسْمَاءِ وَ الصَّفَاتِ عَنْ أَبِي هَرِيرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الرَّحْمَةَ يَوْمَ خَلْقِهِ مَا تَهْ

رَحْمَةً فَامْسَكَ عَنْهُ تَسْعَةً وَ تَسْعِينَ رَحْمَةً وَ أَرْسَلَ فِي خَلْقِهِ كُلَّهُمْ رَحْمَةً وَاحِدَةً فَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ كُلَّ الذِّي عَنْهُ اللَّهُ مَنْ رَحْمَتْهُ لَمْ يَبْيَسْ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ لَوْ يَعْلَمَ

الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ الذِّي عَنْهُ اللَّهُ مَنْ عَذَابُهُ لَمْ يَأْمُنْ مِنَ النَّارِ (الدر المنشور في تفسير المؤثر، ج ۴، ص ۱۰۲)

یعنی در هر صورت کسی و چیزی از مشیت خدا خارج نیست و انسان باید بین خوف و رجا بماند: با چنان رحمتی جای نامیدی نیست و با جدی بودن جهنم، جای آسودگی نیست. (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸۰)

به قول محتشم کاشانی:

به صد ثواب ازو گر چه ایمنی غلط است

به صد هزار خطأ نامیدیست خطأ

[/http://ganjoor.net/mohtasham/divan-moh/ghaside-moh/sh3](http://ganjoor.net/mohtasham/divan-moh/ghaside-moh/sh3)

یعنی، از طرفی به قول قاآنی:

با اینهمه گناه نیم نامید ازو

خواهم سیاهنامه‌ی خود را سپید ازو^۱

[/http://ganjoor.net/ghaani/tarkibgh/sh4](http://ganjoor.net/ghaani/tarkibgh/sh4)

و از طرف دیگر، به قول حافظ:

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

[/http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh276](http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh276)

۳) «وَ أَنَّ عَذَابَهُ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»

عداب خدا واقعاً أليم و دردناک است؛ این آیه بخوبی نشان می‌دهد توجیهات برخی افراد که می‌کوشند به بهانه رحمت عذاب جهنم را انکار کنند و عذاب را از به معنای «عذب و گوارا» توجیه نمایند، ناموجه است.

شبهه ۱

خداؤند با وجود رحمت گسترده‌اش، آیا واقعاً برخی را عذاب می‌کند؟

۱. یا به قول ملای رومی،	نه به سحر ساحران، فرعونشان
می‌کشید و گشت دولت عونشان؟	گر نبودی سحرشان و آن جحود
کی کشیدیشان به فرعون عنود؟	کی بدیدندی عصا و معجزات؟
معصیت طاعت شد ای قوم عصات	نامیدی را خدا گردن زدست
چون گنه مانند طاعت آمدست	چون مبدل می‌کند او سیئات
طاعته‌اش می‌کند رغم وشات	

[/http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar1/sh166](http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar1/sh166)

پاسخ:

خدا به انسان اختیار داده، و اختیار معنی ندارد مگر اینکه انسان بتواند کار بد هم انجام دهد.
باطن کار بد، شقاوت و بدبختی است؛ در واقع، عذاب‌های اخروی، همگی آشکار شدن باطن کارهای بد انسانهاست در روز قیامت؛ و معنی ندارد کسی کاری را انجام دهد، بعد انتظار داشته باشد که خداوند او را با باطن کار خویش مواجه نسازد.

تمثیل

عبور بی‌احتیاط یک عابر از یک اتوبان پر تردد حتما منجر به تصادف وی می‌شود. اگر به شخصی تذکر داده شد ولی اعتنا نکرد و به خاطر یک لحظه غفلت، یک عمر فلچ شد، ربطی ندارد به اینکه خدا رحمت دارد یا ندارد!

شبهه ۲

اگر عذابها باطن کار ماست، بخشش و رحمت خدا چگونه ممکن است؟

پاسخ

اراده و مشیت خداوند فوق هر چیزی است. خاصیت آتش سوزانندگی است، اما این سوزانندگی را هم خدا به آتش داده، و اگر نخواهد، نمی‌سوزاند؛ چنانکه بر ابراهیم سرد شد. قیامت هم همین‌طور. خاصیت هر چیزی را خدا در او قرار داده، و به ما هم خبر داده که اگر گناه کنید طبیعی است که بسوزید و به عذاب دردناک مبتلا شوید. در عین حال، به ما خبر داده که مشیت خدا فوق هر چیزی است و اگر گناه کردید، فکر نکنیم که دیگر چاره‌ای نمانده. اگر واقعاً به آغوش خدا برگردیم، خدایی که آتش را بر حضرت ابراهیم، سرد و سلامت کرد، با ما هم می‌تواند چنین کند.

۴) «وَأَنَّ عَذَابِيْ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»

آمدن «ال» بر روی خبر دلالت بر حصر دارد؛ و آمدن ضمیر فصل (هو) این انحصار را موکد می‌سازد: یعنی فقط عذاب من است که عذاب الیم است:

ظاهراً می‌خواهد بفرماید اگر شدت عذاب مرا بدانید دیگر هیچ سختی و عذابی را دردناک نمی‌شمرید؛
به قول امیرالمؤمنین ع در دعای کمیل: «هذا ما لا تقوم له السماوات والارض فكيف بي؟ این چیزی است که آسمانها و زمین تحملش نتوانند کرد، آن وقت من چه کنم؟»

ثمره در سبک زندگی

کسی که بفهمد تنها عذاب خدادست که حقیقتاً دردناک است، تحمل هر دردی در این دنیا در راه خدا برایش آسان می‌شود. وقتی انسان احوالات برخی از شیعیان در زندانهای مخوف امویان و عباسیان در صدر اسلام، ویا انقلابیون در زمان شاه ویا اسراء در زندان‌های صدام را می‌شنود، تعجب می‌کند که چگونه توanstه‌اند سالها چنان شکنجه‌هایی را تحمل کنند و با این حال، کسی ویا خبری را لو ندهند.

ظاهراً آنان، برخلاف امثال من که از حال آنها در تعجبیم، سخنان قرآن را در عمق جان باور دارند!

۵) «نَبَيِّ عِبَادِيْ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ وَأَنَّ عَذَابِيْ هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»

در آیات ۴۲ تا ۵۰ سوره حجر خداوند دوبار انسانها را در دو دسته گنجاند؛ اما در این دوبار دو گونه سخن گفت: آنجا که از عمل خود انسانها سخن گفت (۴۸-۴۲)، ابتدا به تبعان شیطان اشاره کرد که جهنمی‌اند و آنگاه سراغ تقوی‌پیشگان رفت که بهشتی‌اند.

اما اینجا که از موضع خدا سخن می‌گوید (۵۰-۴۹)، ابتدا سخن از مغفرت و رحمت بود، سپس اشاره به عذاب الیم. شاید می‌خواهد بگویید:

اگر به خدا باشد، اغلب انسانها در درجه اول بهشتی‌اند؛
و اگر به شما باشد، از جهنم باید شروع کنیم؛
همان مضمونی که در بسیاری از ادعیه از معصومان ع آمده که:
اگر خدا به عدلش (یعنی بر اساس عمل انسان) بخواهد رفتار کند اغلب سزاوار عذابند؛ ولی اگر به فضلاش (یعنی فقط بر اساس کرم خویش) بخواهد رفتار کند، اغلب را به بهشت می‌فرستد: اللَّهُمَّ إِنْ تَشَاءْ تَعْفُ عَنَا فَبِفَضْلِكَ، وَإِنْ تَشَاءْ تُعَذِّبْنَا فَبِعَدْلِكَ
(صحیفه سجادیه، دعای دهم)^۱

توجه (درباره نحوه انتخاب آیات بعدی)

چنانکه قبلاً اشاره شد موضوع «انسان‌شناسی» به عنوان محور آیات انتخابی قرار گرفته؛ و به طور خاص موضوع «خلقت انسان» محل بحث بود و سه دسته آیات در سوره‌های بقره، اعراف و حجر مورد بررسی قرار گرفت. هنوز آیات متعددی در سوره‌های دیگر وجود دارد که به بحث خلقت اولیه انسان (وضعيت انسان قبل از دنیا و مساله هبوط) می‌پردازند. اما فعلاً از ادامه بیشتر این موضوع در سوره‌های دیگر صرف نظر کرده، به سراغ برخی دیگر از خصلت‌های انسان که در متن آفرینش او قرار داده شده، می‌رویم.

این بار بحث را از آیاتی از سوره معارج شروع می‌کنیم که در آنها هم تعبیر «خلقت انسان» آمده، اما این تعبیر، نه در مورد وضعیت انسان قبل از دنیا و مساله هبوط، بلکه در مورد وضعیت انسان در متن دنیاست. ظاهراً در این آیات سراغ یکی از ویژگی‌های عمیق انسان می‌رود که در نگاه اول می‌تواند چالش آفرین و مشکل‌زا باشد اما شرح می‌دهد که با مدیریت صحیح، چگونه همین ویژگی عامل رشد و بهشتی شدن انسان می‌گردد.

۱ و نیز این مناجات حضرت امیر ع در المصباح للكفعمی (ص ۳۷۶):

إِلَهِي إِنْ عَفْوتَ فَبِفَضْلِكَ وَإِنْ عَذَّبْتَ فَبِعَدْلِكَ فَيَا مَنْ لَا يُرجُى إِلَيْهِ فَضْلُهُ وَلَا يُخَافُ إِلَيْهِ عَدْلُهُ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَامْنُ عَلَيْنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تَسْتَقْصِ عَلَيْنَا فِي عَدْلِكَ

ترجمه

بدرستی که انسان «هلوع» [=بسیار آزمد و بی تاب] آفریده شده است.

نکات ترجمه

«هلوع» صیغه مبالغه از ماده «هلع» است که این ماده در اصل دلالت بر سرعت و تیزی می کند و وقتی در مورد انسان به کار می رود، منظور از آن چیزی شبیه به حرص است (معجم المقايس اللげ، ج ۶، ص ۶۲) برخی از اهل لغت، این ماده را معادل «حِرْصٍ» دانسته (لسان العرب، ج ۸، ص ۳۷۴) و برخی دیگر، خصوصا با توجه به ادامه همین آیه که در مقام توضیح این خصلت انسان است، معنای اصلی آن را «جَزَعٌ» (بی تابی و اضطراب شدید) (فقه اللغة، ص ۷۰) معرفی کرده‌اند؛ که در میان صحابه وتابعین هردو نظر مطرح بوده (الدر المتشور، ج ۶، ص ۲۶۶)، و بسیاری از اهل لغت (كتاب العين، ج ۱، ص ۱۰۷؛ المحيط في اللغة، ج ۱، ص ۱۱۴) و مفسران (مجموع البيان، ج ۱۰، ص ۵۳۳) آن دو با هم جمع کرده و به معنای «کسی که حرص شدید و جزع شدید دارد» گرفته‌اند. در مقابل، برخی هم گفته‌اند اصل این ماده دلالت بر تمایل به «در ناز و نعمت بسر بردن» دارد، که وقتی این میل فعال می شود به صورت حرص درمی‌آید، و وقتی شخص از به ثمر رسیدن آن نالمید می شود به صورت جزع خود را نشان می‌دهد، و معتقدند آنچه در ادامه آیه آمده، ثمره و اثر «هلوع» است نه معنای آن (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۱، ص ۲۶۹). این ماده تنها همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.^۲

^۱. أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم عن عكرمة رضي الله عنه قال سئل ابن عباس رضي الله عنهما عن الهلوع فقال هو كما قال الله إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ كَانَ مُنْوِعًا فهو الهلوع
وأخرج الطستي عن ابن عباس ان نافع بن الأزرق قال له أخبرني عن قوله عز وجل إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلْوَعًا قال ضجورا جزواعا نزلت في أبي جهل بن هشام قال و هل تعرف العرب ذلك قال نعم أما سمعت بشر بن أبي حازم و هو يقول «لا مانعا للبيت بخلقنه / و لا مكبا بخلقنه هلعا»
وأخرج ابن المنذر عن الحسن انه سئل عن قوله إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلْوَعًا قال اقرأ ما بعدها فقرأ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مُنْوِعًا قال هو هكذا خلق

وأخرج ابن المنذر عن سعيد بن جبیر في قوله هلوعا قال شحيحا جزواعا
وأخرج ابن المنذر عن عكرمة رضي الله عنه هلوعا قال الضجر
وأخرج عبد الرزاق و ابن المنذر عن قتادة رضي الله عنه هلوعا قال جزواعا
وأخرج ابن المنذر عن ابن عباس رضي الله عنهما هلوعا قال الشره
وأخرج ابن المنذر عن حصين بن عبد الرحمن هلوعا قال الحريص
وأخرج ابن المنذر عن الضحاك هلوعا قال الذي لا يشبع من جمع المال

وأخرج الديلمي عن علي مرفوعا يكتب أنيبه المريض فان كان صابرا كان أنيبه حسنات و ان كان جزواعا كتب هلوعا لا أجر له.

^۲. ظاهرا «هلع» به معنای از «حِرْصٍ» که ما در فارسی می گوییم «حِرْصٍ گرفت» هم به کار می رود. به این حدیث ابن مسعود توجه کنید:

۱) در فرازی از یکی از دعاها بی که از امام سجاد ع روایت شده، آمده است:

و اگر این ضرری که به من رسیده یا فقری که ذلیل کرده و یا بلایی که سراغم آمده، اگر اینها، خدایا، ناشی از خشم تو بر من است، که از خشمت به حلم تو پناه می‌برم؛ و اگر خواسته‌ای با اینها مرا امتحان کنی، که تو خود ناتوانی و ضعف در تدبیر مرا می‌دانی هنگامی که فرمودی: «بدرستی که انسان «هلوع» [= بسیار آزمند و بی‌تاب] آفریده شده است؛ هنگامی که بدی به او می‌رسد جَزَعَ می‌کند و هنگامی که خوبی به او می‌رسد، [آن را از دیگران] منع می‌کند.» (معارج ۱۹-۲۱)

الدعوات (للراوندی)، ص ۱۷۶

وَ كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَ يَدِهِنْوُ ... وَ إِنْ كَانَ الْضُّرُّ قَدْ مَسَّنِي وَ الْفَقْرُ قَدْ أَذْلَنِي وَ الْبَلَاءُ قَدْ جَاءَنِي فَإِنْ يَكُ ذَلِكَ يَا إِلَهِي مِنْ سَخَطِكَ عَلَىَ فَأَغْوُذُ بِحِلْمِكَ مِنْ سَخَطِكَ يَا مَوْلَايَ وَ إِنْ كُنْتَ أَرْدَتَ أَنْ تَبْلُوَنِي فَقَدْ عَرَفْتَ ضَعْفِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي إِذْ قُلْتَ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلْوَعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنْوِعًا».

۲) از امیر المؤمنین ع از پیامبر اکرم ص روایت شده است که فرمودند:

ناله مریض ثبت می‌شود: اگر اهل صبر باشد، برایش حسن ثبت می‌شود؛ و اگر جَزَعَ کند، به عنوان «هلوع» ثبت می‌شود که اجری ندارد.

الجعفریات (الأشعیيات)، ص ۲۱۱؛ دعائیم الإسلام، ج ۱، ص ۲۱۷

أَخْبَرَنَا عَنْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَىَّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلَىَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ: يُكْتَبُ أَئِنْ أَمْرِيْضِ فَإِنْ كَانَ صَابِرًا كُتِبَ حَسَنَاتٍ وَ إِنْ كَانَ جَزِيعًا كُتِبَ هَلْوَعًا لَا أَجْرَ لَهُ.

وَ مِمَّا رَوَاهُ أَبْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَىَ رَسُولِ اللَّهِ صَفَّلَتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرِنِي الْحَقَّ لِأَتَصِلَ بِهِ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ لِعَنِ الْمُخْدَعِ قَالَ فَوَاجَتْهُ الْمُخْدَعُ وَ عَلَىَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُصْلَى وَ هُوَ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ اغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ مِنْ شَيْعَتِي فَخَرَجَتْ حَتَّىَ أَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَ فَرَأَيْتُهُ وَ هُوَ يُصْلَى وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلَىَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِكَ اغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ مِنْ أُمَّتِي قَالَ فَأَخْذَنِي هَلَعْ حَتَّىَ غُشِيَ عَلَىَ فَرَفَعَ النَّبِيُّ صَ رَأْسَهُ وَ قَالَ يَا أَبْنَ مَسْعُودٍ أَكُفْرًا بَعْدَ إِيمَانِ فَقْلَتُ حَاشَا وَ كَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ لَكِنِي رَأَيْتُ عَلَيَا يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى بِكَ وَ رَأَيْتُكَ تَسْأَلُ اللَّهَ بِهِ فَلَمْ أَعْلَمْ أَيُّكُمْ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ صَ لِي اجْلِسْ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي اعْلَمْ ... (الفضائل (ابن شاذان القمي)، ص ۱۲۹)

در روایات ما هم به معنای جَزَعَ و به عنوان وصف بدن هم به کار رفته است:

أَنْ تَرْحَمَ هَذِهِ النَّفْسَ الْجَزُوعَةَ وَ هَذَا الْبَدَنَ الْهَلْوَعَ الَّذِي لَا يُطِيقُ حَرَّ شَمْسِكَ (الإقبال، ج ۲، ص ۱۳۹) تَرْحَمَ هَذِهِ النَّفْسَ الْجَزُوعَةَ وَ هَذَا الْبَدَنَ الْهَلْوَعَ وَ الْجَلْدُ الرَّقِيقُ وَ الْعَظَمُ الدَّقِيقُ (الإقبال، ج ۲، ص ۱۴۲)

و البته به عنوان وصف نفس هم آمده است: أَغْفِرْ لَهَذِهِ النَّفْسِ الْهَلْوَعَةِ وَ لَهَذَا الْقَلْبِ الْجَزُوعِ الَّذِي لَا يَصْبِرُ عَلَى حَرَّ الشَّمْسِ (العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، ص ۲۴)

و هم به معنای «حرص» آمده است، مثلا: اللَّهُمَّ ... وَ أَيَّدْنِي مِنْكَ بِنَيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ صَبَرْ دَائِمٍ وَ أَعِذْنِي مِنْ سُوءِ الرَّغْبَةِ وَ هَلَعْ أَهْلِ الْحِرْصِ، وَ صَوَرْ فِي قَلْبِي مِثَالًا مَا أَدَخَرْتَ لِي مِنْ تَوَابِكَ... (الصحيفة السجادية، دعاء ۱۴)

(۳) از امیرالمؤمنین ع از پیامبر اکرم ص روایت شده است که:
 دو تشنۀ‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: دنیاطلب و علم طلب؛
 پس هرکه از دنیا به آنچه خدا برایش حلال کرده بسته کند، سالم می‌ماند؛ و کسی که آن را از غیر حلالش به دست آورد،
 هلاک می‌شود مگر اینکه توبه کند یا برگرداند؛
 و کسی که علم را از اهلش بگیرد و به علمش عمل کند نجات می‌یابد و کسی که با آن دنیا را بخواهد، همان [دنیا] بهره
 او خواهد بود.

الكافی، ح ۱، ص ۴۶

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَادَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ عَلَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَعِيفًا عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذِيَّةَ
 عَنْ أَبْنَى بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمَ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَيْقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ
 مَهْوَمَانِ لَا يَشْبِعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ فَمَنِ افْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى مَا أَحْلَلَ اللَّهُ لَهُ سَلِيمٌ وَ مَنِ تَنَوَّلَهَا مِنْ غَيْرِ حِلْهَا هَلَكَ
 إِلَّا أَنْ يَتُوبَ أَوْ يُرَاجِعَ وَ مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حَظُّهُ.

تدبر

۱) «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلُقَ هَلْوَعًا»
 «هلوع» از کلماتی است که در روایات مختلف هم به معنای «حرص زدن و زیاده‌خواهی» به کار رفته (مثلا: هلع اهلِ
 الْحِرْصِ، صحیفه سجادیه، دعاء ۱۴) و هم به معنای «جزع و بی‌تابی و صبر و تحمل نداشتن» (حدیث ۱). در این آیه این
 ویژگی به عنوان یکی از خصلتها بیان شده است، مطرح شده است.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

چرا خدا انسان را چنین آفریده؟

الف. انسان قرار است مسیر سعادت جاودان را بپیماید، پس خداوند در او حرص و ولع شدیدی به کمالاتی که انسان
 می‌تواند به دست آورد قرار داده، به نحوی که به هیچ حدی قانع نمی‌شود و از اینکه به کمال و خیری نرسد، ناراحت و بی‌تاب
 می‌گردد. پس، این لزوماً یک بُعد نامطلوب در انسان نیست؛ تنها اگر در مسیر ناصواب قرار بگیرد، بُعد مذمومی خواهد شد.
 (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۴) درواقع، اگر چنین چیزی در انسان نباشد، محركی برای پیمودن این راه دشوار و بی‌نهایت در کار
 خواهد بود.

ب. قبل اینکه خدا انسان را از «گل» آفرید و از روحی در او دمید که این روح او را از ملائکه برتر کرد (حجر/۲۸-۲۹)
 بی‌نهایت می‌خواهد و این بستر مادی، تحمل بی‌نهایت را ندارد؛ پس هم حرص می‌زند و هم بی‌تاب می‌گردد. مهم این است
 که «هلوع» بودن را چگونه مدیریت کنیم، که موضوع آیات بعدی است.

ج. ...

۲) «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هُلُوعًا»

برخی ویژگی‌های انسان هست که در متن آفرینش او قرار داده شده است.

ثمره در انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی

برخلاف تلقی برخی جامعه‌شناسان، انسان کاملاً برساخته جامعه نیست، بلکه برخی عناصر در متن خلقت وی قرار داده شده است: مانند همین «هلوع» بودن (حرص ورزی و کم تحملی، که حکایتگر میل به بی‌نهایت و عدم امکان ارضای او در دنیا است)

۱۳۹۵/۱۰/۲۳

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا

۲۹۱ سوره معارج (۷۰) آیه ۲۰

ترجمه

هنگامی که بدی به او رسد، بسیار بی‌تاب.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«جزوع» صیغه مبالغه از ماده «جزع» است. اصل این ماده به معنای «قطع کردن» و دو نیمه کردن طناب است و به طور خاص در معنای ناراحتی شدید به کار می‌رود، اما نه هر ناراحتی‌ای، بلکه ناراحتی‌ای که انسان را از انجام آنچه درصدش بوده منقطع کند (مفہدات الفاظ القرآن، ص ۱۹۵). به تعبیر دیگر، «جزع» نقیض «صبر» است به معنای انقطاع توان شخص است از بردوش کشیدن آنچه برایش پیش آمده (معجم المقايس اللغوی، ج ۱، ص ۴۵۳)؛ چنانکه در قرآن کریم هم در مقابل صبر کردن آمده است: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أُجَزِّعْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ: تفاوتی ندارد که جزع کنیم یا صبر کنیم، راه نجاتی برایمان نیست» (ابراهیم/۲۱). این ماده در قرآن کریم تنها همین دوبار (جزوعا، جزعنا) به کار رفته است.^۱

عبارت «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» را دو گونه به لحاظ نحوی می‌توان تحلیل کرد:

۱. «اذا» ظرفی است که دربردارنده معنای شرط است، آنگاه «مسه الشر» جمله شرطیه است و «جزوعا» خبر است برای «کان» یا «صار» - که محوف است - و این عبارت، جزای شرط است: «هنگامی که بدی به او رسد، بسیار بی‌تاب است [می‌شود]». (إعراب القرآن الكريم، ج ۳، ص ۳۸)

۲. «جزوعاً» حال یا نعت برای «هلوعاً» در آیه قبل است و «اذا» ظرف متعلق به «جزوعاً» و «مسه الشر» اضافه به آن و در محل جر: «بسیار بی‌تاب در هنگامی که بدی به او می‌رسد» (إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۱۳)

^۱. «جزوع» اگرچه غالباً در معنای منفی به کار رفته، اما گاه به طور استعاری در معنای مثبت هم به کار رفته و آن اشاره به وضعیتی است که انسان چنان درمانده شده که غیر از خدا پناهگاهی نمی‌یابد چنانکه در دعای ندبه می‌خوانیم: «هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأَسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا» (المزار الكبير (الابن المشهدی)، ص ۵۸۲)

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

صبر، آنچه در باطن بندگان، از نور و صفا هست، ظاهر می‌سازد؛ و جزع (بی‌تابی) آنچه در باطن آنها از ظلمت و وحشت است، آشکار می‌کند؛

صبر چیزی است که همه کس ادعایش را دارند، اما کسی در نزد آن ثابت‌قدم نمی‌ماند جز فروتنان، و جزع و بی‌تابی را هر کسی انکار می‌کند در حالی که آشکار‌کننده‌ترین چیز برای وضعیت منافقان است؛ چرا که نزول سختی و مصیبت، خبر‌دهنده از راستگویی و درغگویی [ادعاها] است؛

و صبر حقیقی آن است که چشیدنش [از روی رغبت] ادامه داشته باشد؛ و گرنه آنچه از روی اضطراب [و اجبار] باشد،

صبر نامیده نمی‌شود؛

و جزع و بی‌تابی حقیقی، اضطراب درونی و تسليم غم شدن و تغییر رنگ و حال است؛ و هر مصیبتي که نازل شود و شخص در آن رو به فروتنی و توبه و تضرع به درگاه خدا نیاورد، پس آن شخص «جزوع» (بی‌تاب) ناشکیباست

مصبح الشریعه، ص ۱۸۵

قال الصادق ع:

الصَّابِرُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَ الصَّفَاءِ وَ الْجَزَعَ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ الْوَحْشَةِ وَ الصَّابِرُ يَدَعِيهِ كُلُّ أَحَدٍ وَ مَا يَبْتَدِئُ عِنْدَهُ إِلَّا الْمُحْبِطُونَ وَ الْجَزَعُ يُنْكِرُهُ كُلُّ أَحَدٍ وَ هُوَ أَبْيَنُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ لِأَنَّ نُزُولَ الْمُحْنَةِ وَ الْمُصِيبَةِ مُخْبِرٌ عَنِ الصَّادِقِ وَ الْكَاذِبِ وَ تَفْسِيرُ الصَّابِرِ مَا يَسْتَمِرُ مَذَاقُهُ وَ مَا كَانَ عَنِ اضْطِرَابٍ لَا يُسَمَّى صَابِرًا وَ تَفْسِيرُ الْجَزَعِ اضْطِرَابُ الْقَلْبِ وَ تَحْزُنُ الشَّخْصِ وَ تَغْيِيرُ اللَّوْنِ وَ تَغْيِيرُ الْحَالِ وَ كُلُّ نَازِلَةٍ خَلَتْ أَوْأَتْلَهَا مِنِ الْإِخْبَاتِ وَ الْإِنَابَةِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ فَصَاحِبُهَا جَزُوعٌ غَيْرُ صَابِرٍ ...

۲) از امام صادق ع روایت شده است:

بدرسنی که صبر و بلا در رسیدن به مومن از هم سبقت می‌گیرند؛ پس بلاء به او می‌رسد در حالی که او صبور است؛ و بدرسنی که جزع (بی‌تابی) و بلا در رسیدن به کافر از هم سبقت می‌گیرند، پس بلاء به او می‌رسد در حالی که او جزوع (بی‌تاب) است.

الكافی، ح ۳، ص ۲۲۴

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِيشَمِيِّ عَنْ رِبْعَيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِنَّ الصَّابِرَ وَ الْبَلَاءَ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْمُؤْمِنِ فَيَأْتِيهِ الْبَلَاءُ وَ هُوَ صَابُورٌ وَ إِنَّ الْجَزَعَ وَ الْبَلَاءَ يَسْتَبِقَانِ إِلَى الْكَافِرِ فَيَأْتِيهِ الْبَلَاءُ وَ هُوَ جَزُوعٌ.

تدبر

۱) «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»

انسان به گونه‌ای است که وقتی شر و بدی بد و می‌رسد، بشدت بی‌تاب می‌شود.

پس ما همه کاره عالم نیستیم و موجودی آسیب‌پذیریم.

ثمره اخلاقی

اگر کسی این آیه را در مورد خود باور کند، هرچقدر هم در زمینه‌های مختلف توانا باشد، به خود مغرور نمی‌شود؛ چون می‌داند:

فعلا ما را مبتلا نکرده‌اند که خود را بالاستقامت می‌پنداشیم.

حکایت

در مورد یکی از عرفای معروف نجف حکایت کردۀ‌اند که روزی به بارگاه امیرالمؤمنین ع رفت و با توجه به تاثیری که تحمل بلا در رشد انسان دارد، عرض کرد: هرچه بلا هست، بر سر من بریز.

چند روز بعد چنان مضطرب شده بود که نالان به حرم آمده، می‌گفت: من تحملش را ندارم و غلط کردم که چنین ادعایی کردم.

۲) «إِذَا مَسَّةُ الشَّرُّ جَزُوْعًا»

منظور از این «شر»ی که انسان در مقابلش «جزع» می‌کند چیست؟

الف. «شر» به معنای «فقر» است (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۸؛ مجمع‌البيان، ج ۲۰، ص ۱۳) احتمالاً چون «خیر» در قرآن ظاهرها گاه به معنای مال و ثروت به کار رفته (عادیات/۸) و در آیه بعد، از «منوع بودن هنگام خیر» (که می‌تواند به معنای «بخل ورزیدن هنگام ثروت») باشد) سخن به میان آمده، پس در مقابلش در این آیه، «شر» می‌تواند به معنای فقر باشد.

ب. هر چیزی که مانع رسیدن انسان به کمالات خود شود؛ و جزع هم لزوماً معنای منفی ندارد بلکه اضطرابی است که انسان به خاطر از دست دادن کمال بدن مبتلا می‌شود. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۴)

ج. هر بلا و سختی‌ای است که برای انسان پیش آید؛ و جزع دارای بار منفی بوده، به معنای کم‌طااقتی و بی‌تابی و در مقابل صبوری است (حدیث ۲) (شاهد بر اینکه بار منفی دارد، آن است که در آیات بعد «مصلین: نمازگزاران» را استشنا می‌کند)

د. ...

نکته تفسیری

قبل اینکه بار درباره «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» توضیح داده شد. یکی از روش‌های قرآن برای چنین استفاده‌های این است که گاه یک عبارت، یک معنا دارد، با افزودن عبارت دیگر، معنای دومی پیدا می‌کند و ...، مثلاً در آیه «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (انعام/۹۱)، «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ بِكُوْخِهِمْ يَلْعَبُونَ» (انعام/۹۱) یک معنی دارد، «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ بِكُوْخِهِمْ بِكُوْخِهِمْ يَلْعَبُونَ» آن است که در آیات بعد «مصلین: نمازگزاران» را استشنا می‌کند. «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ بِكُوْخِهِمْ بِكُوْخِهِمْ يَلْعَبُونَ» معنای دوم، «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ بِكُوْخِهِمْ بِكُوْخِهِمْ يَلْعَبُونَ» معنای دوم آنها را در این فرو رفتنهای باطلشان رها کن و «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ بِكُوْخِهِمْ بِكُوْخِهِمْ يَلْعَبُونَ» معنای دوم آنها را رها کن که در این باطل فرو رفتنهای باطلشان به بازی مشغول باشند» (المیزان، ج ۱، ص ۲۶۱)

بر این اساس، اگر چه توجه به عبارت «الا المصلین» در آیات بعد، قرینه می‌شود که معنای «ج» مدنظر بوده باشد؛ اما این بدان معنی نیست که معنای «ب» نادرست باشد؛ بلکه این جمله بدون در نظر گرفتن «الا المصلین» و بویژه با توجه به آیه قبل (که ناظر به مقام آفرینش انسان بود) معنای «ب» را افاده می‌کند. و با توجه به قاعده فوق، هر دو معنی می‌تواند مد نظر بوده باشد.

۱۳۹۵/۱۰/۲۴

وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنْعًا

۲۱ سوره معارج (۷۰) آیه ۲۱

ترجمه

و هنگامی که خوبی به او رسد، بسیار منع کننده.

نکات ترجمه

«منوع» همانند «منع» صیغه مبالغه از ماده «منع» است. منع به معنای آن است که از انجام کاری جلوگیری شود و منع کردن در مقابل بخشیدن و عطا کردن می‌باشد، و به شخص بخیل، «مانع» و «مناع» می‌گویند. «منیع» به معنای کسی کسی یا امر با عزت و باشکوهی است که هر کسی بدان دسترسی ندارد و «منیعه» به زن عفیفی می‌گویند که اجازه تعرض به حریم خود را نمی‌دهد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۷۹؛ معجم المقاييس اللغة، ج ۵، ص ۲۷۸). «مانع» به عنوان یکی از اسماء الهی هم به کار رفته، از این جهت که خداوند جلوگیری می‌کند از انجام برخی کارها توسط افرادی که صلاحیت انجام آن کار را ندارند. (تاج العروس، ج ۱۱، ص ۶۳) و از ابن الاعرابی نقل شده که «منوع» کسی است که از انجام کار توسط دیگران جلوگیری می‌کند و «منیع» کسی است که خود را از انجام کاری بازمی‌دارد (همان، ص ۴۶۴)

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است که می‌فرمودند:

بندهای نیست که مانع از [هزینه کردن] در همی شود در جایی که سزاوارش است، مگر اینکه دوبرابرش را در جایی که سزاوار نیست خرج خواهد کرد؛

و هیچ شخصی نیست که از حقی که در مالش هست، منع کند [= آن حق را پرداخت نکند] مگر آنکه خداوند به خاطر آن، ماری را در روز قیامت در گردنش آویزد.

الكافی، ج ۳، ص ۵۰۴

عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادٍ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ عُبَيْدٍ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْتُوْلُ
مَا مِنْ عَبْدٍ يَمْنَعُ دِرْهَمًا فِي حَقِّهِ إِلَّا أَنْفَقَ أَثْنَيْنِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ،

وَ مَا رَجُلٌ يَمْنَعُ حَقًا مِنْ مَالِهِ إِلَّا طَوَّفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ حَيَّةً مِنْ نَارٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

(۲) از امام باقر ع روایت شده است:

خداؤند تبارک و تعالی روز قیامت مردمانی را از قبرهایشان بر می انیگزاند در حالی که دستانشان به گلویشان بسته شده و به اندازه یک سرانگشتی هم نمی توانند چیزی را با آن بردارند، و همراهشان فرشتگانی است که آنها را بشدت سرزنش می کنند و می گویند اینان کسانی اند که از [دادن] خیر اند کی از خیری فراوان منع [= خودداری] کردند؛ کسانی اند که خداوند به آنها [مال و منال] ارزانی داشت، ولی آنها مانع [= خودداری کننده] از [ادای] حق الله در اموال خود شدند.

الكافی، ج ۳، ص ۵۰۶

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَيُوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَاسًا مِنْ قُبُورِهِمْ مَسْلُودَةً أَيْدِيهِمْ إِلَى أَعْنَاقِهِمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَتَنَاهُوا بِهَا قِيسَ أَنْمُلَةٌ مَعَهُمْ مَلَائِكَةٌ يُعَيِّرُوْهُمْ تَعْبِيرًا شَدِيدًا يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ مَنَعُوا خَيْرًا قَلِيلًا مِنْ خَيْرٍ كَثِيرٍ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَمَنَعُوا خَيْرًا اللَّهُ فِي أَمْوَالِهِمْ:^۲

(۳) احمد بن محمد بن ابی نصر خدمت امام رضاع می رسد و سوالاتی مطرح می کند تا بدینجا می رسد که امام ع می فرمایند: بدرستی که صاحب نعمت در موقعیت خطیری است؛ همانا از آن نعمت بر عهده او «حق الله» هایی وجود دارد؛ به خدا سوگند گاه نعمت‌هایی از جانب خداوند بر من ارزانی می شود، و همواره به خاطر آنها در ترس و نگرانی ام – و دستانش را تکان داد – تا زمانی که حق‌هایی را که خداوند در مورد آن بر من واجب کرده، ادا کنم.

گفتم: فدایت شوم، آیا کسی در جایگاه تو از چنین چیزی می ترسد؟

فرمود: آری، ای احمد!

قرب الإسناد، ص ۳۸۷؛ الكافی، ج ۳، ص ۵۰۲

۱. این روایت هم به همین مضمون نزدیک است:

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْفَقَ فِي بَاطِلٍ مِثْيَهٍ. (الكافی، ج ۳، ص ۵۰۶)

۲. این روایت هم از جهتی به این مضمون نزدیک است:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيِّ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَرْزِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: يَقُولُ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ مَا أَعْيَانِي فِي أَبْنِ آدَمَ فَلَنْ يُعَيِّنَنِي مِنْهُ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ أَخْذُ مَالٍ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ أَوْ مَنْعِهِ مِنْ حَقَّهُ أَوْ وَضْعُهُ فِي غَيْرِ وَجْهِهِ. (الخصال، ج ۱، ص ۱۳۳)

۳. در نقل کافی، هم سند و هم متن روایت اندکی متفاوت است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: ذَكَرْتُ لِلرَّحْمَانِ شَيْئًا فَقَالَ أَصْبِرْ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَصْنَعَ اللَّهُ لَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ فَوَاللَّهِ مَا أَخَرَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا خَيْرٌ لَهُ مِمَّا عَجَلَ لَهُ فِيهَا ثُمَّ صَغَرَ الدُّنْيَا وَ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ هَيْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ صَاحِبَ النُّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ إِنَّهُ يَجُبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَتَكُونُ عَلَى النُّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

مُحَمَّدٌ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَالَتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ...
قَالَ: إِنَّ صَاحِبَ النِّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ، إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ لِلَّهِ مِنْهَا، وَاللَّهُ إِنَّهُ لَيَكُونُ عَلَيَّ النِّعْمَةُ مِنَ اللَّهِ فَمَا أُزَالُ مِنْهَا عَلَى
وَجْلٍ، وَحَرَكَ يَدَيْهِ - حَتَّى أَخْرُجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى فِيهَا.
فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، أَنْتَ فِي قَدْرِكَ تَخَافُ هَذَا؟
قَالَ: نَعَمْ يَا أَحْمَدُ.

تدبر

۱) «وَإِذَا مَسَأَهُ الْخَيْرُ مَنْوِعًا»

چرا وقتی خیری به انسان برسد، انسان «منوع» می‌شود؟
(مانند آیه قبل (تدبر ۲) این آیه را اگر با توجه به آیه قبلش (که بحث درباره نحوه خلقت انسان است) توضیح دهیم، معنای منفی و مذموم ندارد؛ و اگر با توجه به آیه بعدش (که نمازگزاران را از این حالت مستثنی می‌کند) توضیح دهیم، بار منفی دارد؛ س، پاسخ این سوال، در هر مورد متفاوت است. دو نمونه از این پاسخها می‌تواند چنین باشد:
الف. انسان «هلوع» (حریص) است نسبت به هر خیر و نفعی که به خودش مربوط باشد. پس، وقتی خیری به او می‌رسد، هر کاری می‌کند که مانع از دست رفتن آن شود؛ و نیز حاضر نیست از آن به نفع دیگری صرف نظر کند مگر اینکه بداند خیر بیشتری به او بر می‌گردد. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳)

ب. شاید خود را مستقل می‌بیند و آن خیر و نعمت را نه از جانب خدا، بلکه صرفاً محصول دانش و تلاش خویش می‌بیند (قصص/۷۸)؛ و لذا هم حق الهی مربوط به آن (مانند خمس و زکات و ...) را ادا نمی‌کند، و هم آن را از دیگران دریغ می‌کند، چون می‌پندارد نه خدا و نه هیچکس دیگری در رسیدن این خیر به او نقشی نداشته است.

ج. ...^۱

۲) «وَإِذَا مَسَأَهُ الْخَيْرُ مَنْوِعًا»

هنگامی که خوبی به انسان رسد، این گونه نیست که حتماً نتیجه خوب داشته باشد. گاه خیر به انسان می‌رسد اما به جای اینکه او هم خیرخواهی پیشه کند، از اینکه این خیر به دیگران هم برسد، ممانعت می‌کند.

فَمَا أُزَالُ مِنْهَا عَلَى وَجْلٍ وَحَرَكَ يَدَهُ حَتَّى أَخْرُجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ عَلَى فِيهَا فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ فِي قَدْرِكَ تَخَافُ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَحْمَدُ رَبِّي
عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيَّ.

۱. این معنا هم به ذهن رسید اما چون مطمئن نبودم در کanal نگذاشتیم:

منوع می‌تواند به معنای مناعت طبع (بزرگمنشی) باشد؛ وقتی خیری به او می‌رسد بزرگمنشی اش نمایان می‌گردد.

همواره قبل از اینکه از خدا «نعمتی» بخواهیم، از خدا بخواهیم ظرفیتی بدهد که وظایفی را که به خاطر برخورداری از آن نعمت، بر عهده‌مان می‌آید، درست انجام دهیم (حدیث^۳)؛ و گرنه، اگر خیری به ما رسید و ما جلوگیری کننده از نشر آن شدیم، همان خیر مایه عذاب ما خواهد شد. (حدیث^۲)

۱۳۹۵/۱۰/۲۵

إِلَّا الْمُصَلَّيْنَ

۲۹۳ سوره معارج (۷۰) آیه ۲۲

ترجمه

به جز نمازگزاران؟

نکات ترجمه

«الْمُصَلَّيْنَ»

جمع «مُصلَّی» است که این کلمه اسم فاعل از ماده «صلو» [یا «صلی»] است^۱ که به باب تفعیل (صلی، یصلی) رفته است؛ و استعمال آن در معنای «نماز» متعارف است. اما در اینکه اصل و خاستگاه این واژه چیست، بین اهل لغت اختلاف فراوانی است. اغلب معتقد به وجود دو معنای مستقل برای «صلو» و «صلی» هستند؛^۲ و اکثرًا معنای دعا و نماز و عبادت را برای «صلو» و آتش زدن و برافروختن را معنای «صلی» می‌دانند^۳ که درباره این معنای دوم در جلسات ۱۶۳ و ۱۹۷ توضیحاتی داده شد. مرحوم مصطفوی بر این باور است که «صلی» (به معنای آتش و برافروختن) در اصل از زبان عبری گرفته شده؛ اما ماده «صلو» یک ریشه در زبانهای سریانی و آرامی دارد، که از آن زبان‌ها به زبان عبری هم منتقل شده و در همه این زبانها به معنای «یک عبادت مخصوص [=نماز]» بوده؛ اما در همین ماده در خود زبان عربی به معنای هرگونه «شناگویی» به کار رفته؛ و نهایتاً در «صلات» به معنای نماز، ظاهراً هر دو مولفه به هم پیوند خورده است؛ اما وقتی این کلمه با حرف «علی» می‌آید معنای دوم (مدح و ثنا) غلبه دارد؛ مثلاً: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلِّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلَوَةٌ عَلَيْهِ» (احزاب/۵۶) «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي

^۱. اغلب ریشه آن را «صلو» دانسته‌اند چون جمع آن صلوات و مثای آن «صلوان» است (كتاب العين، ج ۷، ص ۱۵۳؛ المحيط في اللغة، ج ۸، ص ۱۸۴) اما برخی آن را از ماده «صلی» دانسته‌اند (مانند راغب اصفهانی در پاورقی بعد)

^۲. مثلاً: معجم المقايس اللغوی، ج ۳، ص ۳۰۰؛ اما در قابل برخی مانند راغب اصفهانی بعد از اینکه «صلاه» را در ذیل ماده «صلی: برافروختن آتش» آورده و می‌گوید «صلاه» به معنای دعا و عبادت است، دیدگاهی را مطرح می‌کند که معتقد است که «صلات» از «صلی» به معنای آتش گرفته شده از این جهت که نمازگزار با نماز خود را از آتش جهنم حفظ می‌کند (مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۹۱) و خودش درباره اینکه این دیدگاه را قبول دارد، موضعی نمی‌گیرد؛ و یا این قول مطرح شده که «صلات» از «صلیت العود بالنار: عود را با آتش گرم و نرم کردم» گرفته شده از این جهت که نمازگزار با نمازش در مقابل خدا نرم و خاشع می‌گردد (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۴۶)

عَلَيْكُمْ وَ مَلِئَتْكُمْ» (احزاب/٤٣) «صَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» (توبه/١٠٣) که اگر بتوان این را یک قاعده کلی دانست، آنگاه آیه «وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَخْدِ مِنْهُمْ ماتَ أُبَدَا» (توبه/٨٤) نه به معنای نهی از «نماز خواندن بر منافق» بلکه به معنای نهی از «ثنا کردن بر منافق» [= بعد از مرگش از او بخوبی یاد کردن] می‌باشد. (التحقيق فی کلمات القرآن الكريم، ج ٦، ص ٢٧٢-٢٧٥)

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است که پیامبر اکرم ص فرمودند: مثَلِ نماز، مثَلِ ستون خیمه است؛ هنگامی که ستون پابرجا باشد، طنابها و میخها و پارچه خیمه فایده دارد؛ اما همین که ستون بشکند نه طنابی به درد می‌خورد و نه میخی و نه پارچه‌ای.

الکافی، ج ٣، ص ٢٦٦

أَحَمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أُبَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا تَبَتَّعَتِ الْعُمُودُ نَفَعَتِ الْأَطْنَابُ وَ الْأُوْنَادُ وَ الْغِشَاءُ وَ إِذَا انْكَسَرَ الْعُمُودُ لَمْ يَنْفَعْ طُنْبُ وَ لَا وَتِدُ وَ لَا غِشَاءُ.

۲) از امام کاظم ع روایت شده است: هنگامی که پدرم در بستر مرگ به من فرمود: پسرم! شفاعت ما به کسی که نماز را سبک می‌شمرد، نمی‌رسد.

الکافی، ج ٣، ص ٢٧٠

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أُبَيِّ إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أُبَيِّ بَصِيرٍ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَ: إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبَيِ الْوَفَاءَ قَالَ لِي يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَحْفَفَ بِالصَّلَاةِ.

۳) در فرازی از زیارت امیرالمؤمنین ع در روز غدیر خم که توسط امام حسن عسکری از نحوه زیارت کردن پدرشان (امام هادی ع) روایت شده است:

خداؤند متعال درجه شما بالاتر از همه امت قرار داد و منزلت شما را رفعت بخشید و فضل و برتری شما را آشکار کرد و شما را بر همه جهانیان شرافت بخشید، پس «هرگونه پلیدی را از شما دور کرد و کاملاً تغییرات نمود» (احزاب/٣٣) که خداوند عز و جل فرموده است: «بدرستی که انسان «هلوع» [=بسیار آزمند و بی‌تاب] آفریده شده است؛ هنگامی که بدی به او رسد، بسیار بی‌تاب؛ و هنگامی که خوبی به او رسد، بسیار منع‌کننده؛ به جز نمازگزاران» (معارج/١٩-٢٢)؛ پس خداوند متعال پیامبر مصطفی ص و تو را - ای سید اوصیاء - از جمیع خلائق استثنای کرد ...

المزار الكبير (لابن المشهدی)، ص ٢٧٩

أَخْبَرَنِي الْفَقِيهُ الْأَجْلُ أَبُو الْفَضْلِ شَادَانُ بْنُ جَبْرِئِيلَ الْقَمَّى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ الْفَقِيهِ الْعِمَادِ مُحَمَّدِ بْنِ أُبَيِ الْقَاسِمِ الطَّبَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَلَىٰ، عَنْ وَالِدِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ التُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ قُولَوَيْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ، عَنْ أَبِي عَلَىٰ

بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أُبْيَى الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَعُثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمْرِيِّ، عَنْ أُبْيَى مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْعَسْكَرِيِّ، عَنْ أُبْيَى صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، وَذَكَرَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَارَ بَهَا فِي يَوْمِ الْغَدَيرِ فِي السَّيَّةِ الَّتِي أُشْخَصَهُ الْمُعْتَصِمُ... قَدْ أَعْلَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْأُمَّةِ دَرَجَتَكُمْ، وَرَفَعَ مَنْزِلَتَكُمْ، وَأَبْيَانَ فَضْلَكُمْ، وَشَرَفَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، فَأَذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ وَطَهَرَكُمْ تَطْهِيرًا، قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلَقَ هَلُوقًا إِذَا مَسَهُ الشَّرُّ جُزُوعًا وَإِذَا مَسَهُ الْخَيْرُ مُنْوِعًا إِلَّا الْمُصْلِينَ» فَاسْتَشَنَ اللَّهُ تَعَالَى نِبَيَّ الْمُصْنَطَفَى وَأَنْتَ يَا سَيِّدَ الْأُوْصِيَاءِ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ...»

تدبر

۱) «إِلَّا الْمُصْلِينَ»

انسانی که اهل نماز نباشد، در برابر شر، مضطرب می‌شود و در برابر خیر، منع‌کننده. در هر دو صورت، دست و پای خود را گم می‌کند. چه ربطی هست بین نمازگزاری و این گونه نشدن؟

در [جلسه ۲۹۰، تدبر ۱](#)، اشاره شد که یک حقیقت عظیم ماورایی را با یک بدن مادی درآمیخته‌اند. مشکل این است که در افق ماده گیر افتاده‌ایم؛ نماز یادآوری مکرر این است که ما مال اینجا نیستیم و به حقیقتی برتر گره خورده‌ایم؛ که با اتصال به او، نه سختی و بدی‌ای ما را می‌تواند از پا درآورد (اگر او نخواهد) و نه مال و ثروت و هر خیری که به ما داده، واقعاً مال ماست که بخواهیم از دیگران منعش کنیم.

۲) «إِلَّا الْمُصْلِينَ»

«الا» استثناء از چه چیزی است؟

الف: استثناء از کل سه جمله قبل، در واقع استثناء در نحوه آفرینش انسان (هلوع بودن) است ([المیزان](#)، ج ۲۰، ص ۱۵)؛ آنگاه این استثناء چند معنی می‌تواند داشته باشد:

الف.۱. این مربوط به اصل آفرینش است که آیه اشاره به نحوه خاصی از آفرینش برخی انسانها دارد که مهمترین ویژگی آنها این است که «نمازگزارند» ([حدیث ۳](#))

الف.۲. «هلوع» بودن خصلتی است که در آفرینش انسان قرار داده شده، اما با نمازگزار بودن می‌توان بر این خصلت فائق آمد و آن را تحت مدیریت خود گرفت.

الف.۳. ...

ب: استثناء فقط از دو جمله آخر است: آنگاه «هلوع» بودن یک ویژگی مربوط به انسان است که بعد مادی و معنوی را با هم دارد ([جلسه ۲۹۰، تدبر ۱](#))، آنگاه اگر به حال خود رها شود و خود را مدیریت نکند، جزوع و منوع [بسیار بی طاقت و منع کننده از خوبی‌ها] می‌شود؛ و اگر با نماز خود را مدیریت کند، همان خصلت مایه رشد سریع او می‌گردد. (توضیح بیشتر در [تدبر ۱](#))

ب. ۲. ...

ج. استثناء فقط از جمله آخر است؛ آنگاه

ج.۱. بشدت دنبال خوبی‌ها بوده (حرص) و کم‌تحملی در برابر سختی‌ها، یک امر عادی است؛ اما اینکه وقتی انسان به خیری رسید آن را از دیگران دریغ کند، امر نامطلوبی است که کسی که نمازگزار باشد به این وضعیت مبتلا نمی‌شود

ج.۲. ...

(۳) «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا إِلَّا الْمُصَلَّينَ»

کسی که واقعاً نمازگزار باشد در برابر ناملایمات صبور است.

ثمره اخلاقی

آیا ما واقعاً نمازگزاریم؟

(۴) «وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنْوِعًا، إِلَّا الْمُصَلَّينَ»

کسی که واقعاً نمازگزار باشد اهل بخل نیست

ثمره اخلاقی

آیا ما واقعاً نمازگزاریم؟

۱۳۹۵/۱۰/۲۶

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ

۲۹۴ سوره معارج (۷۰) آیه ۲۳

ترجمه

هم‌آنان که بر نمازشان مداومت کنندگان‌اند،

حدیث

۱) از امام باقر ع در تفسیر این آیات روایات شده است:

[در آیات قبل خداوند انسان را حریص و کم‌طاقت خواند که وقتی بدی به او می‌رسد بی‌تابی می‌کند و وقتی خوبی به او می‌رسد از دیگران منع می‌کند] سپس خداوند استشنا کرد و فرمود «مگر نمازگزاران» (معارج/۲۲) آنگاه آنان را به بهترین عملشان توصیف کرد: «هم‌آنان که بر نمازشان مداومت کنندگان‌اند». می‌فرماید: هنگامی که چیزی از نمازهای مستحب را بر خود لازم می‌کند، بر آن مداومت می‌ورزد.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸۶

وَفِي رَوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ ثُمَّ اسْتَشْنَى فَقَالَ إِلَّا الْمُصَلَّينَ فَوَصَّفَهُمْ بِأَحْسَنِ أَعْمَالِهِمْ «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» يَقُولُ إِذَا فَرَضَ عَلَى نَفْسِهِ شَيْئًا مِنَ التَّوَافِلِ دَامَ عَلَيْهِ.

۲) زراره می‌گوید: در جوانی بر امام باقر ع وارد شدم و برایم از نمازهای مستحب و روزه گرفتن سخن گفت. وقتی سنگینی این را در چهره‌ام دید، فرمود: اینها واجب نیست که اگر کسی آن را ترک کند، هلاک شود؛ بلکه کاری از روی رغبت و مستحب است؛ اگر از آن بازماندی یا ترکش کردی، قضایشان را به جا آور؛ همانا «آنها» [ظاهرًا اشاره به امامان شیعه ویا

عموم اولیاء الله است] خوش نداشتند که اعمالشان یک روز کامل و روز دیگر ناقص بالا رود؛ که خداوند عز و جل می فرماید: «هم آنان که بر نمازشان مداومت کنندگان اند». و خوش نداشتند که نماز بخوانند مگر اینکه ظهر برسد، چرا که درهای آسمان هنگام زوال است که گشوده می شود.

[توضیح: ظاهرا منظور از «خوش نداشتند که اعمالشان یک روز کامل و روزی ناقص بالا رود» اشاره است به روایاتی که فرموده‌اند نمازهای مستحب، نقص‌ها و کمبودهای مربوط به حضور قلب و قبولی نمازهای واجب را تکمیل می کنند.]

الکافی، ح ۳، ص ۴۲

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أُبِي جَعْفَرِ عَوْنَى شَابًّا فَوَصَّفَ لِي التَّطْوِعَ وَ الصَّوْمَ فَرَأَى ثِقْلَ ذَلِكَ فِي وَجْهِي فَقَالَ لِي إِنَّ هَذَا لَيْسَ كَالْفَرِيْضَةِ مِنْ تَرَكَهَا هَلْكَ إِنَّمَا هُوَ التَّطْوِعُ إِنْ شُغِّلْتَ عَنْهُ أَوْ تَرَكْتَهُ قَضَيْتَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يَكْرَهُونَ أَنْ تُرْفَعَ أَعْمَالُهُمْ يَوْمًا تَامًا وَ يَوْمًا نَاقِصًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» وَ كَانُوا يَكْرَهُونَ أَنْ يُصَلُّوا حَتَّى يَزُولَ النَّهَارُ إِنَّ أُبُوبَ السَّمَاءِ تُفَتَّحُ إِذَا زَالَ النَّهَارُ.

(۳) از چندین تن از ائمه اطهار روایتی نقل شده است که حضرت امیرالمؤمنین ع در یک مجلس چهارصد باب از آنچه دین و دنیای انسان مسلمان را آباد می کند، به برخی از اصحابش آموخت. قبل از فرازهایی از این روایت گذشت، در یکی از فرازها می فرمایند:

... کسی که نماز را به جا آورد در حالی که عارف به حق آن است، خداوند او را مورد مغفرت قرار می دهد؛ و انسان نافله [= نماز مستحب] را در وقت فریضه [= نماز واجب] بجا نیاورد و آنها را بدون عذر ترک نکند و [اگر ترک کرد] بعد از آن اگر امکانش برایش مهیا شد، قضا کند؛ که خداوند عز و جل می فرماید: «آنان که بر نمازشان مداومت کنندگان اند». آنها کسانی اند که آنچه از [نافله‌های] شب از آنها فوت می شود در روز قضا می کنند و آنچه از [نافله‌های] روز از آنها فوت می شود در شب قضا می کنند؛ و قضای نماز نافله را در وقت نماز فریضه انجام ندهید؛ بلکه ابتدا فریضه را شروع کنید، سپس آنچه برایتان مقدور است، [نافله بخوانید].

[توضیح: با توجه به جمله آخر، معلوم می شود آن جمله که «انسان نماز نافله را در وقت نماز واجب بجا نیاورد» بدین معناست که زمانی که وقت نماز واجب رسید، ابتدا به واجب پردازد؛ البته غیر از مواردی که در شریعت خود نافله مقدم بر فریضه است]

تحف العقول، ص ۱۱۷؛ الخصال، ج ۲، ص ۱۶۲۸

^۱. عبارات خصال اندکی متفاوت است و به نظر می رسد عبارات تحف دقیقتر باشد لذا آن را در متن آوردم. البته در خصال سند هم آمده: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْيَرُ الْيَقْطَنِيُّ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَةِ بَابٍ مِمَّا يُصلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاِهِ:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمَاةَ بَابِ مِمَّا يُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاِهِ
... مَنْ أَتَى الصَّلَاةَ عَارِفًا بِحَقِّهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلَا يُصْلِحُ الرَّجُلُ نَافِلَةً فِي وَقْتِ فَرِيضَةِ وَلَا يَتُرْكُهَا إِلَّا مِنْ عُذْرٍ وَلْيُغْضَبْ بَعْدَ ذَلِكَ
إِذَا أُمْكِنَهُ الْقَضَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» هُمُ الَّذِينَ يَقْضُونَ مَا فَاتُوهُمْ مِنَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَمِنَ
النَّهَارِ بِاللَّيْلِ لَا تَقْضُوا النَّافِلَةَ فِي وَقْتِ الْفَرِيضَةِ^۱ وَلَكِنْ ابْدَأُوا بِالْفَرِيضَةِ ثُمَّ صَلُّوا مَا بَدَأُوكُمْ^۲.

تدبر

۱) «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

در آیات قبل خداوند انسان را حریص و کم طاقت خواند که وقتی بدی به او می‌رسد بی‌تابی می‌کند و وقتی خوبی به او می‌رسد از دیگران منع می‌کند. در آیه قبل، یک گروه را استشنا کرد: «نمازگزاران». اما آیاتی که در ادامه می‌آید نشان می‌دهد «نمازگزار بودن» صرفاً به خواندن نماز نیست. بلکه علامت‌ها و ویژگی‌هایی دارد.

جالب اینجاست که اولین (در واقع بهترین) ویژگی نمازگزار واقعی (حدیث ۱) را «مداومت ورزیدن بر نماز» معرفی کرد. شاید می‌خواهد نشان دهد آن نمازی واقعاً آثار حرص‌زدایی، تقویت صبر و بخل‌زدایی دارد (سه آیه قبل) که شخص بر آن مداومت بورزد.

۲) «الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

... مَنْ أَتَى الصَّلَاةَ عَارِفًا بِحَقِّهَا غَفَرَ لَهُ لَا يُصْلِحُ الرَّجُلُ نَافِلَةً فِي وَقْتِ فَرِيضَةِ إِلَّا مِنْ عُذْرٍ وَلَكِنْ يَقْضِي بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أُمْكِنَهُ الْقَضَاءُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ يَعْنِي الَّذِينَ يَقْضُونَ مَا فَاتُوهُمْ مِنَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَمَا فَاتُوهُمْ مِنَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ لَا تُقْضِي النَّافِلَةُ فِي وَقْتِ فَرِيضَةِ ابْدَأُ بِالْفَرِيضَةِ ثُمَّ صَلُّ مَا بَدَأُوكُمْ

^۱ روایت زیر هم مضمونی شبیه روایت فوق دارد:

وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْجَوَهْرِ قَالَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» قَالَ هَذَا فِي التَّطَوُّعِ مِنْ حَافَظَ عَلَيْهِ وَقَضَى مَا فَاتَهُ مِنْهُ وَقَالَ كَانَ عَلَيْهِ بْنُ الْحُسَيْنِ صَاحِبِ الْجَوَهْرِ يَفْعُلُ ذَلِكَ مَا فَاتَهُ بِاللَّيْلِ قَضَاهُ بِالنَّهَارِ وَمَا فَاتَهُ بِالنَّهَارِ قَضَاهُ بِاللَّيْلِ. (دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۱۴)

^۲ درباره این آیه، روایت زیر هم قابل توجه است:

وَعَنْهُ عَنْ عِيسَى بْنِ مَهْدِيِّ الْجَوَهْرِيِّ قَالَ: ... مَوْلَانَا الْحَسَنُ أَبِي مُحَمَّدِ [العسکری] (عَلَيْهِ السَّلَامُ)... فَقَالَ: أَمَّا صَلَواتُ الْخَمْسِ فَهِيَ عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ كَمَا فَرَضَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ وَهِيَ إِحْدَى وَخَمْسِينَ رُكُوعًا فِي سِتَّةِ أَوْفَاتٍ أُبَيِّنُهَا لَكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَهُوَ قَوْلُهُ فِي وَقْتِ الظَّهَرِ... وَصَلَاةُ الْفَجْرِ فَقَدْ حَكَى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ: وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ وَحَكَى فِي حَقِّهَا: الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ مِنْ صَبَاحِهِمْ لِصَبَاحِهِمْ وَهَاتَيْنِ الْأَيَّتَيْنِ وَمَا دُونَهُمَا فِي حَقِّ صَلَاةِ الْفَجْرِ لِأَنَّهَا جَامِعَةُ لِصَلَاةِ فَمِنْهَا إِلَى وَقْتِ ثَانِ إِلَى الْإِنْتِهَاءِ فِي كَيْمَةِ عَدَدِ الصَّلَاةِ وَأَنَّهَا الصَّلَاةُ تَشَعَّبُ مِنْهَا مِبْدًا الضَّيَاءِ وَهِيَ السَّبَبُ وَالْوَاسِطَةُ مَا بَيْنَ الْعَبْدِ وَمَوْلَاهُ وَالشَّاهِدُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَلَى أَنَّهَا جَامِعَةٌ قَوْلُهُ: إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَسْهُودًا لِأَنَّ الْقُرْآنَ مِنْ بَعْدِ فَرَاغِ الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ كَانَ مَسْهُودًا أَيْ فِي مَعْنَى الْإِجَابَةِ وَاسْتِمَاعِ الدُّعَاءِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهَنَّهُ الْخَمْسُ أَوْقَاتٍ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَرَ بِهَا. الْوَقْتُ السَّادِسُ صَلَاةُ اللَّيْلِ وَهِيَ ... (الهداية الكبرى، ص ۳۴۸)

نمازگزاران واقعی، کسانی‌اند که بر نمازشان مداومت دارند. به قول علامه طباطبایی، اینکه فرمود: بر نماز «شان» مداومت دارند (ضمیر «هم: آنها» را به «صلات: نماز» اضافه کرد) نشان می‌دهد که تحت هر شرایطی و هر چه پیش آید، نمی‌گذارند نمازشان ترک شود. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۵)

پس،

کسی که گاهی نماز بخواند، گاهی به بهانه‌های مختلف (از «خجالت کشیدن» گرفته تا «تبلي» و ...) نمازش را نخواهد؛ در زمرة این نمازگزاران واقعی نیست.

۳) «الْمُصَلِّيُّنَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

نمازگزاران [واقعی] کسانی‌اند که بر نمازشان مداومت دارند.

این نشان می‌دهد مداومت بر عمل است که اثر عمل را کامل می‌کند و انسان را واقعاً متصرف به آن کار می‌گرداند. (المیزان،

ج ۲۰، ص ۱۵)

خوش آنانکه الله یارشان بی

بحمد و قل هو الله کارشان بی

خوش آنانکه دائم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی (باباطاهر)

<http://ganjoor.net/babataher/2beytiha/sh313/>

۴) «الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

در احادیث متعددی، دوام بر نماز، به معنای «مقید بودن به نوافل یومیه» دانسته شده است (از جمله هرسه حدیث فوق) شاید بتوان گفت علت این است که با توجه به سایر روایات، اگر در انجام نماز واجب خللی باشد (که غالباً هست) با نمازهای نافله، می‌توان آن را جبران کرد. پس کسی که خود را مقید به انجام نوافل می‌کند، گویی همه نمازهایش را بی‌کم و کاست بجا آورده و در نتیجه واقعاً بر نماز مداومت نموده است.

[توضیحی درباره نوافل یومیه:](#)

نمازهای واجب یومیه ۱۷ رکعت است که نوافل یومیه دو برابر آنها (۳۴ رکعت) می‌باشند، به ترتیب زیر:

نافله نماز صبح، ۲ رکعت. قبل از نماز صبح؛ البته اگر سرخی هوا نمایان شود، بهتر است بعد از نماز صبح بخوانند. نافله نماز ظهر. ۴ تا ۲ رکعتی، قبل از نماز ظهر.

نافله نماز عصر. ۴ تا ۲ رکعتی، قبل از نماز عصر.

نافله نماز مغرب، ۲ تا ۲ رکعتی، بعد از نماز مغرب.

نافله نماز عشاء، ۲ رکعت نشسته (که معادل ۱ رکعت حساب می‌شود) بعد از نماز عشاء.

نافله شب، ابتدا ۴ تا دو رکعتی، سپس ۲ رکعت نماز شفع، سپس ۱ رکعت نماز وتر، از نیمه شب شرعی تا اذان صبح.

برای توضیحات دقیقتر می‌توانید به لینک زیر مراجعه کنید.

<http://hadana.ir/%D9%86%D9%85%D8%A7%D8%B2-%D9%86%D8%A7%D9%81%D9%84%D9%87-%/DA%86%DA%AF%D9%88%D9%86%D9%87-%D8%A7%D8%B3%D8%AA>

۱۳۹۵/۱۰/۲۷

وَالَّذِينَ فِي أُمُوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ

۲۴ آیه (۷۰) سوره معارج

ترجمه

و همانان که در اموالشان، حق معلومی هست.

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

بدرستی که خداوند عز و جل برای فقرا در اموال اغنية، واجبی را قرار داده که جز با ادائی آن شایسته قدردانی نمی‌شوند [یا: جز با آن، وظیفه قدردانی را انجام نداده‌اند]، و آن همان زکاتی است که به خاطر آن خونشان حفظ می‌شود و به خاطر آن مسلمان نامیده می‌شوند؛

اما [علاوه بر این] خداوند عز و جل در اموال اغنية حق‌های دیگری غیر از زکات هم قرار داده است؛ که فرمود: «و آنان که در اموالشان، حق معلومی هست.» (معارج ۲۴) این حق معلوم از غیر زکات است؛ و آن هرچیزی است که شخص در مال خود بر خود معین می‌سازد، و بر او واجب است که آن را به اندازه توان خود و وسعت اموالش معین سازد؛ پس آنچه را که بر خود معین کرده، اگر خواست در هر روز ویا اگر خواست در هر جمیعه ویا اگر خواست در هر ماه ادا می‌کند؛ [و بعد از برشمردن آیاتی دیگر که آنها هم دلالت می‌کنند بر حقوق واجبی غیر از زکات، فرمودند]^۱ و هر کس آنچه خدا بر او واجب کرده، ادا کند، پس آنچه بر عهده‌اش بوده را انجام داده است؛ و شکر آنچه را که خداوند در مالش بر او نعمت داده، ادا کرده است؛

۱. عبارت مذکوف چنین است:

و نیز خداوند عز و جل فرمود: «فرض می‌دهند به خدا قرضی نیکو [= قرض الحسن]» (حدید ۱۸)؛ و این هم غیر از زکات است؛ و نیز خداوند عز و جل فرمود: «از آنچه بدانها روزی دادیم در نهان و آشکار اتفاق می‌کنند» (ابراهیم ۳۱)؛ و «ماعون» (ماعون ۷) نیز چنین است، که عبارت است از قرضی که به دیگران به صورت وام قرض الحسن می‌دهد ویا کالایی که برای استفاده به عاریت می‌دهند و یا هر کار نیکی که در حق دیگران روا می‌دارند؛ و نیز از جمله چیزهایی که خداوند عز و جل غیر از زکات در اموال واجب فرموده این سخن خداوند عز و جل است که «کسانی که با آنچه خدا بدان دستور داده، صله [رحم] انجام می‌دهند» (رعد ۲۲)؛

و در حقیقت، حمد خدا را به جا آورده است در قبال آن نعمت‌هایی که به وی بخشیده، و با وسعت دادن به روزی اشن او را بر دیگران برتری داده، و او را در ادای آنچه بر او واجب شده، توفیق داده، و او را در انجام این واجب یاری نموده است.

الکافی، ج ۳، ص ۴۹۸

مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُشْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ لِلْفَقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا وَهِيَ الزَّكَاةُ بِهَا حَقَّنُوا دَمَاءَهُمْ وَبِهَا سُمُّوا مُسْلِمِينَ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ حُقُوقًا غَيْرَ الزَّكَاةِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ فَالْحَقُّ الْمَعْلُومُ مِنْ غَيْرِ الزَّكَاةِ وَهُوَ شَيْءٌ يُفْرِضُهُ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ فِي مَالِهِ يَجِدُ عَلَيْهِ أُنْ يَفْرِضُهُ عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِ وَسَعَةِ مَالِهِ فَيُؤَدِّيُ الَّذِي فَرَضَ عَلَى نَفْسِهِ إِنْ شَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَإِنْ شَاءَ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ وَإِنْ شَاءَ فِي كُلِّ شَهْرٍ ... وَمَنْ أَدَى مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَأَدَى شُكْرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِيهِ مِمَّا فَضَّلَّهُ بِهِ مِنَ السَّعَةِ عَلَى غَيْرِهِ وَلِمَا وَفَقَهُ لِأَدَاءِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ وَأَعْانَهُ عَلَيْهِ ۲

۱. وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضًا «أَفْرَضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً» وَهَذَا غَيْرُ الزَّكَاةِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضًا «يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًا وَعَلَانِيَةً» وَالْمَاعُونَ أَيْضًا وَهُوَ الْفَرْضُ يُفْرِضُهُ وَالْمَتَاعُ يُعِيرُهُ وَالْمَعْرُوفُ يَصْنُعُهُ وَمِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضًا فِي الْمَالِ مِنْ غَيْرِ الزَّكَاةِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِينَ يَصْلُونَ مَا أَمْرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصِّلَ»

۲. با این مضمون دهها روایت نقل شده است که ۵ مورد دیگر که در آنها به این آیه استناد شده است، تقدیم می‌شود:

- (۱) عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَّالَةَ بْنِ أَبْيَوبَ عَنْ أَبِي الْمُغْرَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْضُ أَصْحَابِ الْأَمْوَالِ فَذَكَرُوا الزَّكَاةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الرَّزْكَةَ لَيْسَ يُحْمَدُ بِهَا صَاحِبُهَا وَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ ظَاهِرٌ إِنَّمَا حَقَنَ بِهَا دَمَهُ وَسُمِّيَّ بِهَا مُسْلِمًا وَلَوْلَمْ يُؤَدِّهَا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ فِي أَمْوَالِكُمْ غَيْرَ الزَّكَاةِ فَقُلُّتْ أَحْلَحَكَ اللَّهُ وَمَا عَلَيْنَا فِي أَمْوَالِنَا غَيْرُ الرَّزْكَةِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تَسْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ قَالَ قُلْتُ مَا ذَا الْحَقُّ الْمَعْلُومُ الَّذِي عَلَيْنَا قَالَ هُوَ الشَّيْءُ يَعْمَلُهُ الرَّجُلُ فِي مَالِهِ يُعَظِّيْهِ فِي الْيَوْمِ أَوْ فِي الْجُمُعَةِ أَوْ فِي الشَّهْرِ قَلَ أَوْ كَثُرَ غَيْرَ أَنَّهُ يَدُومُ عَلَيْهِ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» قَالَ هُوَ الْفَرْضُ يُفْرِضُهُ وَالْمَعْرُوفُ يَصْطَبِعُهُ وَمَتَاعُ الْبَيْتِ يُعِيرُهُ وَمِنْهُ الزَّكَاةُ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا جِيرَانًا إِذَا أَعْرَنَاهُمْ مَتَاعًا كَسَرُوهُ وَأَفْسَدُوهُ فَعَيَّنَاهُ جُنَاحٌ إِنْ تَمْنَعُهُمْ إِذَا كَانُوا كَذَلِكَ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبَّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» قَالَ لَيْسَ مِنَ الرَّزْكَةِ قُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًا وَعَلَانِيَةً» قَالَ لَيْسَ مِنَ الرَّزْكَةِ قَالَ فَقُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنَعِمًا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» قَالَ لَيْسَ مِنَ الرَّزْكَةِ وَصِلْتُكَ قَرَابَتَكَ لَيْسَ مِنَ الرَّزْكَةِ. (الکافی، ج ۳، ص ۴۹۹)

(۲) عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الْفَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَيْقُولَ إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَيَّ أَبِيهِ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَفَّ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ مَا هَذَا الْحَقُّ الْمَعْلُومُ فَقَالَ لَهُ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَقِّ الْمَعْلُومِ الشَّيْءُ يُخْرِجُهُ الرَّجُلُ مِنْ مَالِهِ لَيْسَ مِنَ الرَّزْكَةِ وَلَا مِنَ الصَّدَقَةِ الْمُفْرُوضَتِينَ قَالَ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مِنَ الرَّزْكَةِ وَلَا مِنَ الصَّدَقَةِ فَهُوَ فَقَالَ هُوَ الشَّيْءُ يُخْرِجُهُ الرَّجُلُ مِنْ مَالِهِ إِنْ شَاءَ أَكْثَرَ وَإِنْ شَاءَ أَقْلَلَ عَلَى قَدْرِ مَا يَمْلِكُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ فَمَا يَصْنَعُ بِهِ قَالَ يَصِلُّ بِهِ رَحْمًا وَيَقْرِي بِهِ ضَيْفًا وَيَحْمِلُ بِهِ كَلًا أَوْ يَصِلُّ بِهِ أَخًا لَهُ فِي اللَّهِ أَوْ لِنَائِبِهِ تَوْبَةً فَقَالَ الرَّجُلُ «اللَّهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». (الکافی، ج ۳، ص ۵۰۰)

(۲) از امام صادق ع درباره سخن خداوند عز وجل که می فرماید: «و آنان که در اموالشان، حق معلومی هست؛ برای سائل و محروم» سوال شد که آیا چیزی غیر از زکات است؟

فرمودند: مقصود شخصی است که خداوند به او مال و ثروتی می دهد و او هزار یا دو هزار یا سه هزار یا کمتر و بیشتر از این را از مالش بیرون می آورد و با آن صله رحم انجام می دهد یا بار سنگینی را از دوش آشنايانش بر می دارد.

الكافی، ج ۳، ص ۴۹۹

علیٰ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَالَّذِينَ فِي أُمُوْلِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومٌ» أُهُوَ سَوْيَ الرَّكَأَةِ؟ فَقَالَ هُوَ الرَّجُلُ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الشَّرْوَةَ مِنَ الْمَالِ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْأَلْفَ وَالْأَلْفَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ الْأَلْافِ وَالْأَكْثَرَ فَيَصِلُّ بِهِ رَحِمَةً وَيَحْمِلُ بِهِ الْكَلَّ عَنْ قَوْمٍ». ^۱

(۳) عبدالرحمن بن كثير می گوید:

خدمت امام باقر ع بودم که یکی از شیعیان که می خواست به عراق مسافت کند، برای خدا حافظی آمد. امام باقر ع دستش را گرفت و برای او از پدرش، از آنچه [برای سلامتی و ایمنی در سفر] انجام می داد گفت و با او خدا حافظی کرد و او رفت. بعدا خبرش رسید که راهزنان اموالشان را غارت کرده اند. مطلب را به امام باقر ع خبر دادم.

فرمود: سبحان الله! آیا من نصیحتش نکردم؟

گفت: چرا. سپس گفت: فدایت شوم! اگر چنین چیزی برایم پیش آید، آیا می توانم آن را از زکاتم حساب کنم؟ فرمود: خیر! ولی اگر خواستی می تواند از آن «حق معلوم» باشد.

المحاسن، ج ۲، ص ۳۴۹

(۲) عن محمد بن مروان عن جعفر بن محمد ع قال إنني لأطوف بالبيت مع أبي ع إذ أقبل رجل طوال جعشم متعمم بعمامة - فقال: السلام عليك يا ابن رسول الله، قال: فرد عليه أبي، فقال أشياء أردت أن أسألك عنها... قال: فأخبرني عن قوله: «في أموالهم حق معلوم» ما هذا الحق المعلوم قال: هو الشيء يخرج الرجل من ماله ليس من الزكاة فيكون للنائية والصلة (تفسير العياشي، ج ۱، ص ۳۰). این حدیث به طور کامل در پاورقی جلسه ۲۲۲ هم آمد)

(۴) روای سَمَاعَةُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: «الْحَقُّ الْمَعْلُومُ» لَيْسَ مِنَ الزَّكَاةِ هُوَ الشَّيْءُ تُخْرِجُهُ مِنْ مَالِكٍ إِنْ شِئْتَ كُلَّ جُمْعَةٍ وَإِنْ شِئْتَ كُلَّ شَهْرٍ وَلِكُلِّ ذِي فَضْلٍ فَضْلُهُ وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» فَلَيْسَ مِنَ الزَّكَاةِ وَالْمَاعُونُ لَيْسَ مِنَ الزَّكَاةِ هُوَ الْمَعْرُوفُ تَصْنَعُهُ وَالْقَرْضُ تُقْرِضُهُ وَمَنَاعَ الْبَيْتِ تُعِيرُهُ وَصِلَةُ قَرَابَتِكَ لَيْسَ مِنَ الزَّكَاةِ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «وَالَّذِينَ فِي أُمُوْلِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ» فَالْحَقُّ الْمَعْلُومُ غَيْرُ الزَّكَاةِ وَهُوَ شَيْءٌ يَفْرَضُهُ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ وَيَجِبُ لَهُ أَنْ يَفْرَضَهُ عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِ وَسَعْيَهِ (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴۸)

(۵) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَغَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ سَابَاطَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لِعَمَارِ السَّابَاطِيِّ يَا عَمَارُ أَنْتَ رَبُّ مَالٍ كَثِيرٍ قَالَ نَعَمْ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَتَوَدَّى مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنَ الرَّكَأَةِ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَتُخْرِجُ الْحَقَّ الْمَعْلُومُ مِنْ مَالِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَنَصِيلُ قَرَابَتِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَتَصِيلُ إِخْوَانَكَ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ يَا عَمَارُ إِنَّ الْمَالَ يَبْقَى وَالْبَدْنَ يَبْقَى وَالْعَمَلَ يَبْقَى وَالدَّيَانَ حَتَّى لَا يَمُوتُ يَا عَمَارُ إِنَّهُ مَا قَدَّمْتَ فَلَنْ يَسْقِيَكَ وَمَا أَخْرَتَ فَلَنْ يَلْحَقَكَ (الكافی، ج ۳، ص ۵۰۱)

^۱ مرحوم محمد تقی مجلسی در روضة المتقدین در شرح این عبارت اخیر گفته اند: ای یحمل نقل قومه كالدیات و المصائب التي يعجزون عن أدائها.

رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَسَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنَ الشِّيَعَةِ لِيُوَدِّعُهُ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْدَأَ أَبُو جَعْفَرٍ عَبْدَهُ ثُمَّ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ بِمَا كَانَ يَصْنَعُ.

قَالَ فَوَدَعَهُ الرَّجُلُ وَمَضَى فَأَتَاهُ الْخَبَرُ بِأَنَّهُ قُطِعَ عَلَيْهِ فَأَخْبَرْتُ بِذَلِكَ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ عَسْبَحَانَ اللَّهِ أَوْ لَمْ أَعِظْهُ؟

فَقُلْتُ بَلَى ثُمَّ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِذَا أَفْعَلْتُ ذَلِكَ أَعْتَدْتُ بِهِ مِنَ الزَّكَاءِ فَقَالَ عَلَى وَلَكِنْ إِنْ شِئْتَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنَ الْحَقِّ الْمَعْلُومِ.

تدبر

۱) «الْمُصَلَّيْنَ الَّذِينَ ... وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقُّ مَعْلُومٍ»

از ویژگی‌های نمازگزاران واقعی این است که در اموالشان، حق معلوم و معینی برای نیازمندان قرار می‌دهند.

ثمره دین شناسی

در اسلام، نمی‌شود کسی اهل نماز و ارتباط با خدا باشد، اما نسبت به حال و روز مردم و نیازمندان بی‌اعتنای باشد.

۲) «الْمُصَلَّيْنَ الَّذِينَ ... وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقُّ مَعْلُومٍ»

در آیات قبل، انسان، هلوع (حریص) و بی‌طاقت و بخیل معروفی شد، مگر نمازگزاران، که این آیه می‌فرماید یکی از ویژگی نمازگزاران این است که در اموالشان حق معلومی هست.

توجه شود که آیه بعد (که می‌گوید این حق معلوم به چه کسانی می‌رسد) از این آیه، جدا شده، و این آیه خودش بتنها یک آیه است؛ یعنی اگرچه تاکید مجموع این دو آیه بر «کمک به نیازمندان» است؛ اما تاکید خود این آیه - که بتنها یک آیه است-^۲ بر «وجود حقی معلوم در میان اموال انسان» است.

۱. دو حدیث زیر هم به این آیه مربوط می‌شد که برای رعایت اختصار از آوردنش خودداری کردم

۱) أَبِي رَحْمَةَ اللَّهَ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ صَفْ لِي شَيْعَتَكَ قَالَ عَسْبَحَنَ اللَّهِ مَنْ لَا يَعْدُ صَوْتُهُ سَمِعَهُ وَلَا شَخْنَاؤُهُ بَدَأَهُ وَلَا يَطْرَحُ كَلَهُ عَلَى عَيْرِهِ وَلَا يَسْأَلُ غَيْرَ إِخْوَانِهِ وَلَا مَاتَ جُوْعًا شَيْعَتَنَا مَنْ لَا يَهِرُ هَرِيرَ الْكَلْبِ وَلَا يَطْبَعُ طَمَعُ الْغُرَابِ شَيْعَتَنَا الْخَفَيْفَةُ عَيْسِيُّهُمُ الْمُنْتَقِلَةُ دِيَارُهُمْ شَيْعَتَنَا الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقُّ مَعْلُومٍ» وَيَتَوَسَّونَ وَعِنْدَ الْمَوْتِ لَا يَجْزُعُونَ وَفِي قُبُورِهِمْ يَتَوَارُؤُونَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيْنَ أَطْلَبُهُمْ قَالَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَبَيْنَ الْأَسْوَاقِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ -أَذْلَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةً عَلَى الْكَافِرِينَ- (صفات الشيعة (الصدقوق)،

۱۸ ص

۲) عِدَّةُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَامِرٍ بْنِ جُدَادَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَرِضْتُ إِلَيْ مَيْسِرَةَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِلَى غَلَةٍ تُدْرِكُ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ لَا وَاللَّهِ قَالَ فَإِلَى تِجَارَةٍ تُؤْبَ؟ قَالَ لَا وَاللَّهِ قَالَ فَإِلَى عُقْدَةَ تُبَاعَ؟ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ فَأَنْتَ مِنْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي أَمْوَالِنَا حَقًا ثُمَّ دَعَا بِكَيْسٍ فِيهِ دَرَاهِمٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهِ فَنَاوَلَهُ مِنْهُ قَبْضَةً ثُمَّ قَالَ لَهُ أَتَقِنَ اللَّهَ وَلَا تُسْرِفْ وَلَا تَتَقْرُرْ وَلَكِنْ «يَبْنُ ذِلِكَ قَوَاماً» إِنَّ التَّبْذِيرَ مِنَ الْإِسْرَافِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا».

- الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مِثْلَ ذِلِكَ. (الكافی، ج ۳، ص ۵۰۱)

۲. یعنی یک نشانه برای سلوک انسان، است

ثمره انسان‌شناختی

بسیاری از انسانها دچار این توهمند که هرچه دارند، تنها و تنها محصول هوش و استعداد و تلاش خودشان بوده است (قصص/۷۸)؛ اما انسان نمازگزار، چون خدا را جدی می‌گیرد، می‌داند که اگر هوش و استعدادی دارد و تلاشی هم کرده، هم آن استعداد و توان تلاش کردن را خدا داده، و هم امکانات بیرونی‌ای که موجب می‌شود تلاش وی – در میان تلاش هزاران نفر دیگر – به ثمر برسد، ناشی از عنایت خداست (حدیث^۱)؛ لذا باور دارد که خداوند در این اموال او حق دارد؛ پس در دادن واجبات مالی، چه واجباتی همانند خمس و زکات، و چه تعیین سهم معینی متناسب با توان مالی خویش برای رفع نیازمندان پیرامون خود (حدیث^۲)، تردید نمی‌کند.

﴿وَالَّذِينَ فِي أُمُوْلِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ﴾^۳

این حق معلوم، غیر از واجبات شرعی معینی (مانند زکات) است که مقدار و محل مصرف آن کاملاً از جانب خدا تعیین شده است.

شاهد این مطلب، علاوه بر روایات فراوانی که از معصومین ع در این زمینه آمده (مثلاً احادیث فوق)، خود آیه مربوط به زکات واجب (توبه/۶۰) است که در آن افرادی که باید بدانها زکات داد، دقیقاً معین شده‌اند، و «سائل» و «محروم» – که طبق آیه بعد، این «حق معلوم» بدانها داده می‌شود – جزء آن افراد نیستند. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۶)

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلُقَ هَلُوْعًا... إِلَّا... الَّذِينَ فِي أُمُوْلِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ﴾^۴

کسی حریض و بخیل و کم‌طاقت نیست که در اموالش حقی معین برای نیازمندان اختصاص می‌دهد.

ثمره اخلاقی

یک راه غلبه بر حرص و بخل، و تقویت صبر، این است که انسان خود را ملتزم سازد که هر روز، یا هر هفته، یا هر ماه (حدیث^۱) متناسب با دارایی خویش، مبلغ معینی را به نیازمندان کمک کند.

چه خوب است از همین امروز تصمیم بگیریم به این آیه قرآن عمل کنیم؛ و چه بهتر که کاری کنیم که حتماً این انفاق مقبول درگاه الهی قرار گیرد.

اما چگونه؟

حکایت

مرحوم آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی می‌فرمودند:

اگر می‌خواهی صدقه بدھی، همینطوری صدقه نده؛ زرنگ باش، حواسِ جمع باشد؛ صدقه را از طرف امام رضا علیه السلام برای سلامتی آقا امام زمان عجل الله فی فرجه بدھ! برای دو معصوم است، دو معصومی که خدا آنها را دوست دارد. ممکن نیست خداوند این صدقه تو را رد کند، تو هم اینجا حق واسطه‌گریات را می‌گیری. تو واسطه‌ای و همین حق واسطه‌گری است که اجازه می‌دهد تو به مراحل خاص بررسی.

﴿وَالَّذِينَ فِي أُمُوْلِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ﴾^۵

آنان حقی [برای نیازمندان] در اموالشان هست که معلوم است. چرا کلمه «معلوم» را آورد؟

الف. شاید می‌خواهد بفرماید که کمک‌هایشان صرفاً از روی احساساتی شدن نیست که نیاز باشد که کسی احساسات آنها را برانگیزند تا به او کمک کنند. بلکه آنها خودشان عالمانه و به دور از جوّزدگی، مقداری از اموالشان را برای این کار معلوم و معین کرده‌اند.

ب. شاید می‌خواهد توجه دهد که برای آنها، حق خدا در اموالشان امری کاملاً واضح و معلوم است (توضیح بیشتر در

تدریج ۲)

ج. ...

۶) «وَالَّذِينَ فِي أُمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ»

«مال» یعنی آنچه در اختیار انسان است و البته انسان می‌تواند آن را در اختیار دیگری قرار دهد.

اگر به این معنا دقت شود، معلوم می‌گردد، مال منحصر در پول و ثروت مادی نیست، بلکه حتی مثلاً اگر کسی با توانایی‌های خود هرگونه نیاز کس دیگری را رفع کند، می‌تواند مصدق این آیه باشد.

به تعبیر دیگر، نیاز نیست که حتماً پولدار باشیم تا بتوانیم به این آیه عمل کنیم:

کسی که خود را متعهد می‌سازد که به طور منظم، برای دانش‌آموزان بی‌بصاعات، کلاس جبرانی برگزار کند؛ بیماران نیازمند را رایگان معالجه کند؛ در اردوی جهادی، در ساختن منزل یا برداشت محصول به کشاورزان کم‌بصاعات کمک کند، و ... او نیز «در اموالش حق معلومی برای نیازمندان قرار داده است.

۱۳۹۵/۱۰/۲۸

لِسَائِلٍ وَالْمَخْرُومٍ

۲۹۶ سوره معارج (۷۰) آیه ۲۵

ترجمه

برای سوال‌کننده [=کسی که گدایی می‌کند] و درمانده.

حدیث

۱) درباره سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید «برای سائل [=کسی که گدایی می‌کند] و محروم [درمانده]»، از امام صادق ع روایت شده است که: محروم، «محارف»ی است که از دست رنج خود در خرید و فروش محروم شده است. [ظاهراً به این معنی که دست رنجش کفاف زندگی اش را نمی‌دهد، و چه بسا به معنای ورشکسته‌ای باشد که اجازه تصرف در اموالش را ندارد، و یا به معنای کسی که اهل کار کردن هست اما فعلای بیکار است.]

و نیز از امامان باقر ع و صادق ع روایت شده است که فرمودند «محروم» شخصی است که عقلش مشکلی ندارد، اما در روزی اش در تنگناست، که چنین کسی «محارف» است.

الكافی، ج ۳، ص ۵۰۰

وَعَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومُ قَالَ الْمَحْرُومُ الْمُحَارِفُ
الَّذِي قَدْ حُرِمَ كَدَّ يَدِهِ فِي الشَّرَاءِ وَالْبَيْعِ
وَفِي رِوَايَةِ أُخْرَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْهُمَا قَالَا الْمَحْرُومُ الرَّجُلُ الَّذِي لَيْسَ بِعَقْلِهِ بِأَسْ وَلَمْ يُبْسَطْ لَهُ فِي الرِّزْقِ
وَهُوَ مُحَارِفٌ.

(۲) از امام صادق ع روایت شده است که شخصی خدمت پیامبر ص رسید و گفت:

رسول خدا ! آیا در اموال جز زکات حقی هست؟

فرمودند: بله، بر مسلمان است که اگر گرسنهای از او تقاضا کرد، سیرش کند؛ و اگر بیلباسی از او تقاضا کرد، او را لباس پوشاند.

گفت: اما ترس آن هست که دروغگو باشد؟

فرمود: آیا ترس آن نیست که راست بگوید؟

جامع الأخبار(الشعیری)، ص ۱۳۶

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَيَّ النَّبِيِّ صَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَيْ الْمَالُ حَقُّ سَوْىِ الزَّكَاةِ؟
قَالَ نَعَمْ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يُطْعِمَ الْجَائِعَ إِذَا سَأَلَهُ وَيَكْسُوَ الْغَارِيَ إِذَا سَأَلَهُ.
قَالَ إِنَّهُ يَخَافُ أَنْ يَكُونَ كَاذِبًا؟
قَالَ أَفَلَا يَخَافُ صِدَّقَةً؟

توجه:

در کلمات معصومین ع روایات فراوانی وارد شده است که سوال کننده را رد نکنید، حتی اگر او را نمی‌شناسید، حتی اگر مسلمان نباشد؛ که دعای آنها اگر در حق خودشان هم مستجاب نباشد، در حق شما مستجاب می‌شود؛ مگر اینکه بدانید کسی است که در مقابل دین حق آگاهانه عناد می‌ورزد. البته در نقطه مقابل روایات فراوانی هم در مذمت سوال کردن و گدایی وارد شده است، که نه تنها اگر نیازمند نباشد و گدایی کند و عده عذاب داده شده، بلکه حتی اگر نیازمند باشد باید بداند با این کار آبروی خود را بردۀ است. (توضیح این مطلب در تدبیر ۲ و احادیثش در پاورقی آن خواهد آمد).

(۳) مصادف می‌گوید: نزد امام صادق ع در زمین [زراعی] ایشان بودم و آنها مشغول در کردن محصول بودند؛ گدایی آمد و درخواست کرد. گفتم: خدا روزیت دهد.

فرمود: صبر کن! حق چنین کاری [راندن سائل] را ندارید مگر اینکه [در آن روز دست کم] به سه نفر [چیزی] داده باشید؛ بعد از آن اگر خواستید باز هم دادید به خودتان مربوط است و اگر ندادید هم به خودتان مربوط است.

رُوِيَ عَنْ مُصَادِفٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ أُبِي عَبْدِ اللَّهِ عِنْ أَرْضِ لَهُ وَهُمْ يَصْرِمُونَ فَجَاءَ سَائِلٌ يَسْأَلُ فَقَالَ اللَّهُ يَرْزُقُكَ فَقَالَ مَاهِيْسَ ذَاكَ لَكُمْ حَتَّى تُعْطُوا ثَلَاثَةً فِيَانْ أَعْطَيْتُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَكُمْ وَإِنْ أَمْسَكْتُمْ فَلَكُمْ^١

٤) مسمع بن عبدالملك می گوید: نزد ابا عبدالله [= امام صادق ع] در منا بودیم و در مقابلمان انگوری بود که از آن می خوردیم. گدایی آمد و درخواست کمک کرد. حضرت فرمود یک مشت انگور به او بدهید. او گفت: به این نیاز ندارم، اگر قرار است [چیزی بدهید]، پول بدهید.

حضرت ع فرمود: خداوند بر تو وسعت دهد؛ و او رفت.

سپس برگشت و گفت: همان انگورها را بدهید.

حضرت ع فرمود: خداوند بر تو وسعت دهد؛ و چیزی به او نداد.

گدای دیگری آمد؛ امام صادق ع سه دانه انگور برداشت و به او داد.
گذا آن را از دست امام ع گرفت و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

حضرت فرمود: همینجا بایست. [سپس رو کرد به یکی از همراهیانش و گفت] جوان! پولی همراحت هست؟ او حدود بیست درهم همراه داشت و آن را به او داد.

او گرفت و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ که این از توست، تنها یی و شریکی نداری.

ابو عبدالله [= امام صادق ع] فرمود: همینجا بایست. و سپس روپوشی را که برتن داشت از تن درآورد و فرمود: این را بپوش.

آن را پوشید و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ که به من لباس داد و مرا پوشاند، ای ابا عبدالله؛ یا اینکه گفت: «خدا به تو جزای خیر دهد» و در هر صورت، برای امام صادق ع جز همین دعا را نکرد؛ سپس راهش را گرفت و رفت.
و ما گمان کردیم که اگر او برای امام دعا نکرده بود، امام همین طور اعطای به او را ادامه می داد؛ چرا که هر بار که به او عطا یابی کرد و او حمد خدا را گفت، باز هم به او عطا کرد.

أَحَمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مِسْمَعٍ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ

كُنَّا عِنْدَ أُبِي عَبْدِ اللَّهِ عِبْرِيْنِي وَبَيْنَ أَيْدِيْنَا عِنْبَ نَأْكُلُهُ فَجَاءَ سَائِلٌ فَأَمَرَ بِعُنْقُودٍ فَأَعْطَاهُ فَقَالَ السَّائِلُ لَا حَاجَةَ لِي فِي هَذَا إِنْ كَانَ دِرْهَمٌ قَالَ يَسْعَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ رُدُّوا الْعُنْقُودَ فَقَالَ يَسْعَ اللَّهُ لَكَ وَلَمْ يُعْطِهِ شَيْئًا ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ آخَرُ فَأَخَذَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِنْ ثَلَاثَ حَبَّاتٍ عِنْبَ فَنَأْوَلَهَا إِيَاهُ فَأَخَذَ السَّائِلُ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» الَّذِي رَزَقَنِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ

١. این روایت هم به همین مضمون است:

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عِنْ يَقُولُ فِي السُّؤَالِ أَطْعَمُوا ثَلَاثَةَ إِنْ شِئْتُمْ أَنْ تَزْدَادُوا فَأَزْدَادُوا وَإِلَّا فَقَدْ أَدَيْتُمْ حَقَّ يَوْمِكُمْ. (الكافی، ج ٤، ص ١٧)

الله ع مکانک فحشا ملء کفیه عنبا فناولها ایا فاخذها السائل من یده ثم قال الحمد لله رب العالمین فقال ابو عبد الله ع مکانک یا غلام ای شیء معک من الدراهم فإذا معا نحون من عشرین درهمما فيما حزرتا او نخوها فناولها ایا فاخذها ثم قال الحمد لله هذا منک وحدک لاشريك لک فقال ابو عبد الله ع مکانک فخلع قميصا كان عليه فقال البس هذا فلبسه ثم قال الحمد لله الذي کسانی وسترنی یا ابا عبد الله او قال جزاک الله خیرا لم یدفع لایبی عبد الله ع الا بدأ ثم انصرف فذهب قال فظتنا آنکه لو لم یدفع له لم ینزل یعطيه لائنه کلما کان یعطيه حمد الله أعطاه.^۱

تدریج

۱) (لسائل و المحروم)

نمازگزاران واقعی کسانی اند که در اموالشان حقی معین کرده‌اند، هم برای کسانی که از آنها سوال و درخواست می‌کنند و هم برای هرکسی که درمانده و محروم باشد.

ظاهرا آوردن کلمه «سائل» اشاره به کسانی است که خودشان نیازهایشان را ابراز می‌کنند، و با آوردن کلمه «محروم» می‌خواهد تاکید کند، که متظر نباشد که هر محرومی نیازش را ابراز کند تا به او کمک کنید.^۲

۲) (لسائل و المحروم)

اینکه این خوبیان، غیر از محروم، به «سائل» (سوال‌کننده، گدا) هم کمک می‌کنند، نشان می‌دهد که هنگام کمک کردن به مستمندان، نیازی نیست حتما پیگیری کنیم که آیا کسی که سوال می‌کند، راست می‌گوید یا نه؟!

بحثی درباره پدیده گدایی و وظیفه ما در قبال آن

تردیدی نیست که پدیده گدایی، پدیده مطلوبی در جامعه نیست و احادیث فراوانی هم وارد شده که سوال و درخواست کردن را، حتی در حالت نیازمندی، مذمت کرده، چه رسد به اینکه به دروغ باشد.^۳

۱. روایتی هم هست که این آیه را تاویل کرده است:

ما رواه محمد بن العباس عن محمد بن أبي بكر عن محمد بن إسماعيل عن عيسى بن داود عن أبي الحسن موسى بن جعفر عن أبيه ع أن رجلا سأله أبا محمد بن علي ع عن قول الله عز وجل و الذين في أموالهم حق معلوم لسائل و المحروم فقال له أبي احفظ يا هذا و انظر كيف تروي عنى أن السائل و المحروم شأنهما عظيم أما السائل فهو رسول الله ص في مسألة الله لهم حقه و المحروم هو من أحقر الخمس أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و ذريته الأئمة ص هل سمعت و فهمت ليس هو كما تقول الناس (تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۰۰) مرحوم استرآبادی بعد از نقل این حدیث می‌نویسد: « فعلی هذا التأویل يكون الذين في أموالهم حق معلوم و هو الخامس هم شیعة أهل البيت ع الذين يخرجونه إلى أربابه و أما غيرهم فلا يخرجه ولا يوجد به فاعلم ذلك ».^۴

۲. آقای قرائتی چنین تعبیر کرده است: در فقرزادایی تنها به ظاهر افراد ننگرید، برخی از نیازمندان با سیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارند.

(تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۱۹)

۳. نمونه‌ای از روایاتی که در آنها سوال کردن مطلقا مذمت شده، حتی با وجود نیاز، چون سائل آبرویش می‌رود و شهادتش هم مقبول نمی‌شود.

- (١) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكٍ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ قَالَ عَلَىٰ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ ضَمِنْتُ عَلَىٰ رَبِّي أَنَّهُ لَا يَسْأَلُ أَحَدًا مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَّا اضْطَرَّتُهُ الْمَسَالَةُ يَوْمًا إِلَى أَنْ يَسْأَلَ مِنْ حَاجَةٍ. (الكافى، ج ٤، ص ١٩)
- (٢) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَىٰ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اتَّبَعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَفَّإِنَّهُ قَالَ مَنْ فَتَحَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَابَ مَسَالَةٍ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ. (الكافى، ج ٤، ص ١٩)
- (٣) عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ مَالِكٍ بْنِ حُصَيْنٍ السَّكُونِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا مِنْ عَدِيْدٍ يَسْأَلُ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فَيَمُوتُ حَتَّىٰ يُحْوِجَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا وَيُبَشِّرَ اللَّهُ لَهُ بِهَا النَّارَ. (الكافى، ج ٤، ص ١٩)
- (٤) عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمَادٍ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَقُولُ إِيَّا كُمْ وَسُؤَالَ النَّاسِ فَإِنَّهُ ذُلٌّ فِي الدُّنْيَا وَفَقْرٌ تُعْجَلُونَهُ وَحِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (الكافى، ج ٤، ص ٢٠)
- (٥) عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا مُحَمَّدُ لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسَالَةِ مَا سَأَلَ أَحَدًا أَحَدًا وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُعْطَى مَا فِي الْعَطِيَّةِ مَا رَدَّ أَحَدًا. (الكافى، ج ٤، ص ٢٠)
- (٦) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ رَفِعَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَفَّإِنَّهُ ثَلَاثٌ يَدُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَيَدُ الْمُعْطَى الَّتِي تَلِيهَا وَيَدُ الْمُعْطَى أَسْعَلُ الْأَيْدِي فَاسْتَغْفِرُوا عَنِ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَعُمْ إِنَّ الْأَرْزَاقَ دُونَهَا حُجْبٌ فَمَنْ شَاءَ قَرَىءَ حَيَاةً وَأَخْذَ رِزْقَهُ وَمَنْ شَاءَ هَنَّكَ الْحِجَابَ وَأَخْذَ رِزْقَهُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلًا ثُمَّ يَدْخُلُ عَرْضَ هَذَا الْوَادِي فَيَحْتَطِبَ حَتَّىٰ لَا يَلْتَقِي طَرْفَاهُ ثُمَّ يَدْخُلُ بِهِ السُّوقَ فَيَبِعُهُ بِمُدْدٍ مِنْ تَمْرٍ وَيَأْخُذُ ثُلْثَةً وَيَنْصَدِقَ بِثُلْثَيْهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ أَعْطُوهُ أَوْ حَرَمُوهُ. (الكافى، ج ٤، ص ٢٠)
- (٧) عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ أَبِنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: جَاءَتْ فَجَذَّ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَفَّإِنَّهُ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ فَرَدَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَقَالَ هَاتُوا حَاجَتَكُمْ قَالُوا إِنَّهَا حَاجَةٌ عَظِيمَةٌ فَقَالَ هَاتُوهَا مَا هِيَ قَالُوا أَضْمَنْنُ لَنَا عَلَىٰ رَبِّكَ الْجَنَّةَ قَالَ فَنَكَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَفَّإِنَّهُ رَأْسَهُ ثُمَّ نَكَتَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ أَفْعُلُ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا قَالَ فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي السَّفَرِ فَيَسْتُطُعُ سَوْطَهُ فَيَكْرُهُ أَنْ يَقُولَ لِإِنْسَانٍ نَأْوِلْنِي فِرَارًا مِنَ الْمَسَالَةِ فَيَنْزِلُ فِيَّا خُدُوهُ وَيَكُونُ عَلَىٰ الْمَائِدَةِ فَيَكُونُ بَعْضُ الْجُلُسَاءِ أَقْرَبَ إِلَى الْمَاءِ مِنْهُ فَلَا يَقُولُ نَأْوِلْنِي حَتَّىٰ يَقُومُ فَيَسْرَبُ. (الكافى، ج ٤، ص ٢١)
- (٨) عَلَىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْعَبَاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ مُفْضَلٍ بْنِ قَيْسٍ بْنِ رُمَانَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَذَكَرْتُ لَهُ بَعْضَ حَالِي فَقَالَ يَا جَارِيَةُ هَاتِ ذَلِكَ الْكَيْسُ هَذِهِ أَرْبَعَمَائِةِ دِينَارٍ وَصَلَّنِي بِهَا أَبُو جَعْفَرٍ [الدوانيقِي] فَخَذَنِهَا وَتَفَرَّجَ بِهَا قَالَ فَقُلْتُ لَا وَاللَّهِ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا هَذَا دَهْرِيَ لَكِنْ أَحَبَّتُ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِي قَالَ فَقَالَ إِنِّي سَأَفْعُلُ وَلَكِنْ إِيَّاكَ أَنْ تُخْبِرَ النَّاسَ بِكُلِّ حَالِكَ فَتَهُونَ عَلَيْهِمْ. (الكافى، ج ٤، ص ٢١)
- (٩) وَرُوِيَ عَنْ لُقْمانَ أَنَّهُ قَالَ لِيَأْنِهِ يَا بُنَيَّ دُقْتُ الصَّبَرَ وَأَكْلَتُ لِحَاءَ الشَّجَرِ فَلَمْ أَجِدْ شَيْئًا هُوَ أَمْرٌ مِنَ الْفَقْرِ فَإِنْ بُلِيتَ بِهِ يَوْمًا وَلَا تُنْظَهِرَ النَّاسَ عَلَيْهِ فَيَسْتَهِنُوكَ وَلَا يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ إِرْجِعْ إِلَى الَّذِي ابْتَلَاكَ بِهِ فَهُوَ أَقْدَرُ عَلَىٰ فَرَجُوكَ وَسَلْهُ مَنْ ذَا الَّذِي سَأَلَهُ فَلَمْ يُعْطِهِ أَوْ وَقَّعَ بِهِ فَلَمْ يُنْجِهِ. (الكافى، ج ٤، ص ٢٢)
- (١٠) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ عَنْ عَنْبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: مَنْ سَأَلَ النَّاسَ وَعِنْدَهُ قُوتُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَوْمًا يَلْقَاهُ وَلَيْسَ فِي وَجْهِهِ حَمْمٌ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ٢٧٦)
- (١١) أَبِي رَهَ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِنِ سَيَّانٍ عَنْ مَلِكَ [مَالِكٍ] بْنِ حَصْنِ [حُصَيْنِ] السَّكُونِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَفَّإِنَّهُ مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْأَلُ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فَيَمُوتُ حَتَّىٰ يُحْوِجَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا وَيُبَشِّرَ اللَّهُ لَهُ بِهَا النَّارَ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ٢٧٦)
- (١٢) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِنِ فَضَالَ عَنْ حَمَادَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ: رَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صَفَّإِنَّهُ شَهَادَةَ السَّائِلِ الَّذِي يَسْأَلُ فِي كَفَهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ لِأَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ عَلَىٰ الشَّهَادَةِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ إِنْ أُعْطَى رَضِيَ وَإِنْ مُعَنِّ سَخْطٍ. (الكافى، ج ٧، ص ٣٩٦)

از طرف دیگر، می‌دانیم که تا تحقق عدالت مهدوی، انتظار اینکه هیچ نیازمندی در جامعه وجود نداشته باشد، آرزویی بیش نیست؛ و وقتی نیاز به شخص فشار آورده، بسیاری به سوال و درخواست رو می‌آورند و لذا همگان باید برای رفع این معضل بکوشند. در این زمینه یک سلسله وظایف جمعی و حتی حاکمیتی هست (مانند راه‌انداختن موسساتی برای شناسایی و رفع مشکلات نیازمندان، ایجاد اشتغال، و ...); اما علاوه بر آن، هریک از ما به عنوان «یک فرد مسلمان» در مواجهه با این پدیده، وظیفه‌ای فردی هم داریم. برخی معتقدند که نباید به طور فردی به هیچ گدا و سوال‌کننده‌ای کمک کرد، چون موجب تقویت پدیده تکدی‌گری و سوءاستفاده‌ها می‌شود؛ که وجود این آیه (و نیز: بقره/۱۷۷؛ ضحی/۱۰) این تلقی را رد می‌کند. برخی هم هرکسی بتواند احساسات آنها را برانگیزاند، به او کمک می‌کنند؛ که چنین مواجهه‌ای باب سوءاستفاده‌ها را بیشتر باز می‌کند.

با مروری بر احادیث، شاید بتوان چنین جمع‌بندی‌ای در خصوص «وظیفه فردی» ارائه داد.

اگر نبود که عده‌ای از گدایان، دروغگویند، اساسا هرکس که به «سائل» کمک نمی‌کرد، به رستگاری نمی‌رسید؛^۱ و اگرچه ممکن است برخی دروغ بگویند، اما اگر راست گفته باشند، پس ما در قبال آنان وظیفه‌ای داریم (حدیث^۲). طبیعتا در جایی که به سهولت می‌توان پی برد که او سزاوار کمک کردن هست یا نیست، بر اساس علم عمل می‌کنیم؛ البته صرفا هم از روی ظاهر اولیه شخص نمی‌توان حکم کرد.^۳

۱. عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لَا تَنْقُطُوا عَلَى السَّائِلِ مَسَالَةَ فَلَوْلَا أَنَّ الْمَسَاكِينَ يَكْدِبُونَ مَا أَفْلَحَ مِنْ رَدَهُمْ: (الكافی، ج ۴، ص ۱۵)

۲. مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ أَعْطُ السَّائِلَ وَ لَوْ كَانَ عَلَى ظَهُورِ فَرَسٍ.

اما در جایی که شناسایی مخاطب به سهولت امکان ندارد، در صورتی که داشته باشیم که کمک کنیم^۱، اصل اولیه کمک کردن به اوست^۲، حتی شخص اگر مسلمان نباشد^۳، (مگر اینکه دشمنی اش با دین الهی واضح باشد)^۴؛ و در عین حال، نباید این کمک کردن به افراد کشیده شود، به نحوی که زندگی خودمان دچار اختلال گردد (اسراء/۲۹).^۵ یک راهکار عملیاتی این است

۱. عَلَيْ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحْرِزٍ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَعْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عَنْ كَانَ عِنْدَهُ أَعْطَى وَإِلَّا قَالَ يَا تَبَّأْتِ اللَّهُ بِهِ . (الكافی، ج ۴، ص ۱۵)

۲. عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابَنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ الْوَصَّافِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ كَانَ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى عَ قَالَ يَا مُوسَى أَكْرِمِ السَّائِلَ بِذَلِيلٍ يَسِيرٍ أَوْ بِرَدٍ جَمِيلٍ لِأَنَّهُ يَأْتِيكَ مَنْ لَيْسَ بِإِنْسٍ وَلَا جَانٌ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَنِ يَبْلُونَكَ فِيمَا خَوْلَتْكَ وَيَسَّلُونَكَ عَمَّا نَوْلَتْكَ فَانْظُرْ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ يَا ابْنَ عُمَرَ . (الكافی، ج ۴، ص ۱۵)

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابَنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبِ الْأَسْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ قَالَ حَضَرْتُ عَلَيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَيْوَمًا حِينَ صَلَّى الْفَدَاءُ إِذَا سَائِلٍ بِالْبَابِ فَقَالَ عَلَيْ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ أَعْطُوا السَّائِلَ وَلَا تَرْدُوا سَائِلًا . (الكافی، ج ۴، ص ۱۵)

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابَنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبِ بْنِ يَزِيدٍ وَغَيْرِهِ عَنْ زَيَادِ الْقَنْدِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ إِذَا أُعْطِيْمُوْهُمْ فَلَقَنُوْهُمُ الدُّخَاءَ فَإِنَّهُ يُسْتَجَابُ الدُّخَاءَ لَهُمْ فِيْكُمْ وَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِيْأَنْفُسِهِمْ . (الكافی، ج ۴، ص ۱۷)

۳. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَ قَالَ لَا تُحَفِّرُوا دَعْوَةً أَحَدٍ فَإِنَّهُ يُسْتَجَابُ لِلْيَهُودِيِّ وَالنَّصَارَى فِيْكُمْ وَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِيْأَنْفُسِهِمْ . (الكافی، ج ۴، ص ۱۷)

۴. عَلَيْ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرَبِيِّ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَطْعِمُ سَائِلًا لَا أَغْرِفُهُ مُسْلِمًا فَقَالَ نَعَمْ أَعْطِ مَنْ لَا تَعْرِفُهُ بِوَلَا يَعْلَمُهُ وَلَا عِذَاوَةٌ لِلْحَقِّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنَا» (بقره/۸۳) وَلَا تُطْعِمْ مَنْ نَصَبَ لِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ أُوْ دُعَا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ . (الكافی، ج ۴، ص ۱۳)

۵. ولید بن صبیح می گوید: نزد امام صادق ع بودم که گدایی آمد، و ایشان چیزی به او داد. دیگری آمد، به او هم چیزی داد. دیگری آمد، [به او] فرمود: خداوند بر تو گشایش آورد.

سپس فرمود: گاه می شود که شخصی مال و ثروتی دارد که به سی، چهل هزار درهم می رسد، سپس تصمیم می گیرد که چیزی از آن را باقی نگذارد مگر در موردی اتفاق کند و چنین می کند و از سه نفری می شود که دعايشان رد می گردد.

گفتم: آنها کیستند؟

فرمود: شخصی که مال و ثروتی داشته و آن را در غیر آنچه جایگاهش بوده خرج کرده، آنگاه می گوید پروردگار عز و جل می فرماید: آیا به تو روزی ندادم؟ و شخصی که در خانه اش نشسته و در طلب روزی تلاشی نمی کند و می گوید: پروردگارا به من روزی بده! پروردگار عز و جل می فرماید: آیا برایت راه طلب کردن روزی قرار نداده ام؟ و شخصی که زنی دارد که اذیتش می کند و می گوید: پروردگارا مرا از دست این زن نجات بده! پروردگار عز و جل می فرماید: آیا امر او را به دست نسپردم [= ظاهرا اشاره به حق طلاق است].

من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۹؛ الكافي، ج ۴، ص ۱۶

۶. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانَ عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَجَاءَهُ سَائِلٌ فَأَعْطَاهُ ثُمَّ جَاءَهُ أَخَرُ فَأَعْطَاهُ ثُمَّ جَاءَهُ أَخَرُ فَقَالَ وَسَعَ اللَّهُ عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا لَوْ كَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعينَ الْفَ دِرْهَمَ ثُمَّ شَاءَ أَنْ لَا يُبْتَقِيَ مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا وَضَعَهُ فِي حَقٍّ لَفَعَلَ فَيَبْتَقِيَ لَمَالَ لَهُ فَيَكُونُ مِنَ الْثَّلَاثَةِ الَّذِينَ يُرَدُّ دُعَاؤُهُمْ قَالَ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ أَحَدُهُمْ رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَنْفَقَهُ فِي غَيْرِ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ يَا رَبَّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ الرَّبُّ عَزَّ وَجَلَّ أَلَمْ أَرْزُقْكَ وَرَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَلَا يَسْعَى فِي

که در هر روز «تا سه نفر» را جواب رد ندهیم (حدیث^(۳)) یا اینکه به هر کس حداقل ممکن [برخی بزرگان می‌گفتند: در حد خرید نان] بدنهیم.^۱

۳) «السَّائِلُ وَ الْمَحْرُومُ»

سائل، یعنی کسی که درخواست خود را مطرح می‌کند. اما «محروم» کیست؟

الف. کسی که خویشن دار است و نیاز خود را مطرح نمی‌کند (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۵۳۵)، به همین جهت بی‌نیاز قلمداد می‌شود و از کمک دیگران محروم می‌ماند. (الکشاف، ج ۴، ص ۶۱۳)

ب. کسی که درآمدش به اندازه مخراجش نیست و لذا از تامین کل مخارج خود محروم می‌ماند. [اقتباس از حدیث^(۱)]

ج. کسی که به خاطر ورشکستگی یا هر دلیل دیگر [مثلاً آواره شدن بر اثر حمله دشمن]، از تصرف در اموال خود محروم شده است. [اقتباس از حدیث^(۱)]

د. ...

۴) «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ، لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»

نیازمندان [واقعی] در اموال اغایا، حقی دارند. (جلسه ۲۹۵، احادیث ۱-۳)

۵) «السَّائِلُ وَ الْمَحْرُومُ»

شرط کمک کردن به دیگران، نیازمند بودن آنهاست، نه مسلمان یا مومن بودن (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۱۹)

۶) «الْمُصَلَّينَ ... لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»

در اسلام وظایف فردی و عبادی (نمایز) با وظایف اجتماعی کاملاً گره خورده است (اقتباس از تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۱۹)

طَلَبِ الرِّزْقِ وَ يَقُولُ يَا رَبَّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ الرَّبُّ عَزَّ وَ جَلَّ أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ سَبِيلًا إِلَى طَلَبِ الرِّزْقِ وَ رَجُلٌ لَهُ امْرَأَةٌ تُؤْزِيهِ فَيَقُولُ يَا رَبُّ خَاصِبِي مِنْهَا فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَلَمْ أَجْعَلْ أُمْرَهَا بِيَدِكَ.

(البته در نسخه کافی، این عبارت اقتاده است که در حاشیه‌اش تذکر داده‌اند: «قال: يا رب ارزقنى، فيقال له: ألم أرزقك، و رجل دعا على أمراته و هو لها ظالم فيقال له: ألم أجعل أمرها بيديك، و رجل جلس في بيته و»)

۱. عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التَّوْفِلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ سُلَيْلَ عَنِ السَّائِلِ يَسْأَلُ وَ لَا يُدْرِى مَا هُوَ قَالَ أَعْطَ مِنْ وَقَعَتْ لَهُ الرَّحْمَةُ فِي قَلْبِكَ وَ قَالَ أَعْطَ دُونَ الدَّرْهَمِ قُلْتُ أَكْثُرُ مَا يُعْطَى قَالَ أَرْبَعَةُ دَوَائِيقَ. (الکافی، ج ۴، ص ۱۴)

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ حَفْصٍ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَرْدُوا السَّائِلَ وَ لَا يَظْلِمْ مُحْتَرِقَ. (الکافی، ج ۴، ص ۱۵)

ترجمه

و آنان که روز جزا را تصدیق می‌کنند؛

نکات ترجمه

«**يُصَدِّقُونَ**» باب تفعیل از ماده «صدق» است. صدق به معنای راستگویی واژه‌ای کاملاً آشناست؛ و وقتی به باب تفعیل می‌رود، اگر در مورد شخص به کار رود (صدقتُ فلانا) به معنای نسبت صدق دادن به او و تایید راستگویی اوست؛ [و اگر در مورد مطلبی به کار رود، به معنای اذغان به راست و درست بودن آن مطلب است، که این اذعان می‌تواند زبانی یا عملی باشد] و «تصدیق» در مورد هر چیزی که در آن تحقیق و بررسی‌ای انجام شده، به کار می‌رود (مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۸۰).

در قرآن کریم فعل «صدق» هم بدون حرف اضافه (صدقَ الْمُرْسَلِين، صفات/۳۷؛ صدقَ الرُّؤْيَا، صفات، ۱۰۵؛ مصدقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، انعام/۹۲) به کار رفته، هم با حرف اضافه «ب» (مانند همین آیه، یا «صدقَ بِالْحُسْنَى»، لیل/۶؛ «صدقَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا» تحریم/۱۲؛ مصدقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ، آل عمران/۳۹) و هم با حرف اضافه «ل» (مصدقُ لِمَا مَعَهُمْ، بقره/۸۹) و هم با حرف اضافه «علی» (صدقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَهَّ، سباء/۲۰).

«**يَوْمُ الدِّينِ**» ماده «دین» دلالت بر نوعی تسلیم شدن در برابر یک برنامه و مقررات دارد و در قرآن کریم هم به معنای آین و شریعت، و هم به معنای «حكم و داوری و جزا» (در ترکیب یوم الدین)، و با تلفظ «دین» به معنای بدھی، به کار رفته است. در این باره در نکات ترجمه در جلسه ۱۶۰ (الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهُوَ ...، اعراف/۵۱) و جلسه ۲۷۴ (وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّغْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ حجر/۳۵) توضیحات بیشتری ارائه شد.

توجه

در آیه «**مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ**» (حمد/۴، جلسه ۵۶) (<http://yekaye.ir/al-fatihah-1-4>) احادیث و تدبرهایی درباره «یوم الدین» مطرح گردید که دوباره تکرار نمی‌شود.

حدیث

۱) از امیرالمؤمنین ع روایت شده است:

در عجب از بخیل که به سوی فقری می‌شتابد که از آن فرار می‌کرد، و ثروتی را از دست می‌دهد که دنبال آن بود، در دنیا مانند فقرا زندگی می‌کند و در آخرت مانند اغنية حساب پس می‌دهد؛

و در عجب از متکبری که دیروزش نطفه‌ای بود و فردایش جنازه‌ای متعفن خواهد بود؛

و در عجب از کسی که در خدا شک می‌کند در حالی که آفرینش خدا را می‌بیند؛

و در عجب از کسی که مرگ را فراموش می‌کند و مردگان را می‌بیند؛

و در عجب از کسی که نشئه آخرت را انکار می‌کند در حالی که نشئه اول (= دنیا) را می‌بیند؛

و در عجبم از کسی که سرای فنا را آباد می‌کند و سرای بقا را رها کرده است.

نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶

وَ قَالَ عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَ يَقُولُتُهُ الْغَنِيُّ الَّذِي إِيَاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ وَ عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَ يَكُونُ غَدًا جِيفَةً وَ عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى الْمَوْتَى وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشَاءَ الْأُخْرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشَاءَ الْأُولَى وَ عَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَ تَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ.^۱

تدریب

(۱) «وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ»

از ویژگی‌های نمازگزاران واقعی، تصدیق و راست دانستن روز جزاست.

تصدیق کردن، صرفا بیان لفظی نیست؛ بلکه «راست شمردن» است و کسی که چیزی را راست می‌شمرد، متناسب با آن زندگی خود را رقم می‌زند.^۲ (مثلا ما خاصیت داشتن پول در رفع نیازها را راست می‌شمریم لذا مهمترین محور تلاش‌های خود را کسب مال قرار داده‌ایم و نیاز نیست کسی ما را به پول درآوردن تشویق کند!)

اگر عده‌ای هستند که بی‌طاقة و بخیل نیستند (حجر/۲۰-۲۱)، و واقعا و همواره اهل نمازند (حجر/۲۲-۲۳)، و در اموالشان برای نیازمندان حقی قائلند (حجر/۲۴-۲۵)، ریشه‌اش این است که روز جزا را واقعا باور کرده‌اند و خود را آماده آن روز می‌کنند.

ثمره اخلاقی

آیا ما واقعا روز جزا را باور داریم؟

به عبارت دیگر، آیا برنامه‌های زندگی را بر اساس این باور تنظیم می‌کنیم، یا حداقل این است که گاهی یادی از آخرت بکنیم؟

(۲) «إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلُقَ هُلُوقًا ... إِلَّا الْمُصَلَّيْنِ ... الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ»

در آیات قبل دیدیم علی‌رغم اینکه انسان «هلوع» (زیاده‌خواه) آفریده شده، اما نمازگزاران کم‌تحمل و بخیل نیستند (حجر/۱۹-۲۲)، و با توجه به این آیه، ظاهرا یکی از علل این مطلب، آن است که آنان روز جزا را باور دارند. پس «هلوع» (زیاده‌خواه) آفریده شدن انسان، لزوما به معنای منفی نیست:

۱. این روایت هم ناظر به این آیه آمده است:

عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَاصِمٍ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَفْرَعَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ» قَالَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ ع (الكافی، ج ۸، ص ۲۸۷)

۲ به تعبیر علامه طباطبائی، این تصدیق عملی است، یعنی با عمل خود نشان دهد که روز جزا را راست و واقعی می‌داند. (المیزان، ج ۲۰)

انسان زیاده‌خواه، بلکه بی‌نهایت طلب، آفریده شده؛ اما دو گونه زندگی می‌کند:

۱. انسانی که افق زندگی را در دنیا محدود می‌بیند، در برابر سختی‌ها بی‌طاقت است و وقتی خوبی‌ای بدو می‌رسد، از دیگران منع می‌کند. (حجر/۲۰-۲۱)
۲. انسانی که روز جزا را باور دارد، سختی‌ها را عامل رشد می‌بیند، و کمک به دیگران را امری که جزایش بسیار بیشتر خواهد بود؛ و همان بی‌نهایت طلبی‌اش موجب می‌شود که اهل کمک به دیگران باشد. (حجر/۲۲-۲۴)

ثمره تخصصی انسان‌شناسی

لذت و رنج در زندگی، بیش از آنکه محصول عوامل بیرونی باشد؛ محصول جهان‌بینی ماست. اگر افق نگاه انسان به دنیا محدود باشد، هم مواجهه با بدی‌ها و هم رسیدن به خوبی‌ها، هر دو، در نهایت ناراحت‌کننده است (هم جزع و بی‌تابی، و هم بخل، مرض روح است)؛ ولی اگر باور به روز جزا جای خود را در افق نگاه انسان باز کرد، همین انسان، اهل نماز (که مایه آرامش دل است؛ رعد/۲۸) و اهل کمک به دیگران (گشاده‌دستی، در مقابل بخل) می‌شود.

۳) «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ»

آوردن فعل مضارع «يُصدِّقُونَ» که دلالت بر استمرار داد، نشان می‌دهد این باور به روز جزا، امری مستمر در آنهاست که هنگام هر عملی خود را نشان می‌دهد و همه اعمال آنها (چه انجام دادن‌ها و چه خودداری کردن‌ها) در طول زندگی بر اساس این باور تنظیم می‌شود. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۶)

۴) «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ»

نمایزگزار بودن، صرفا در انجام یک سلسله اعمال نیست، بلکه یک سلسله باورها (و در راس آنها باور به روز جزا) نیز در آن موضوعیت دارد.

ثمره انسان‌شناسی

نمی‌شود اعمال مردم را اصلاح کرد بدون اینکه برای ارتقای اعتقاداتشان سرمایه‌گذاری کرد؛ و در میان اعتقادات هم باور به روز جزا اهمیت ویژه‌ای دارد.

۵) «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ»

کسی که روز جزا را باور دارد، مبنا و میزانش برای عمل کردن، حساب اخروی و ترازوی آسمانی است، نه حساب دنیوی و ترازوی زمینی (فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۷۰۰)؛ به همین جهت است که این باور، شالوده و اساس زندگی دینی است.

ثمره در فلسفه دین

یکی از سوالاتی که برای بسیاری از افراد مطرح است این است که باور به توحید و نبوت، سزاوار است که جزء اصول دین قرار گیرد، اما اگر کسی نبوت را قبول کرد، بنناچار معاد را هم قبول خواهد کرد، در نتیجه چه ضرورتی دارد که باور به معاد را هم جزء اصول دین بدانیم؟

پاسخش این است که چون این باور شالوده و مهمترین پشتونه زندگی دینی است. اساساً تمام اعمال دینی زمانی توجیه‌پذیر می‌شود که بدانیم زندگی ما در دنیا تمام نمی‌شود و نظام محاسباتی خود را بر اساس آخرت و روز جزا بنا کنیم.

۱۳۹۵/۱۰/۳۰

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ

۲۷ آیه (۷۰) سوره معارج

ترجمه

و همانان اند که از عذاب پروردگارشان است که هراسان‌اند،

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«مُشْفِقُونَ»

«مُشْفِق» اسم فاعل از باب افعال از ماده «شفق» است؛ که کلمه «شفق» (انشقاق/۱۶) به معنای سرخی آسمان در هنگام غروب در فارسی نیز به کار می‌رود.

برخی گفته‌اند ماده «شفق» به معنای هر چیز پست و کمارزشی از اشیاء است (كتاب العين، ج ۵، ص ۴۴) و برخی اصل این ماده را «رقت»ی که در اشیاء وجود دارد، معرفی، و «اشفاق» را رقت ورزیدن و حذر کردن دانسته‌اند (معجم المقايس اللعنة، ج ۳، ص ۱۹۷). در همین راستا، برخی آن را «رقت قلب ناشی از تحمل امری که شخص از آن می‌ترسد» قلمداد کرده (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۳۴). و برخی دیگر آن را «عنایت کردن آمیخته با ترس» دانسته و معتقدند که وقتی با حرف «من» متعدد می‌شود معنای «ترس» در آن غلبه دارد (مانند همین آیه) و وقتی با حرف «فی» متعدد می‌شود معنای «عنایت کردن» در آن پررنگ‌تر است (مانند «مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا»؛ سوری/۲۲) و شفق آسمان را هم آمیخته شدن نور روز با تاریکی شب معرفی کرده [که شاید همین آمیخته شدن عنایت با ترس را به نحو محسوس می‌رساند] (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۵۸). مرحوم مصطفوی هم آن را وضعیتی که دارای سه مولفه سستی (رخوت) و لطافت (دقت) و ضعف باشد (در مقابل شدت و غلظت و قوت)، معرفی نموده است. (التحقيق في الكلمات القرآن الكريم، ج ۶، ص ۸۶)

«مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ» عبارت «مِنْ عَذَابِ ...» جار و مجروری است که متعلق به «مُشْفِقُونَ» است و طبیعتاً باید بعد از آن می‌آمد. چون پیش از آن آمده، دلالت بر حصر ویا دست‌کم تاکید دارد؛ لذا در ترجمه به جای «از عذاب پروردگارشان هراسان‌اند» نوشته شد: «از عذاب پروردگارشان است که هراسان‌اند»

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

امیرالمؤمنین ع در عراق نماز صبح را برای مردم اقامه کرد؛ نمازش که تمام شد شروع کرد به موعظه، و از خوف خدا گریست و آنها را گریاند. سپس فرمود:

اما به خدا سوگند! در زمان دوستم رسول خدا ص مردمانی را تجربه کرده بودم که صبح و شب می‌گذرانند آشته‌حال و غبارآلوده، [از فرط لاغری] شکم‌هایشان به پشتیان چسبیده، و چشم‌انشان همچون مفاصل بزها، گود افتاده؛

«شبها را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می‌رسانند» (فرقان/۶۴) و بین برپا ایستاده بودن و برخاک پیشانی نهادن، در رفت و آمد؛

با پروردگارشان مناجات می‌کردند و رهایی خود از آتش را می‌خواستند؛
به خدا سوگند آنها را می‌دیدم که با این وجود، ترسان و هراسان‌اند.

الکافی، ج ۲، ص ۲۳۶

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ مَعْرُوفٍ بْنِ خَرَبَوْذَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ:

صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ بِالنَّاسِ الصُّبْحَ بِالْعِرَاقِ فَلَمَّا أَنْصَرَهُمْ فَبَكَى وَأَبْكَاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَاهَدْتُ أَقْوَامًا عَلَى عَهْدِ خَلِيلِي رَسُولِ اللَّهِ صَ وَإِنَّهُمْ لَيُصْبِحُونَ وَيُمْسُوْنَ شُعْنًا عُبْرًا حُمْصًا بَيْنَ أَعْيُّنِهِمْ كَرْكَبَ الْمِعْزَى «يَبِيُّونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا» يُرَاوِحُونَ بَيْنَ أَقْدَامِهِمْ وَجِبَاهِهِمْ يُنَاجِحُونَ رَبَّهُمْ وَيَسْأَلُونَهُ فَكَأَكَ رِقَابِهِمْ مِنَ النَّارِ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُمْ مَعَ هَذَا وَهُمْ خَائِفُونَ مُسْفِقُونَ.^۱

(۲) از امام صادق ع روایت شده است که پدرم از پدرش [= امام سجاد ع] نقل کرده:

حسن بن علی بن ابی طالب [امام حسن مجتبی] ع عابدترین و زاهدترین و برترین مردم زمان خویش بود؛
این گونه بود که وقتی حج می‌رفت پای پیاده می‌رفت و چه‌بسا پابرنه می‌رفت؛
و هنگامی که به یاد مرگ می‌افتاد، می‌گریست؛
و هنگامی که به یاد قبر می‌افتاد می‌گریست؛
و هنگامی که به یاد برانگیخته شدن و متفرق شدن در محشر می‌افتاد می‌گریست؛
و هنگامی که به یاد عبور از صراط می‌افتاد می‌گریست؛
و هنگامی که به یاد عرضه شدن در پیشگاه الهی می‌افتاد، فریادی سر می‌داد که بیهوش می‌شد؛
و هنگامی که برای نماز می‌ایستاد، اعضای بدنش در پیشگاه پروردگار عز و جل به رعشه می‌افتاد؛

۱. این فراز از خطبه متین هم با این مضمون شباهت دارد:

قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرِيَ الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَيَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خَالَطُهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمُ لِأَنفُسِهِمْ مُتَهُوْنٌ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زَكَّى أَحَدُهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعُلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظْنُونَ وَأَغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳)

و هنگامی که به یاد بهشت و جهنم می‌افتد، همچون شخص مارگزیده مضطرب می‌شد، از خداوند بهشت را درخواست می‌کرد و از جهنم به او پناه می‌برد.

الأَمَالِي (للصدق)، ص ١٧٩

حَدَّثَنَا عَلَىٰ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ التَّخَعُّبِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ التَّوْفِيلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُقْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ الصَّادِقُ عَنْ حَدَّثَنِي أَبِيهِ عَنْ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلَىٰ بْنِ أَبِيهِ طَالِبٌ عَلَىٰ كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَأَرْهَدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ وَكَانَ إِذَا حَجَّ حَجَّ مَاشِيًّا وَرُبَّمَا مَشَ حَافِيًّا وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْبَعْثَ وَالشُّورَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَ عَلَىٰ الصَّرَاطِ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْعَرْضَ عَلَىٰ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ شَهَقَ شَهْقَةً يُغْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهُ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ اضطَرَبَ اضطِرَابَ السَّلَيمِ وَيَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَيَعْوُذُ بِهِ مِنَ النَّارِ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا جماعتی گناهان بسیار مرتكب شدند، پس بدین خاطر هراسان، و دچار خوف شدیدی شدند. دیگرانی آمدند و گفتند: گناهان شما بر عهده ما؛ پس خداوند بر آنها عذاب نازل کرد؛ آنگاه خداوند تبارک و تعالی فرمود: آنان از من ترسیدند و شما آنها را نسبت به من جرأت بخشیدید؟!

الكافی، ج ۵، ص ۱۰۴؛ ثواب الأفعال و عقاب الأفعال، ص ۱۲۴۱

عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَمُحَمَّدٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ أَبِيهِ عَمِيرٍ عَنْ حَفْصٍ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ... إِنَّ قَوْمًا أَذْنَبُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً فَأَشْفَقُوا مِنْهَا وَخَافُوا خَوْفًا شَدِيدًا وَجَاءَ آخَرُونَ فَقَالُوا ذُنُوبُكُمْ عَلَيْنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَافُونِي وَاجْتَرَأْتُمْ عَلَيَّ.

تدبر

۱) «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ»

در آیه قبل اشاره شد که از ویژگی‌های نمازگزاران واقعی، تصدیق و راست دانستن روز جزاست. می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های روز جزا، جهنم و عذابی است که خدا و عده داده است؛ و طبیعی است که هر کس روز جزا را تصدیق کند، جهنم و بهشت، و عذاب و ثواب را هم قبول دارد. وقتی این نتیجه واضح است، چرا بدان تصریح کرد و اگر قرار است تصویح شود، چرا فقط به عذاب؟

الف. آن بعده از روز جزا که جدی گرفتن آن در زندگی انسان بسیار موثر است، عذاب است.

۱. شروع سند شیخ صدق چنین است: أَبِي رَهْ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِيهِ عَمِيرٍ ... وَ در یادیان روایت عبارت «علیَّ» را ندارد.

آیت الله جوادی آملی می فرمودند:

بسیاری از مردم در اثر انذار و به خاطر خوف از آتش معصیت نمی کنند. اگر کسی نیتش شوق به بهشت باشد با این همه فضائل که برای نماز شب ذکر شده، نماز شب را هم مثل نماز صبح می خواند. اما چون محرک او در خواندن نماز صبح خوف از جهنم است، نماز صبح را می خواند ولی از فیض نماز شب محروم است.

ب. ...

۲) «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ»

آیه قبل با عبارتی ساده فرمود «و آنان که روز جزا را تصدیق می کنند»؛ این آیه هم اگر می خواست کاملا ساده مطلب را بیان کند، باید می گفت «والذین یشفقون من عذاب ربهم»؛ اما چنین نگفت بلکه، هم ضمیر «هم» را اضافه کرد، و هم «من عذاب را مقدم نمود، و هم به جای « فعل » (یشفقون) از « اسم فاعل » (مشفقون) استفاده کرد که دلالتش بر ثبات و دوام و استمرار شدیدتر است. (یعنی حداقل سه عنصر تاکیدی در کلام اضافه کرد؛ و به همین جهت بود که در ترجمه به جای اینکه بگوییم «و آنان از عذاب پروردگارشان در هراسانند» گفتیم « و همانانند که از عذاب پروردگارشان است که هراسانند ». اما چرا؟ الف. شاید می خواهد نشان دهد که اگرچه به روز داوری و جزا باور دارند، اما آنچه در صحنه آن روز آنها را بسیار دلمنغول و نگران کرده، عذاب پروردگار است.

ب. شاید می خواهد در مقابل این ترفند شیطانی (که به بهانه رحمت خدا، عذاب اخروی را انکار می کنند) تذکر دهد که اتفاقا آنان که نمازگزار واقعی (واقعا اهل ارتباط با خدا) هستند، عذاب را کاملا جدی می دانند.

ج. ...

۳) «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ»

نفرمود از «عذاب خدا» هراسانند؛ بلکه فرمود «از عذاب پروردگارشان». چرا؟

الف. چه بسا می خواهد اشاره کند که آنها می دانند همان خدایی که پروردگار آنهاست، ممکن است آنها را عذاب کند؛ یعنی این عذاب در راستای ربویت و پروردگاری خداست، نه صرفا انتقامی برای تسلای خاطر و مانند آن؛ و اگر توجه کنیم که «پروردگار» است که انسان را «پرورش» و رشد می دهد؛ معلوم می شود که این عذاب هم در باطن خودش برای انسان خیر است، ولو که این خوب بودن بدین معنا نیست که عذابش بشدت وحشتناک و آزاردهنده نباشد.

ب. ...

۴) «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ»

چرا اینان با اینکه با توجه به آیات قبل (حجر/۲۵-۲۹) و بعد (حجر/۳۴-۳۶)، هم در روابط خود با خدا و هم در روابطشان با دیگران، اهل عمل صالح‌اند، بشدت از عذاب خداوند در هراسانند.

الف. عذاب در مقابل مخالفت است و مخالفت امری درونی و مربوط به نفس انسان است و اگر خدا انسان را حفظ نکند، هیچ اطمینانی به نفس نیست. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۶)

ب. چون خطر همیشه در کمین است: خطر انحراف و سوء عاقبت و بدون توبه مردن، خطر پذیرفته نشدن اعمال، خطر بحبط اعمال، و ... (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۱۹)

ج. ...

۵) «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُسْفِقُونَ»

جالب است که این کسانی که از عذاب خدا بشدت هراسان‌اند همان کسانی هستند که در آیات بعد (آیه ۳۵) تصریح شده که از بهشتیان هستند.

ثمره اخلاقی

هرچه مقام انسان در معنویات بالاتر رود، بیشتر به قصور و تقصیر خود در پیشگاه خداوند پی می‌برد و می‌فهمد که «اگر فضل و رحمت اضافی خداوند نباشد هیچکس هیچگاه پاک و تزکیه نخواهد شد» (نور/۲۱). ظاهرا بدین جهت است که معصومین علی‌رغم معصوم بودنشان، آن اندازه شدید از عذاب خداوند هراسان بوده‌اند (حدیث ۲).